



جمهوری اسلامی ایران
مرکز مدیریت حوزه علمیه قم
رساله علمی سطح ۴

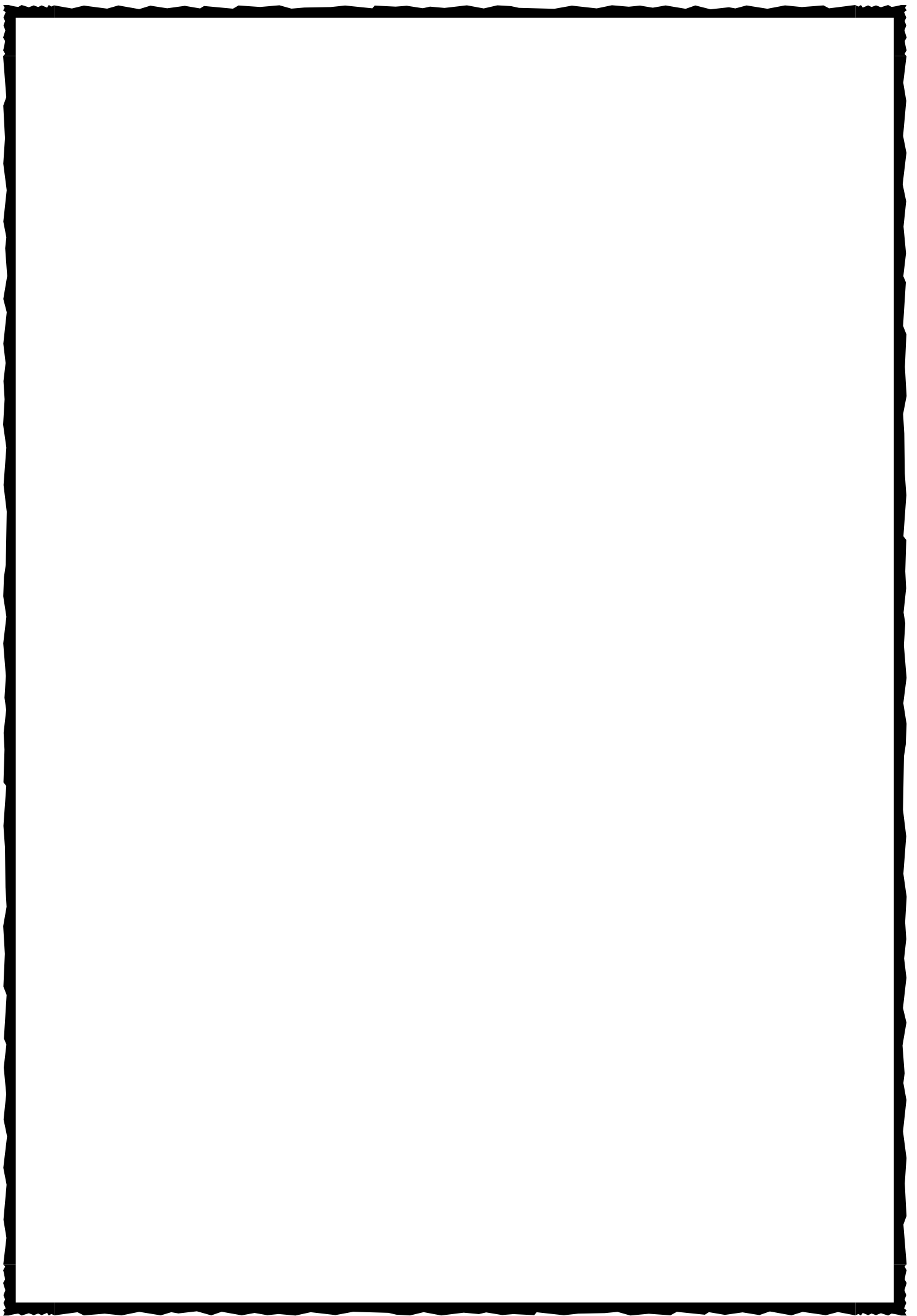
مسئولیت زکات

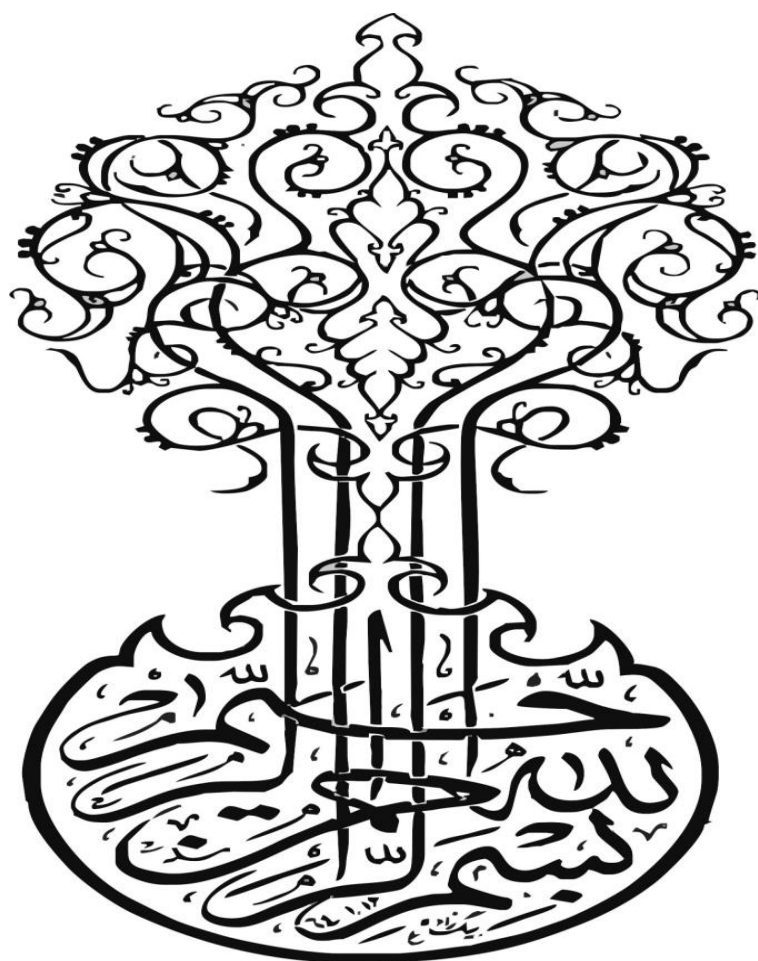
در عصر غیبت

راهنما: استاد گرانقدر حضرت حجه الاسلام و المسلمین علی عندلیبی - دامت برکاته -
مشاور: استاد گرانقدر حضرت حجه الاسلام و المسلمین حسین شوپایی - دامت برکاته -

محقق: سید محمد رضا واعظی

سال تدوین: ۱۳۹۷ شمسی





با حمد و ستایش خداوند تبارک و تعالی و درود و سلام به پیشگاه برترین مخلوق کائنات، محمد
مصطفی و خاندان پاک و مطهرشان، به خصوص حضرت بقیه الله الاعظم - روحی و ارواح
العالمین لشراب مقدمه الفداء -.

تقدیر و تشکر می‌کنم از تمام کسانی که برای پرورش و آموزش حقیر زحمت کشیده اند،
مخصوصاً پدر گرامی، همسر و اساتید گرانقدری که از محضرشان کسب فیض کرده ام،
به خصوص اساتید محترم راهنما و مشاور که با قبول زحمت، بنده را در تکمیل این تحقیق بسیار
یاری فرمودند. «اجرهم عند الله».

تقديم به ساحت مقدّس

مولی الموحّدین، امام المتّقین، عمود الدّین، حبل اللہ المتّین، صراط

المستقیم، باب الہدی، وجہ اللہ، نور اللہ، سر اللہ، منظر العجائب،

اسد اللہ الغالب، غایہ آمال العارفین، مولانا امیر المؤمنین علی بن

ابی طالب - علیہ افضل صلوات المصلین - .

چکیده

این تحقیق بعد از ارائه مفاهیم و کلیات بحث، از سه بخش اصلی تشکیل شده است؛ متولی زکات در زمان ظهور معصوم - علیه الصلاه و السلام-، متولی زکات در عصر غیبت و فروعات.

بخش متولی زکات در زمان ظهور، خود از دو فصل تشکیل شده است: (۱) جعل ولایت برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - (۲) جعل ولایت برای مالک. وجود ولایت برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - جهت تصرف در زکات و هزینه کردن آن در مصارفش مورد قبول علماء است و ادله متعددی از اجماع و کتاب و سنت برای آن اقامه شده است؛ اما ولایت مالک بر زکات در زمان ظهور اختلافی است و به اجماع، آیات قرآن و روایات معصومین - علیه الصلاه و السلام - برای اثبات ولایت و همچنین برای نفی ولایت مالک تمسک شده است. این ادله به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در انتها وجوه جمعی برای ادله مطرح شده است. حق این است که ولایت بر زکات در زمان ظهور تنها برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - ثابت است.

در بخش متولی زکات در عصر غیبت، ولایت حاکم شرع و ولایت مالک بر زکات مورد بررسی قرار گرفته است. ولایت حاکم شرع مورد قبول علماء بوده و ادله ای از اجماع و کتاب و سنت برای آن اقامه شده است که در فصل اول این بخش مورد بررسی قرار گرفته اند.

در فصل دوم این بخش، مسئله ولایت مالک بر زکات در عصر غیبت مطرح شده و بعد از بیان اختلاف علماء در قبول و رد این ولایت، ادله آن مورد بررسی قرار گرفته و نفی ولایت مالک بر زکات - مانند زمان ظهور - نتیجه به دست آمده از تحقیق است.

در بخش پایانی این پژوهش و تحت عنوان «فروعات» دو فرع از فروعات مسئله مورد اشاره قرار گرفته است.

در فرع اول سوال این است که «با انکار ولایت مالک بر زکات، اگر مالک زکات را بین مستحقین تقسیم کرد و آن را به مصرف رساند، آیا این تصرف او مجزی است؟». جواب حاصل از پژوهش بطلان تصرف و انکار اجزاء است.

فرع دوم مبتنی بر قبول ولایت مالک بر زکات است. سوال این است که «اگر حاکم شرع زکات را مطالبه کرد، تقسیم مستقیم زکات توسط مالک بین مستحقین مجزی است؟». مسئله اختلافی است و ادله اجزاء و عدم اجزاء به تفصیل در این پژوهش نقل و مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و نتیجه به دست آمده، عدم اجزاء تصرف مالک در فرض مطالبه حاکم شرع است.

فهرست

۲	مقدمه
۴	بخش اول / مفاهیم و کلیات
۴	الف / مفاهیم
۴	۱. معنای لغوی و اصطلاحی زکات
۷	۲. معنای لغوی و اصطلاحی متوکی زکات
۸	۳. معنای لغوی و اصطلاحی حاکم شرع
۱۰	ب / کلیات
۱۰	۱. وجوب زکات
۱۱	۲. مصارف زکات
۱۱	۳. فلسفه تشریح زکات
۱۳	بخش دوم / متولی زکات در زمان ظهور معصوم ع -
۱۳	طرح مساله
۱۴	فصل اول / جعل ولایت برای معصوم - علیه الصلاه و السلام -
۱۴	طرح مساله
۱۵	گفتار اول / اقوال فقهاء
۱۶	گفتار دوم / بیان و بررسی ادله
۱۶	مقتضای اصل لفظی
۱۷	۱. حرمت تصرف در مال غیر
۱۸	۲. عمومیت ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام -
۱۹	جمع بندی
۱۹	مقتضای اصل عملی
۱۹	۱. اصل عدم ولایت
۲۲	۲. احتیاط
۲۳	جمع بندی
۲۳	مقتضای ادله باب زکات
۲۳	۱. اجماع
۲۳	۲. کتاب
۲۵	۳. سنت
۳۰	گفتار سوم / جمع بندی
۳۱	فصل دوم / جعل ولایت برای مالک

.....	طرح مساله	۳۱
.....	گفتار اول / اقوال فقهاء	۳۱
.....	قول اول : نفی ولایت مالک مطلقا	۳۱
.....	قول دوم : قبول ولایت مالک مطلقا	۳۴
.....	قول سوم : نفی ولایت مالک بر زکات مال	۳۵
.....	قول چهارم : نفی ولایت مالک بر زکات مال ظاهر	۳۵
.....	گفتار دوم / بیان و بررسی ادله	۳۶
.....	مقتضای اصل لفظی	۳۶
.....	مقتضای اصل عملی	۳۶
.....	مقتضای ادله باب زکات	۳۷
.....	ادله نفی ولایت مالک	۳۷
.....	۱. اجماع	۳۷
.....	۲. کتاب	۳۸
.....	(۱) آیه وجوب زکات	۳۸
.....	(۲) آیه مصارف زکات	۳۹
.....	۳. سنت	۴۰
.....	(۱) اخباری که زکات را برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - یا نائب او می دانند	۴۰
.....	(۲) اخباری که وظیفه جمع زکات را بر عهده معصوم - علیه الصلاه و السلام - گذاشته اند	۴۲
.....	جمع بندی این دسته از اخبار	۵۱
.....	(۳) اخباری که وظیفه تقسیم زکات را بر عهده معصوم - علیه الصلاه و السلام - گذاشته اند	۵۱
.....	(۴) اخباری که امام - علیه الصلاه و السلام - را در قبال اصناف زکات موظف می داند	۵۳
.....	جمع بندی	۶۱
.....	(۵) اخباری که سیره معصومین - علیهم الصلاه و السلام - را بیان می کنند	۶۱
.....	(۶) اخباری که سیره مسلمین را بیان می کنند	۶۱
.....	جمع بندی	۶۵
.....	ادله اثبات ولایت مالک	۶۵
.....	۱. اجماع	۶۵
.....	۲. کتاب	۶۶
.....	۱/ آیات امر به پرداخت زکات	۶۷
.....	۲/ آیه اخفاء صدقات	۶۸
.....	۳. اخبار	۶۹
.....	(۱) اخبار تقسیم زکات توسط مالک	۷۰
.....	(۲) اخبار نقل زکات	۷۴

۷۷ اخبار توکیل در تقسیم زکات
۷۸ اخبار برداشت مقسّم از زکات
۸۲ اخبار خریدن عبد از زکات
۸۴ اخبار ادای دین از زکات
۸۶ سایر اخبار
۸۶ جمع بندی
۸۶ جمع بین ادله
۸۷ ۱/ حمل ادله نافی بر استحباب ارسال زکات برای امام
۸۷ ۲/ حمل ادله نافی بر فرض مطالبه امام
۸۸ ۳/ حمل ادله نافی بر فرض بسط ید امام
۹۳ نقد
۹۷ ۴/ حمل اخبار مثبت بر ولایت تبعی
۹۹ گفتار سوم / جمع بندی
۱۰۰ بخش سوم / متولی زکات در عصر غیبت
۱۰۰ طرح مساله
۱۰۱ فصل اول / جعل ولایت برای حاکم شرع
۱۰۱ طرح مساله
۱۰۱ گفتار اول / اقوال فقهاء
۱۰۳ گفتار دوم / بیان و بررسی ادله
۱۰۳ مقتضای اصل لفظی
۱۰۳ ۱. حرمت تصرف در مال غیر
۱۰۳ ۲. عمومیت ولایت فقیه
۱۰۴ مقتضای اصل عملی
۱۰۴ ۱. اصل عدم ولایت
۱۰۴ ۳. احتیاط
۱۰۴ مقتضای ادله باب زکات
۱۰۴ ۱. اجماع
۱۰۵ ۲. کتاب
۱۰۵ (۱) آیه اخذ زکات
۱۰۵ (۲) سهم عاملین در آیه مصارف زکات
۱۰۶ ۳. سنت
۱۰۷ ۱/ ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات به ضمیمه نیابت فقیه
۱۰۸ ۲/ اخبار مشتمل بر لفظ «امام»
۱۱۱ ۳/ صحیحہ عبدالکریم بن عتبہ
۱۱۳ ۴/ مرسله حماد

۱۱۴	۵/ نامه حضرت امیر - علیه الصلاه و السلام - برای ماموران زکات
۱۱۵	گفتار سوم / جمع بندی
۱۱۶	فصل دوم / جعل ولایت برای مالک در عصر غیبت
۱۱۶	طرح مساله
۱۱۶	گفتار اول / اقوال فقهاء
۱۱۶	قول اول : نفی ولایت مالک
۱۱۸	قول دوم : قبول ولایت مالک
۱۱۹	گفتار دوم / بیان و بررسی ادله
۱۱۹	۱/ روایت جابر
۱۲۰	۲/ روایت علی بن سوید
۱۲۲	۳/ سیره متشرعه
۱۲۲	گفتار سوم / جمع بندی
۱۲۳	بخش چهارم / فروعات
۱۲۴	فرع اول / عدم اجزاء تقسیم زکات توسط مالک
۱۲۴	طرح مساله
۱۲۴	گفتار اول / اقوال فقهاء
۱۲۵	گفتار دوم / بیان و بررسی ادله
۱۲۵	دلیل عدم اجزاء
۱۲۵	عدم ولایت مالک بر زکات
۱۲۶	اشکال
۱۲۶	جواب
۱۲۶	دلیل اجزاء
۱۲۶	اطلاقات ادله
۱۲۷	اشکال
۱۲۷	جواب
۱۲۷	رد جواب
۱۲۸	گفتار سوم / جمع بندی
۱۲۹	فرع دوم / عدم اجزاء تصرف مالک در فرض مطالبه حاکم
۱۲۹	طرح مساله
۱۲۹	گفتار اول / اقوال فقهاء
۱۳۰	گفتار دوم / بیان و بررسی ادله
۱۳۱	ادله اجزاء
۱۳۱	۱/ صدق امتثال امر ادای زکات
۱۳۲	نقد و بررسی

۱۳۲ رسیدن مال زکوی به مستحقین

۱۳۲ نقد و بررسی

۱۳۲ ادله عدم اجزاء

۱۳۳ ۱/ تلازم عرفی بین مطالبه و عدم اجزاء

۱۳۳ اشکال

۱۳۳ ۲/ اقتضای وجوب اطاعت از حاکم شرع برای عدم اجزاء

۱۳۴ اشکال

۱۳۴ ۳/ مقید شدن امر ادای زکات

۱۳۵ اشکال

۱۳۵ جواب

۱۳۵ ۴/ امر به شیء مستلزم نهی از ضد خاص

۱۳۶ اشکال اول

۱۳۶ اشکال دوم

۱۳۷ جواب

۱۳۷ اشکال سوم

۱۳۷ ۵/ امر به شیء مستلزم نهی از ضد عام

۱۳۸ اشکال اول

۱۳۸ اشکال دوم

۱۳۸ اشکال سوم

۱۳۹ جواب

۱۳۹ بررسی جواب

۱۳۹ اشکال چهارم

۱۳۹ ۶/ فقدان امر برای این عبادت

۱۴۰ اشکال اول

۱۴۰ جواب

۱۴۰ اشکال دوم

۱۴۰ اشکال سوم

۱۴۰ اشکال چهارم

۱۴۱ ۷/ مصداق عصیان بودن دفع مستقیم

۱۴۱ اشکال اول

۱۴۱ اشکال دوم

۱۴۲ ۸/ ناتوان کنندگی فعل از انجام واجب

۱۴۲ اشکال اول

۱۴۲ اشکال دوم

۱۴۲ ۹/ مطالبه حاکم مستلزم نهی از دفع مستقیم زکات

۱۴۳ اشکال اول

۱۴۳ اشکال دوم

۱۴۳ ۱۰ / عدم ولایت مالک با مطالبه حاکم

۱۴۳ ۱۱ / عدم اطلاق ادله ولایت مالک

۱۴۴ گفتار سوم / جمع بندی

۱۴۵ منابع و مأخذ

مقدمه

اموال زکوی در عصر غیبت توسط یک متولی و مسئول باید در مصارفش هزینه گردد. اما این که چه کسانی متولی شرعی زکات هستند، مورد اختلاف است. در این پژوهش سعی شده است تا اقوال و ادله آنها به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته و در نهایت فروع مهم این مسئله نیز ارائه گردد.

در حقیقت سوال اصلی این تحقیق این است که «متولی زکات در عصر غیبت چه کسی است؟» و سوالات فرعی این پژوهش از این قرار است: (۱) معنای زکات چیست؟ (۲) مراد از متولی زکات چیست؟ (۳) حاکم شرع به چه معناست؟ (۴) متولی زکات در زمان ظهور معصوم - علیه الصلاه والسلام - چه کسی است؟ (۵) آیا حاکم شرع یا مالک در عصر غیبت بر زکات ولایت دارند؟ (۶) چه فروع مهمی بر این بحث مترتب است؟

هدف این تحقیق تعیین متصدی شرعی صرف زکات در مصارفش می باشد. از این رو تمام کسانی که زکات - مال یا فطره - بر آنها واجب می شود، حاکم شرع و وکلای آنها می توانند از نتایج این تحقیق بهره مند شوند.

از صدر اسلام علماء در کتب فقهی این مسئله را مورد بررسی قرار داده اند و با انقلاب اسلامی و گسترش نشریات فقهی و توجه بیشتر به احکام اجتماعی اسلام، تحقیقاتی در این زمینه نگاشته شده است. اما هرگز بحث جامع و متقنی که تمام اقوال و ادله را در بر بگیرد، ارائه نشده است. این پژوهش سعی کرده است تا با بررسی دقیق عبارات علماء و جمع آوری کامل ادله قابل ارائه - از کتب فقهی و روایی - نواقص موجود را برطرف کرده و این مسئله را به تفصیل مورد بررسی قرار دهد.

این تحقیق شامل چهار بخش می باشد. بخش مفاهیم و کلیات، بخش متولی زکات در زمان ظهور معصوم - علیه الصلاه والسلام -، بخش متولی زکات در عصر غیبت و بخش فروع.

در بخش اول و قسمت مفاهیم، معنای لغوی و اصطلاحی زکات، متولی زکات و حاکم شرع بیان شده است و سپس در قسمت کلیات از وجوب، مصارف و فلسفه تشریح زکات سخن به میان آمده است.

بخش دوم و مسئله متولی زکات در عصر ظهور معصوم - علیه الصلاه و السلام - مشتمل بر دو فصل است. فصل اول ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات و فصل دوم ولایت مالک بر زکات را مورد بحث قرار داده است. ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - مورد قبول علماء است و برای اثبات آن به اجماع، کتاب و سنت تمسک شده است.

اما ولایت مالک بر زکات اختلافی است و چهار قول در این زمینه وجود دارد: ۱/ نفی ولایت به طور مطلق. ۲/ اثبات ولایت به طور مطلق. ۳/ تفصیل بین زکات مال و زکات فطره و قبول ولایت مالک بر زکات فطره. ۴/ تفصیل بین زکات غلات و انعام و زکات نقدین و قبول ولایت مالک بر زکات غلات و انعام.

در بررسی صحت و سقم این اقوال ابتداء مقتضای اصل لفظی، سپس مقتضای اصل عملی و در نهایت مقتضای ادله باب زکات مطرح شده اند و به تفصیل، ادله نفی ولایت مالک (اجماع، کتاب و سنت) و سپس ادله اثبات ولایت مالک (اجماع، کتاب و سنت) مورد بررسی قرار گرفته اند. در پایان و با فرض پذیرش هر دو دسته از ادله، وجوه جمع قابل تصور برای آنان مطرح گردیده است.

بخش سوم (متولی زکات در عصر غیبت) نیز مشتمل بر دو فصل است و فصل اول آن ولایت حاکم شرع بر زکات و فصل دوم آن ولایت مالک بر زکات را مطرح کرده است.

از عبارات علماء چنین استفاده می شود که ولایت حاکم شرع بر زکات در عصر غیبت مسلم و مفروغ عنه است که به اجماع، کتاب و سنت برای اثبات آن می توان تمسک کرد.

اما ولایت مالک بر زکات اختلافی است و برخی آن را پذیرفته و برخی آن را انکار کرده اند. برای نفی ولایت مالک ادله مطرح شده در «فصل دوم بخش دوم تحقیق» کافی است؛ اما برای اثبات ولایت مالک بر زکات در عصر غیبت به اخبار و سیره متشرعه تمسک شده است که البته این ادله با اشکالاتی روبرو می باشد.

بخش چهارم و پایانی تحقیق به دو فرع از فرع مهم این مسئله اشاره دارد.

فرع اول مبتنی بر انکار ولایت مالک است و اجزاء یا عدم اجزاء تقسیم زکات توسط مالک را بررسی می کند.

فرع دوم مبتنی بر قبول ولایت مالک است و این سوال را بررسی می کند که «آیا در فرض مطالبه زکات توسط حاکم شرع، تقسیم زکات توسط مالک مجزی است؟». ادله اجزاء و عدم اجزاء در این فرع به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته اند.

بخش اول / مفاهیم و کلیات

الف / مفاهیم

۱. معنای لغوی و اصطلاحی زکات

ماده «زکو» در لغت دارای دو معنای اصلی رشد و طهارت است.^۱ در معجم مقائیس اللغة آمده است:

«زاء و کاف و حرف معتل، اصلی است که دلالت بر نماء و زیادی دارد و گفته می شود که دلالت

بر معنای طهارت دارد. و اصل در همه آن ها [آن معانی ذکر شده برای این ماده] به این دو

معنا بر می گردد و آن دو رشد و طهارت است.^۲»

کلمه «زکات» از این ماده و اسم مصدر برای تزکیه (مصدر ثلاثی مزید باب تفعیل) می باشد.^۳ تزکیه به معنای پاک

کردن^۴ و رشد دادن^۵ و «زکات» به معنای «پاکیزگی»^۶ و «رشد» است.

۱ فراهیدی، خلیل، العین / ج ۵ / ص ۳۹۴: « زکو: الزکوات؛ جمع الزکاة. [و الزکاة] زکاة المال و هو تطهیره ... و زکا الزرع یزکو زکاء:

ازداد و نما، و کل شیء ازداد و نما». صاحب بن عباد، المحیط فی اللغة / ج ۶ / ص ۳۰۰: « زکو: زکاة المال: تطهیره، زکی یزکی

تزکیة. و رجال ازکیاء و اتقیاء، و زکی تقی. و زکا الزرع یزکو زکاء: إذا ازداد و نما. جوهری، اسماعیل، الصحاح / ج ۶ / ص ۲۳۶۸: «

زکا زکاة المال معروفة. و زکی ماله تزکیة، أى أدى عنه زکاته. و تزکی، أى تصدق. و زکا: الشفع؛ يقال: حسا أو زکا. و زکا الزرع یزکو

زکاء ممدود، أى نما. و زکا الزرع یزکو زکاء ممدود، أى نما. و أزکاه الله.»

۲ احمد بن فارس، معجم مقائیس اللغة / ج ۳ / ص ۱۷: « الزاء و الکاف و الحرف المعتل أصل يدل علی نماء و زیادة و يقال الطهارة ... و

الأصل فی ذلك كله راجع إلى هذين المعنيين، و هما النماء و الطهارة.»

۳ فیومی، احمد، المصباح المنیر / ج ۲ / ص ۲۵۴: « زکی الرجل ماله بالتشديد (تزکیة) و (الزکاة) اسم منه ». مصطفوی، حسن، التحقیق

فی کلمات القرآن / ج ۴ / ص ۳۳۸: « یراد [من الزکاة] مطلقا ما یتحصّل من التزکیة و هو ما یتحقّق فی نتیجة التزکیة ». قرشی، سید

زکات در اصطلاح شرعی به تعبیر شهید اول و شهید ثانی -رحمة الله علیهما- «صدقه ای است که برای برخی اموال دارای شرایط خاص به شکل ابتدایی و اصالی مقدر شده است»^۷. لفظ «صدقه» شامل خمس نمی شود^۸ و قید «ابتدایی» خارج کننده کفارات است که با گناهان واجب می گردند و قید «اصالی» خارج کننده مندورات می باشد^۹ و قید «مقدر شده» صدقه تبرعی را از دامنه تعریف بیرون می کند^{۱۰}. به فرموده صاحب جواهر -رحمة الله علیه- این تعریف بهترین تعریفی است که برای زکات بیان شده است^{۱۱}.

برای وجه تسمیه زکات اصطلاحی به این نام، وجوهی بیان شده است:

۱) پرداخت این صدقه همراه با امید به رشد و فزونی در مال است^{۱۲}؛ چرا که در روایات به آن وعده داده شده است^{۱۳}.

۲) زکات حقیقی است که در مال فزون شده، قرار داده شده است^{۱۴}.

علی اکبر، قاموس القرآن / ج ۳ / ص ۱۶۸: «زکو: اصل زکوة چنانکه طبرسی و راغب گفته بمعنی نمو و زیادت است همچنین است قول قاموس و اقرب و صحاح زکاء را نمو کردن گفته است. «زکا الزرع یزکو زکاء نَمَا». علی هذا زکو و زکاء مصدر و زکوة اسم مصدر است».

^۴ حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم / ج ۵ / ص ۲۸۱۹: «و التزکیة: التطهیر، قال الله تعالی: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. أی: أفلح من طهر نفسه من الذنوب». طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین / ج ۱ / ص ۲۰۴: «قوله تعالی: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا الضمیر للنفس، و التزکیة التطهیر من الأخلاق الذميمة..... قوله تعالی: وَ تَزَكَّيْهِمْ بِهَا أی تطهرهم بها».

^۵ واسطی، محب الدین، تاج العروس / ج ۱۹ / ص ۴۹۵: «زكاه الله تعالی تزکیة و أزکاه: أنماؤه و جعلَ فيه برکة».

^۶ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین / ج ۱ / ص ۲۰۳: «الزکاة أی الطهارة».

^۷ شهید اول، الدروس / ج ۱ / ص ۲۲۷: «و هی الصدقة المقدره بالأصالة ابتدا». شهید ثانی، مسالک الافهام / ج ۱ / ص ۳۵۶: «و الأولى فی تعریفها: أنها صدقة مقدره بأصل الشرع ابتداء».

^۸ مولف: معنای دقیقی که شهید ثانی -ره- از لفظ صدقه در این تعریف اراده کرده است، مشخص نیست و این که چگونه معنای صدقه خمس را در بر نمی گیرد، توسط ایشان شرح داده نشده است.

^۹ صحیح آن است که قید ابتدایی برای خارج کردن مندورات کافی است.

^{۱۰} شهید ثانی، مسالک الافهام / ج ۱ / ص ۳۵۶: «فخرج بالصدقة الخمس، و بالمقدرة البر المتبرع به، و بالأصالة المنذورة، و بالابتداء الکفارة، و اندرجت الواجبة و المنذوبة، و لا يحتاج إلى ضمیمه «الراجحة» لأن الصدقة لا يكون إلا كذلك. و لا یرد أن فی المنذوبة ما هو مقدر و لیس بزکاه کالصدقة بکسرة، و قبضه، و صاع، و تمره، و شق تمره- کما ورد فی الخبر- لأن المقصود من ذلك لیس هو التقدير، بل الإشارة إلى أن الله يقبل القليل و الكثير، و يؤيده اختلاف التقدير».

^{۱۱} نجفی، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۳: «و إن كان أولاهما ما فی الدروس و المسالک لسلامته من أكثر ما قيل أو يقال».

^{۱۲} احمد بن فارس، معجم مقائیس اللغة / ج ۳ / ص ۱۷: «زکاة المال. قال بعضهم: سُمیت بذلك لأنها مما یرجى به زکاء المال، و هو زیادته و نماؤه». فیومی، احمد، المصباح المنیر / ج ۲ / ص ۲۵۴: «سُمی القدرُ المخرجُ من المالِ (زکاة) لأنه سبب یرجى به الزکاء».

^{۱۳} وسایل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۶۹ / باب اول از ابواب صدقه / ح ۸: «و [محمد بن یعقوب] عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن أبی عبد الله عن الجهم بن الحكم المدائنی عن السكونی عن أبی عبد الله ع قال: قال رسول الله ص تصدقوا فإن الصدقة تزيد فی المال كثرة فتصدقوا رحمکم الله».

۳) پرداخت زکات موجب زیاد شدن ثواب پرداخت کننده می شود.^{۱۵}

۴) پرداخت این حق فضیلت کرم را در پرداخت کننده افزایش می دهد.^{۱۶}

۵) ادای زکات موجب پاکی اموال از حقوق دیگران می شود.^{۱۷}

۶) پرداخت زکات موجب پاکی نفس انسان از اخلاق رذیله مثل بخل می شود.^{۱۸}

البته برخی نیز جمعی از این وجوه با هم را وجه تسمیه زکات دانسته اند؛^{۱۹} هر چند به نظر می رسد وجه ششم از مفاد آیه شریفه « خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا »^{۲۰} (ترجمه : صدقه را از اموالشان بگیر که با این کار آنها را تطهیر و تزکیه می کنی) قابل استفاده است.

^{۱۴} آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم / ج ۱ / ص ۲۴۸ : « و الزکاة فی الأصل النماء و الطهارة، و نقلت شرعا لإخراج معروف فإن نقلت من الأول فلأنها تزيد بركة المال و تفيد النفس فضيلة الكرم، أو لأنها تكون في المال النامي و إن نقلت من الثاني فلأنها تطهر المال من الخبث و النفس من البخل ».

^{۱۵} محقق حلی، المعبر / ج ۲ / ص ۴۸۵ : « کتاب الزکاة و هی فی اللغة الزيادة و النمو و التطهیر و فی الشرع اسم لحق يجب فی المال يعتبر فی وجوبه النصاب و سمیت بذلك لان بها یزداد الثواب و یطهر المال من حق المساکین و مؤدیها من الإثم ». شهید ثانی، مسالک الافهام / ج ۱ / ص ۳۵۶ : « و أما أخذها من جهة النمو فلأنها تنمی الثواب و تزیده ». [مؤلف : با این استظهار که لفظ صدقه در این روایات شریف معنای عامی دارد و شامل زکات نیز می شود] .

^{۱۶} آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن الکریم / ج ۱ / ص ۲۴۸ : « و الزکاة فی الأصل النماء و الطهارة، و نقلت شرعا لإخراج معروف فإن نقلت من الأول فلأنها تزيد بركة المال و تفيد النفس فضيلة الكرم، أو لأنها تكون في المال النامي و إن نقلت من الثاني فلأنها تطهر المال من الخبث و النفس من البخل ».

^{۱۷} شیخ طوسی، المبسوط / ج ۱ / ص ۱۹۰ : « الزکاة فی اللغة هی النمو یقال: زکی الزرع إذا نمى. و زکی الفرد إذا صار زوجا فشبه فی الشرع إخراج بعض المال زکاة ما یؤول إلیه من زیادة الثواب. و قیل أيضا إن الزکاة هی التطهیر لقوله تعالی « أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً » أى طاهرة من الذنوب. فشبه إخراج المال زکاة من حیث تطهر ما بقى، و لولا ذلك لکان حراما من حیث إن فیہ حقا للمساکین، و قیل: تطهیر المالك من ماثم منعها ». شهید ثانی، مسالک الافهام / ج ۱ / ص ۳۵۵ : الزکاة - لغة - الطهارة و النمو، سمیت بذلك الصدقة المخصوصة لكونها مطهرة للمال من الأدران المتعلقة به بسبب تعلق حق الله تعالی به ».

^{۱۸} شهید ثانی، مسالک الافهام / ج ۱ / ص ۳۵۵ : « الزکاة - لغة - الطهارة و النمو، سمیت بذلك الصدقة المخصوصة لكونها مطهرة للمال من الأدران المتعلقة به بسبب تعلق حق الله تعالی به، أو للنفوس من أوساخ الأخلاق الرذیلة من البخل و ترک مواساة المحتاج و غیرهما ».

^{۱۹} محقق حلی، المعبر / ج ۲ / ص ۴۸۵ : « سمیت [الزکاة] بذلك لان بها یزداد الثواب و یطهر المال من حق المساکین و مؤدیها من الإثم ». اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن / ص ۳۸۱ : « الزکاة: لما یخرج الإنسان من حق الله تعالی إلی الفقراء، و تسميته بذلك لما یکون فیها من رجاء البركة، أو لتزکیة النفس، أي: تنميتها بالخیرات و البرکات، أو لهما جمیعا ».

^{۲۰} سوره مبارکه توبه / آیه شریفه ۱۰۳.

۲. معنای لغوی و اصطلاحی متولی زکات

ماده «ولی» به معنای قرب و نزدیکی است.^{۲۱} کلمه «متولی» از این ماده و اسم فاعل برای متولی (مصدر ثلاثی مزید باب تفعّل) می باشد. متولی دارای معانی اعراض^{۲۲}، پذیرش و اعتقاد به ولایت^{۲۳} و مسئولیت کاری را به عهده گرفتن^{۲۴} است که - با توجه به اضافه شدن متولی به زکات در عنوان - معنای سوم متولی مدنظر است و از «متولی» معنای سرپرست و متصدی اراده شده است.

بنابراین مراد از «متولی زکات»^{۲۵}، متصدی مال زکوی و مسئول اخراج و صرف آن در مصارفش و تقسیم آن بین مستحقینش می باشد^{۲۶}.

^{۲۱} احمد بن فارس، معجم مقاییس / ج ۶ / ص ۱۴۱ : «الواو و اللام و الباء: أصلٌ صحيحٌ يدلُّ على قرب. من ذلك الوَلِيُّ: القُرب». فيومی، احمد، مصباح المنیر / ج ۲ / ص ۶۷۲ : «الْوَلِيُّ: مُثْلُ فَلَسِ الْقُرْبُ».

^{۲۲} هنگامی که با حرف «عن» متعدی شود. اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ قرآن / ص ۸۸۶ : «و قولهم تَوَلَّى ... و إذا عَدَى ب (عن) لفظاً أو تقدیراً اقتضى معنى الإعراض و ترك قربه». حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم / ج ۱۱ / ص ۷۲۹۸ : «تولى عنه: أى أعرض».

^{۲۳} حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم / ج ۱۱ / ص ۷۲۹۸ : «تولاه: أى اعتقد و لاءه. قال الله تعالى: وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ». جمعی از محققین زیر نظر هاشمی شاهرودی، سید محمود، فرهنگ فقه / ج ۲ / ص ۶۶۷ : «تولی: دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام و پذیرش ولایت و امامت ایشان. تولى به معنای یاد شده اصطلاحی در برابر تبری از مهم ترین آموزه های اعتقادی نزد شیعه امامیه است».

^{۲۴} واسطی، محب الدین، تاج العروس / ج ۲۰ / ص ۳۱۲ : «و تَوَلَّى الأَمْرَ و العَمَلَ: إذا تَقَلَّدَهُ، و هو مُطَاوَعٌ و كَأَهُ الأَمِيرُ عَمَلَ كَذَا، و به فُسِّرَ قوله تعالى: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ؛ أى تَوَلَّيْتُمْ أُمُورَ النَّاسِ و الخِطَابَ لِقُرَيْشٍ؛ الْوَلِيُّ: فى أسماءِ الله تعالى: هو الناصرُ، و قيل: المَتَوَلَّى لأُمُورِ العالَمِ القائمُ بها».

^{۲۵} تعبیر «متولی زکات» در عبارات معاصرین - مانند هاشمی شاهرودی، سید محمود، فصلنامه فقه اهل بیت ع، شماره ۷۳ و فیاض کابلی، محمد اسحاق، رساله توضیح المسائل، ص ۳۲۸ و رحمان ستایش، محمد کاظم، رسائل فی ولایه الفقیه، ص ۶۶۷ - به کار رفته است و در عبارات قدماء چنین ترکیبی پیدا نشد. قدماء از تعبیر «متولی اخراج زکات» یا «متولی تفریق زکات» استفاده کرده اند که در پاورقی بعدی مورد اشاره قرار گرفته است. البته تعبیر «ولایت بر زکات» در عبارات بسیاری از علماء - مانند شیخ انصاری، کتاب الخمس / ص ۳۲۶ و رازی نجفی، محمد تقی، تبصره الفقهاء / ج ۳ / ص ۳۷۳ و خوبی، سید ابوالقاسم، موسوعه الامام الخویبی / ج ۲۴ / ص ۶۲ - استعمال شده است.

^{۲۶} سید مرتضی، علی بن حسین، جمل العلم و العمل / ص ۱۲۷ : «فصل (فی کیفیتِ إخراجِ الزکاة) الأفضل و الأولی إخراجِ الزکاة - لا سیما فی الأموال الظاهرة كالمواشى و الحرث و الغرس - إلى الإمام علیه السلام و إلى خلفائه النائبین عنه، و إن تعذر ذلك فقد روى إخراجها إلى الفقهاء المأمونین لیضعوها فی مواضعها، و إذا تولى إخراجها عند فقد الإمام و النائبین عنه من وجب علیه جاز». طوسی، محمد بن حسن، الخلاف / ج ۲ / ص ۵۱ : «مسألة ۶۰: يجوز أن يتولى الإنسان إخراج زكاته بنفسه عن أمواله الظاهرة و الباطنة، و الأفضل فی الظاهرة أن يعطيها الإمام، فإن فرقتها بنفسه أجزأه». طوسی، محمد بن حسن، المبسوط / ج ۱ / ص ۲۳۳ : «يجوز لرب المال أن يتولى إخراج الزکاة بنفسه و يفرقها فی أهلها سواء كان ماله ظاهراً أو باطناً». حلبی، حمزه بن علی، غنیه النزوع / ص ۱۲۵ : «جاز له إخراجها إليه، و إن لم يكن عارفاً به حملها إلى الفقيه المأمون من أهل الحق، ليتولى إخراجها». حلبی، محقق، شرائع الاسلام / ج ۱ / ص ۱۵۲ : «القسم الثالث فی المتولی للإخراج و هم ثلاثة المالك و الإمام و العامل و للمالك أن يتولى تفریق ما وجب علیه بنفسه و بمن يوكله و الأولی حمل ذلك إلى الإمام و يتأكد ذلك الاستحباب فی الأموال الظاهرة كالمواشى و الغلات. و لو طلبها الإمام وجب صرفها إليه و لو فرقتها المالك و

۳. معنای لغوی و اصطلاحی حاکم شرع

«حاکم» از «حکم» به معنای منع است^{۲۷} و در معانی «قاضی»^{۲۸} و «فرمانروا و زمامدار حکومت»^{۲۹} - که باید مانع ظلم شوند^{۳۰} - استعمال می شود.

مراد از «حاکم شرع»^{۳۱} یا «حاکم شرعی»^{۳۲} یا «حاکم مسلمین»^{۳۳} یا «حاکم اسلام»^{۳۴}، - که از آن به «حاکم» مطلق نیز تعبیر می شود^{۳۵} - حاکم منصوب از جانب خداوند برای زمامداری حکومت یا برای قضاوت است؛ خواه به طور مستقیم^{۳۶} از جانب خداوند منصوب شده باشد، یا با واسطه^{۳۷} یا با واسطه^{۳۸} و^{۳۹}.

الحال هذه قيل لا يجزى و قيل يجزى و إن أثم و الأول أشبهه. همچنین مراجعه شود به حلی، ابن ادریس، السرائر / ج ۱ / ص ۴۵۴ و حلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرائح / ص ۱۴۷ و حلی، علامه، تذکره الفقهاء / ج ۵ / ص ۲۴۸ و عمیدی، سیدعمیدالدین، کنزالفوائد / ج ۱ / ص ۱۸۵ و سبزواری، محمدباقر، ذخیره المعاد / ج ۲ / ص ۴۶۵ و نجفی، صاحب جواهر، جواهرالکلام / ج ۱۵ / ص ۴۱۶. در عبارات ذکر شده، اخراج زکات به معنای تفریق و صرف زکات در مصارفش می باشد (اردبیلی، احمد، مجمع الفوائد / ج ۴ / ص ۲۰۳: «الظاهر من هذا الکلام کون المراد بالإخراج إيصاله إلى المستحق.»)، هر چند موارد نادری در عبارات علماء یافت شد که «اخراج زکات» را به معنای عزل زکات قبل از ایصال آن به مستحقین استعمال کرده اند. مراجعه شود به حلی، علامه، تحریر الاحکام / ج ۱ / ص ۳۷۹ و میرزای قمی، ابوالقاسم، غنائم الايام / ج ۴ / ص ۲۰۶.

^{۲۷} ابن فارس، احمد، معجم مقائیس اللغه / ج ۲ / ص ۹۱: «حکم الحاء و الکاف و المیم أصل واحد، و هو المنع. . اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ قرآن / ص ۲۴۸: «حکَمَ أصله: منع منعاً لإصلاح.»

^{۲۸} حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم / ج ۳ / ص ۱۵۳۵: «و الحاکم: القاضی.» ابن اثیر، مبارک، النهاية / ج ۱ / ص ۴۱۹: «فی أسماء الله تعالى «الحکم و الحکیم» هما بمعنی الحاکم، و هو القاضی.» فیومی، احمد، المصباح المنیر / ج ۲ / ص ۱۴۶: «الحکَمُ: الفَضَاءُ و أصلُهُ المنع.»

^{۲۹} در برخی روایات و عبارات علماء این معنا از کلمه «حاکم» اراده شده است که به برخی نمونه های آن اشاره می شود: (۱) روایات: عاملی، حر، وسایل الشیعه / ج ۱ / ص ۱۰۵: «المُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ - وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ عَلَيْهِمْ - الحديث.» سیدرضی، محمد، نهج البلاغه، خطبه قاصعه (۱۹۲): «فأبدلهم العزَّ مکان الذلِّ، و الأمن مکان الخوف فصاروا ملوکاً حکاماً، و أئمةً أعلاماً ... فهم حکام علی العالمین و ملوک فی أطراف الأرضین.» نوری، حسین، مستدرک الوسائل / ج ۱۷ / ص ۳۱۶: «الملوک حکام علی الناس کما علی الناس و العُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ.» (۲) عبارات علماء: مراجعه شود به مفید، محمد، المقنعه / ص ۵۱۸ و ۶۹۸ و طوسی، محمدبن حسن، المبسوط / ج ۲ / ص ۲۱۹ و ج ۴ / ص ۵۲ و حلی، ابن ادریس، السرائر / ج ۲ / ص ۳۵۶ و حلی، محقق، شرائع الاسلام / ج ۲ / ص ۲۳۰ و حلی، علامه، قواعد الاحکام / ج ۲ / ص ۵۶۳ و حلی، علامه، منتهی المطلب / ج ۶ / ص ۲۳۷.

^{۳۰} ابن فارس، احمد، معجم مقائیس اللغه / ج ۲ / ص ۹۱: «حکم الحاء و الکاف و المیم أصل واحد، و هو المنع. و أول ذلك الحُکَم، و هو المنع من الظلم.» واسطی، محب الدین، تاج العروس / ج ۱۶ / ص ۱۶۰: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْحَاكِمُ بَيْنَ النَّاسِ لِأَنَّهُ يَمْنَعُ الظَّالِمَ مِنَ الظُّلْمِ.»

^{۳۱} این اصطلاح در این عبارات به کار رفته است: حلی، علامه، اجوبه المسائل المهتائیه، ص ۱۰۵ و حلی، فخرالمحققین، ایضاح الفوائد / ج ۲ / ص ۳۸۴ و ج ۳ / ص ۴۸۶ و عاملی، شهید اول، رسائل شهید اول / ص ۲۷۸ و حلی، جمال الدین، رسائل ابن فهد / ص ۴۲۱.

بنابراین مصداق حاکم شرع به نظر فقهای امامی، پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله و سلم- یا امام معصوم -علیهم الصلاه و السلام- یا کسی است که از جانب ایشان برای قضاوت یا ولایت منصوب شده باشد. بنابر کلام فقهاء، در عصر غیبت، فقیه جامع شرایط فتوا^{۴۰} «حاکم شرع» است^{۴۱} و او قابلیت تصدی امر قضاوت و زمامداری حکومت را داراست.

^{۳۲} این اصطلاح در این عبارات به کار رفته است: عاملی، شهید اول، الدروس / ج ۲ / ص ۲۲ و عاملی، شهید ثانی، مسالک الافهام / ج ۳ / ص ۵۵ و ج ۳ / ص ۱۰۶ و ... و اردبیلی، احمد، مجمع الفائده / ج ۸ / ص ۳۳۵ و ج ۱۲ / ص ۹۸ و ۱۲۹ و عاملی، محمد، مدارک الاحکام، ج ۶ / ص ۱۷۰ و ج ۷ / ص ۴۲.

^{۳۳} این اصطلاح در این عبارات به کار رفته است: حلبی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه / ص ۴۱۴ و طوسی، محمد بن حسن، المبسوط / ج ۲ / ص ۶۰ و ج ۴ / ص ۲۳۹ و ج ۶ / ص ۱۲۸ و ج ۸ / ص ۱۳ و قاضی، ابن براج، المهدب / ج ۲ / ص ۳۰۵ و حلبی، ابن ادريس، السرائر ج ۲ / ص ۳۵۶ و ج ۳ / ص ۲۹۶.

^{۳۴} امام خمینی، سیدروح الله، ولایت فقیه / ص ۳۱.

^{۳۵} حلبی، علامه، تحریر الاحکام / ج ۳ / ص ۴۳۳. حلبی، فخرالمحققین، ایضاح الفوائد / ج ۲ / ص ۶۲۴ و ج ۴ / ص ۴۴۵. کرکی، محقق ثانی، جامع المقاصد / ج ۸ / ص ۱۹۳ و ج ۱۲ / ص ۹۶. عاملی، شهید ثانی، مسالک الافهام / ج ۴ / ص ۱۶۲ و ج ۷ / ص ۱۴۶ و ج ۱۰ / ص ۲۲۸.

^{۳۶} همچون وجود مقدس پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله و سلم-.

^{۳۷} همچون وجود مقدس ائمه اطهار -علیهم الصلاه و السلام-.

^{۳۸} همچون نائین خاص یا عام که فقهاء جامع شرایط می باشند.

^{۳۹} جمعی از محققین زیر نظر هاشمی شاهرودی، سید محمود، فرهنگ فقه / ج ۳ / ص ۱۹۸.

^{۴۰} برخی تعبیر «جامع شرایط فتوا و حکومت» را به کار برده اند. نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۲۵ می نویسد: «المراد بالفقیه الجامع لشرائط الفتوى والحکومة». همچنین مراجعه شود به مازندرانی، محمد صالح، شرح الکافی / ج ۲ / ص ۴۱۱ و استرآبادی، میرداماد، عیون المسائل / ص ۲۱۹. ممکن است مراد از حکومت، قضاوت یا زمامداری حکومت باشد. روشن است که شرایط زمامداری حکومت بیش از شرایط از قضاوت است.

^{۴۱} حلبی، فخرالمحققین، ایضاح الفوائد / ج ۲ / ص ۶۲۴ و صمیری، حسین، غایه المرام / ج ۲ / ص ۴۴۴ و کرکی، محقق ثانی، جامع المقاصد / ج ۱۲ / ص ۹۶ و عاملی، شهید ثانی، مسالک الافهام / ج ۷ / ص ۱۴۶ و موسوی عاملی، محمد، نهایه المرام / ج ۱ / ص ۸۰ و بحرانی، آل عصفور، عیون الحقائق الناظره / ج ۱ / ص ۱۳۸ و طباطبایی حائری، سیدعلی، ریاض المسائل / ج ۱۰ / ص ۳۴۸.

ب / کلیات

۱. وجوب زکات

اصل وجوب زکات بر برخی اموال از ضروریات دین است^{۴۲} و کتاب و سنت و اجماع بر وجوب آن دلالت دارند^{۴۳}. مقرون شدن زکات با نماز در بسیاری از آیات کلام الله مجید^{۴۴}، خود دلالت بر شان و جایگاه والای این واجب الهی دارد. در روایات نیز این فریضه از ستون ها و ارکان اسلام دانسته شده است. در مقام ذکر برخی از بیانات نورانی معصومین - علیهم الصلاه و السلام - برای بیان اهمیت زکات مناسب است.

«محمد بن یعقوب الكليني - رضی الله عنه - عن أبي علي الأشعري عن الحسن بن علي الكوفي عن عباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر ع قال: بني الإسلام على خمس على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية الحديث»^{۴۵}.

ترجمه: مرحوم کلینی نقل کرده است از ابوعلی اشعری از حسن بن علی کوفی از عباس بن عامر از ابان بن عثمان از فضیل بن یسار از امام باقر - علیه الصلاه و السلام - که فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا شده است. بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت.

«و [محمد بن یعقوب] عن علي عن أبيه عن إسماعيل بن مرار عن يونس عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال: من منع قيراطا من الزكاة فليس بمؤمن ولا مسلم وهو قول الله عز وجل رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»^{۴۶}»^{۴۷}.

ترجمه: مرحوم کلینی نقل کرده است از علی [بن ابراهیم] از پدرش [ابراهیم بن هاشم] از اسماعیل بن مرار از یونس از علی بن ابی حمزه از ابی بصیر از امام صادق - علیه الصلاه و السلام - که فرمودند: هر

^{۴۲} نجفی، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۱۳: «الأول في زكاة المال التي وجوبها في الجملة من الضروريات المستغنية عن الاستدلال بالآيات و الروايات فيدخل منكره من المسلمين في الملبين أو الفطرين على حسب غيره من إنكار الضرورى». یزدی طباطبائی، سید محمد کاظم، العروة الوثقى المحشى / ج ۴ / ص ۶: «كتاب الزكاة التي وجوبها من ضروريات الدين و منكره مع العلم به كافر».

^{۴۳} محقق حلی، المعبر / ج ۲ / ص ۴۸۵: «وجوبها [الزكاة] معلوم بالكتاب و السنة و الإجماع». علامه حلی، منتهی المطلب / ج ۸ / ص ۱۰: «هي [الزكاة] واجبة بالكتاب و السنة و الإجماع».

^{۴۴} سوره مبارکه بقره / آیات شریفه ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰ و ۱۷۷ و ... جمعا در ۲۶ آیه شریفه، زکات مقرون با نماز ذکر شده است.

^{۴۵} وسایل الشیعه / ج ۱ / ص ۱۳.

^{۴۶} سوره مبارکه المومنون / آیات شریفه ۹۹ و ۱۰۰.

^{۴۷} وسایل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۲.

کس به اندازه قیراطی^{۴۸} از زکات را پرداخت نکند، نه مومن است و نه مسلمان و آن قول خداوند - عز و جل - است که «پروردگارا! من را بازگردان. شاید که در آنچه ترک کردم، عمل صالحی انجام دهم».

۲. مصارف زکات

به نص و اجماع، هشت مصرف برای زکات وجود دارد^{۴۹} و خداوند - تبارک و تعالی - در آیه شریفه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ»^{۵۰} این مصارف را ذکر کرده است. فقرا، مساکین، مسئولین جمع آوری زکات، تالیف قلوب، آزاد کردن بندگان، پرداخت بدهی بدهکاران، در راه خدا و در راه ماندگان، مصارف هشتگانه زکات می باشند.

البته برخی علماء این مصارف هشتگانه را مخصوص زکات مال دانسته اند و تنها فقرا و مساکین را مصرف زکات فطره می دانند.^{۵۱}

در تبیین مصرف و بیان شرایط هر کدام از این سهم ها، بحث های فراوانی در کتب فقهی مطرح شده است.

۳. فلسفه تشریح زکات

فلسفه تشریح زکات را می توان در سه بخش مورد بررسی قرار داد^{۵۲}:

۱. فوائد زکات برای زکات دهنده :

تطهیر و تزکیه^{۵۳}، برکت و فزونی در اموال^{۵۴}، حفظ اموال از نابودی^{۵۵}، دوری از صفت رذیله بخل^{۵۶}، فرونشاندن غضب الهی^{۵۷} و قبولی نماز^{۵۸} از آثار پرداخت زکات است که در روایات نورانی معصومین - علیهم الصلاه و السلام - برای زکات دهنده بیان شده است.

^{۴۸} قیراط مقیاسی از وزن است که در بین اهالی مکه چهار ششم دینار و در بین اهالی عراق یک بیستم دینار است (واسطی، سید محمد مرتضی، تاج العروس / ج ۱۰ / ص ۳۷۴: « فِي الْعُبَابِ: يَخْتَلِفُ وَزْنُهُ، أَي الْقِيرَاطِ بِحَسَبِ اخْتِلَافِ الْبِلَادِ؛ فَبِمَكَّةَ، شَرَفَهَا اللَّهُ تَعَالَى، رُبْعُ سُدُسِ دِينَارٍ. وَ بِالْعِرَاقِ نَصْفُ عَشْرِهِ. وَ قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ: الْقِيرَاطُ: جُزْءٌ مِنْ أَجْزَاءِ الدِّينَارِ، وَ هُوَ نَصْفُ عَشْرِهِ فِي أَكْثَرِ الْبِلَادِ. وَ أَهْلُ الشَّامِ يَجْعَلُونَهُ جُزْءًا مِنْ أَرْبَعَةِ وَ عَشْرِينَ ». در این روایت مبارک قیراط کنایه از مقدار اندک می باشد (همان: « قَالَ ابْنُ دُرَيْدٍ: أَصْلُ الْقِيرَاطِ مِنْ قَوْلِهِمْ: قَرَطَ عَلَيْهِ: إِذَا أُعْطِيَ قَلِيلًا »).

^{۴۹} منتهی المطلب / ج ۸ / ص ۳۲۵: « الْمُسْتَحَقُّ لِلزَّكَاةِ ثَمَانِيَةَ أَصْنَافٍ بِالنَّصِّ وَ الْإِجْمَاعِ ». جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۲۹۶: « أَصْنَافُ الْمُسْتَحَقِّينَ لِلزَّكَاةِ ثَمَانِيَةَ بِالنَّصِّ وَ الْإِجْمَاعِ ». و مستمسک العروة الوثقی / ج ۹ / ص ۲۱۱: « بِنَصِّ الْقُرْآنِ وَ إِجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ ».

^{۵۰} سوره مبارکه توبه / آیه شریفه ۶۰.

^{۵۱} ر.ک. به شیخ مفید، المقنعه / ص ۲۵۲، عاملی، محمدبن علی، مدارک الاحکام / ج ۵ / ص ۳۵۳، بحرانی، یوسف، الحدائق الناضره / ج ۱۲ / ص ۳۱۰، طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل / ج ۵ / ص ۲۲۰.

^{۵۲} آصفی، مهدی، مجله فقه اهل بیت ع / ش ۱۰ / ص ۱۱.

۲. فوائد زکات برای زکات گیرنده :

روشن است که زکات می تواند تاثیر شگرفی بر زندگی فقراء، بدهکاران، در راه ماندگان و تمام کسانی که مستحق دریافت آن هستند، داشته باشد. بر اساس فرمایشات ائمه اطهار - علیهم الصلاه والسلام - تامین مایحتاج فقراء از مهمترین اهداف تشریح زکات بیان شده است.^{۵۹}

۳. فوائد زکات برای جامعه :

دفع بلا از جامعه^{۶۰}، فقرزدایی^{۶۱} و کاهش فاصله طبقاتی، از بین رفتن مفسد اجتماعی ناشی از فقر، ایجاد محبت و دوستی بین اغنیاء و فقراء و وحدت ملی ناشی از همبستگی بین دارا و ندار را می توان به عنوان آثار و برکات زکات برای جامعه عنوان کرد.^{۶۲}

^{۵۳} سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۱۰۳.

^{۵۴} مجلسی دوم، محمدباقر، بحارالانوار / ج ۲۹ / ص ۲۲۳ و ج ۹۳ / ص ۲۸. نوری، حسین، مستدرک الوسائل / ج ۴ / ص ۴۷۲.

^{۵۵} سید رضی، محمد، نهج البلاغه / حکمت ۱۴۶. مجلسی دوم، محمدباقر، بحارالانوار / ج ۹۳ / ص ۱۳۰.

^{۵۶} نوری، حسین، مستدرک الوسائل / ج ۷ / ص ۳۲.

^{۵۷} عاملی، حر، وسایل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۰.

^{۵۸} کلینی، محمد، الکافی (دارالحدیث) / ج ۷ / ص ۹.

^{۵۹} عاملی، حر، وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۱۰ و ۱۲.

^{۶۰} عاملی، حر، وسایل الشیعه / ج ۱ / ص ۲۸.

^{۶۱} عاملی، حر، وسایل الشیعه / ج ۹ / ص ۱۲.

^{۶۲} رک به مقاله آقای فجری در ماهنامه مبلغان، شماره ۱۰۶.

بخش دوم / متولی زکات در زمان ظهور معصوم -ع-

طرح مساله

در این بخش **متولی مصرف زکات** - اعم از زکات مال و فطره - در زمان ظهور معصوم - علیه الصلاه و السلام - مورد بررسی قرار می گیرد.

سوال این است «چه کسی یا کسانی حق تصرف در این مال و تعیین مصرف آن را دارند؟». آیا معصوم - علیه الصلاه و السلام - دارای این ولایت می باشد و می تواند مصرف اموال زکوی را مشخص کند و مثلاً می تواند تعیین کند که مال زکوی فقط صرف فقراء شود یا فقط صرف تالیف قلوب گردد یا تنها در این دو مصرف به شکل مساوی تقسیم شود و در دیگر مصارف هزینه نشود؟ آیا این ولایت خاص برای مالک وجود دارد^{۶۳} و مالک می تواند به شخصه و بدون اذن یا اجازه از معصوم - علیه الصلاه و السلام - اموال زکوی را به صلاحدید خود بین مستحقین و مصارف تعیین شده، هزینه کند؟^{۶۴}

روشن گردید که محل بحث ولایت بر تعیین نوع مصرف زکات می باشد و ولایت بر اخذ زکات از مالک یا ولایت بر عزل و تعیین زکات در مال مخصوص یا ولایت بر فقراء و مستحقین مراد نیست.^{۶۵}

جعل این ولایت به شکل اصالی^{۶۶} در زمان ظهور برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - و مالک قابل تصور است. لذا مباحث این بخش در دو فصل مطرح خواهد شد. در فصل اول جعل ولایت برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - و در فصل دوم جعل ولایت برای مالک مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

^{۶۳} مراد از وجود ولایت برای مالک، خصوص جعل حکم وضعی ولایت توسط شارع برای مالک (مالک متولی زکات است) نیست؛ بلکه صرفاً امضای تصرف مالک بر زکات توسط شارع مدنظر می باشد.

^{۶۴} اگر مالک چنین ولایتی نداشته باشد، واجب است اموال زکوی را برای تعیین نوع مصرف به معصوم - علیه الصلاه و السلام - تحویل دهد یا با اجازه معصوم - علیه الصلاه و السلام - زکات را در مصرفش به مصرف برساند.

^{۶۵} همچنین فرض مطالبه زکات توسط معصوم - علیه الصلاه و السلام - یا حاکم شرع از مالک، قید و شرط زائدی بر اصل مسئله است که در فرع دوم از فروع بخش چهارم این رساله مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. اصل بحث در فرضی است که مطالبه ای وجود ندارد.

^{۶۶} اصالی در مقابل وکالتی است؛ مانند وکیل مالک یا عامل منصوب توسط معصوم - علیه الصلاه و السلام -.

فصل اول / جعل ولایت برای معصوم - علیه الصلاه و السلام -

طرح مساله

این فصل در مقام یافتن جواب این سوال است که «آیا معصوم - علیه الصلاه و السلام - در زمان ظهورش متولی زکات می باشد یا خیر؟». اگر ولایت بر زکات برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - جعل شده باشد، ایشان - علیه الصلاه و السلام - حق دریافت اموال زکوی و مصرف آن در مصارفش را خواهند داشت.

روشن است که این بحث فی نفسه ثمره ای ندارد و خود معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر حقوق و تکالیف خود بهتر آگاه است^{۶۷}؛ اما ممکن است با اثبات ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بتوان این ولایت را در زمان غیبت برای نواب عام ایشان (حاکمان شرع) نیز به اثبات رساند. در حقیقت این بحث ممکن است مقدمه ای برای یافتن جواب بخش سوم (متولی زکات در عصر غیبت) باشد^{۶۸}.

^{۶۷} بهبهانی، محمدباقر، مصابیح الظلام / ج ۱۰ / ص ۵۲۶: «و بالجمله؛ الحال فی زمان بسط ید الإمام علیه السلام، لا حاجة لنا إلى معرفته هم عليهم السلام يعرفون بالبدیهة». قمی، سیدتقی، عمده المطالب / ج ۲ / ص ۴۷۰: «و لا یخفی انه لا تترتب نتیجة عملیه علی هذا البحث أما فی زمان الغیبة کزماننا فظاهر اذ لیس الامام علیه السلام حاضرا فلا موضوع لتصرفه و أما فی زمان الحضور فنفس تصرفه فی شیء دلیل علی نفوذه فلاحظ». همچنین آملی، میرزا محمدتقی، مصباح الهدی / ج ۱۰ / ص ۲۹۹.

^{۶۸} این ثمره را صاحب جواهر در مسئله مطالبه زکات توسط امام - علیه الصلاه و السلام - مورد اشاره قرار داده اند. نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۲۱ «و مما سمعت للقولین تردد الفاضل و سید المدارک، لکن قال فی الأخير: «إلا أن الأمر فیها هین، لاختصاص الحكم بطلب الامام علیه السلام، و مع ظهوره عجل الله فرجه تنضح الأحكام کلها إن شاء الله» قلت: یمکن أن تظهر ثمرتها فی زمن الغیبة بطلب الفقیه له». همچنین مراجعه شود به بحر العلوم، محمد، بلغة الفقیه / ج ۳ / ص ۲۱۸.

گفتار اول / اقوال فقهاء

ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر تقسیم زکات و تعیین مصرف آن مورد قبول علماء است.^{۶۹} اجماع منقول متعدد بر این حکم ادعا شده است که در این گفتار مورد اشاره قرار می گیرند.

مرحوم شیخ طوسی :

«بردن زکات اموال ظاهر و باطن و زکات فطره برای امام جهت توزیع آن بر مستحقش مستحب است. ... دلیل ما اجماع شیعیان می باشد»^{۷۰}.

مرحوم ابن زهره :

«ارسال زکات برای امام جهت هزینه کردن آن در مصارفش واجب است همه این احکام به دلیل اجماعی است که مورد اشاره قرار گرفت»^{۷۱}.

مرحوم علامه حلی :

«افضل نزد ما شیعیان فرستادن زکات برای امام عادل است. ... دلیل ما آگاه تر بودن امام به مصارف زکات و عالم تر بودن به احوال مستحقین است و همچنین به این دلیل که دادن زکات به امام مورد

^{۶۹} برای نمونه مراجعه شود به شیخ مفید، المقنعه / ص ۲۵۲ و سیدمرتضی، جمل العلم و العمل / ص ۱۲۷ و ابوالصلاح حلبی، الکافی / ص ۱۷۲ و شیخ طوسی، الخلاف / ج ۲ / ص ۱۵۵ و المبسوط / ج ۱ / ص ۱۹۶ و النهایه / ص ۱۸۵ و ۱۹۲ و قاضی ابن براج، المهذب / ج ۱ / ص ۱۷۱ و ۱۷۵ و ابن حمزه طوسی، الوسيله / ج ۱۳۰ و ۱۳۲ و ابن زهره، غنیة النزوع / ص ۱۲۵ و ابن ادریس، السرائر / ج ۱ / ص ۴۵۸ و ۴۷۱ و یحیی بن سعید حلی، الجامع للشرائع / ص ۱۳۸ و محقق حلی، شرائع الاسلام / ج ۱ / ص ۱۵۲ و ۱۶۱.

^{۷۰} الخلاف / ج ۲ / ص ۱۵۵ : « يستحب حمل الزکوات زکاة الأموال الظاهرة و الباطنة و زکاة الفطرة إلى الامام ليفرقها علی مستحقها. ... دلیلتنا: إجماع الفرقة».

^{۷۱} اگر گفته شود این عبارت و امثال آن - که در ادامه ذکر شده اند - دلالتی بر ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - ندارند و در نهایت دلالت بر حکم واسطه قرار دادن امام - علیه الصلاه و السلام - است، در حالی که بحث در این است که اگر متولی امام - علیه الصلاه و السلام - باشد، او می تواند مطالبه کند، اگر چه مالک خودش نپردازد و به نزد امام - علیه الصلاه و السلام - نبرد؛ جواب داده می شود آنچه سبب درج این متون در این قسمت شد، این نکته بود که این عبارات واسطه گری معصوم - علیه الصلاه و السلام - را مانند وکیل افاده نمی کنند، بلکه ظاهرشان این است که امام - علیه الصلاه و السلام - حق دریافت و حق تقسیم و حق توزیع زکات طبق صلاحدید خود دارند و همین مقدار برای این بخش کافی است.

^{۷۲} غنیة النزوع / ص ۱۲۵ : «و يجب حملها إلى الإمام لیضعها مواضعها، و إلى من نصبه لذلك، ... کل ذلك بدلیل الإجماع المشار إليه».

اتفاق است، اما مصرف کردن آن بین مستحقین اختلافی است، لذا ارسال زکات برای امام عادل اولی است»^{۷۳}.

این ادعای اجماع را مرحوم اردبیلی در مجمع الفائده و البرهان^{۷۴}، مرحوم سبزواری در ذخیره المعاد^{۷۵} و مرحوم بهبهانی در مصابیح الظلام^{۷۶} نیز بیان کرده اند. از عبارات بسیاری از علماء نیز می توان چنین استفاده کرد که وجود این ولایت مسلم، مفروغ عنه و بدیهی بوده است و تنها ولایت مالک بر زکات محل بحث قرار دارد^{۷۷}.

گفتار دوم / بیان و بررسی ادله

در این گفتار، ادله قابل طرح در مسئله را مطرح و سپس به نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت. برای تنظیم مباحث این بخش ابتدا مقتضای اصل لفظی مطرح خواهد شد. مراد از مقتضای اصل لفظی، ادله عام یا مطلق است که اختصاصی به باب زکات ندارد.

بعد از بیان مقتضای اصل لفظی، مقتضای اصل عملی در این مسئله و در نهایت، ادله باب زکات و ادله قابل طرح در خصوص این مسئله، مورد اشاره قرار خواهند گرفت.

مقتضای اصل لفظی

حرمت تصرف در مال غیر و عمومیت ولایت معصومین -علیهم الصلاه والسلام- دو اصل لفظی قابل طرح در این مساله هستند که دو مقتضای متفاوت را نتیجه می دهند. این دو اصل جداگانه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

^{۷۳} منتهی المطلب / ج ۸ / ص ۳۰۳: «مسأله: و الأفضل عندنا صرفها إلى الإمام العادل. ... لنا: أن الإمام أبصر بمواقعها و أعرف بأحوال المستحقين، و لأن دفعها إليه متفق عليه، و صرفها إلى المستحقين (۶) مختلف فيه، فيكون أولى».

^{۷۴} مجمع الفائده / ج ۴ / ص ۲۰۳: «و معلوم عدم النزاع في جواز إخراج الإمام عليه السلام، فإنه أولى بالمؤمنين من أنفسهم خصوصا من جهة علمه بكيفية الإخراج و المستحقين و حصول البراءة - بتسليمه و ثبوت صرفها إليه صلى الله عليه و آله أو الى الامام عليه السلام، و لهذا لا نزاع في أولوية الدفع إليه و استحبابه، بل مجمع عليه».

^{۷۵} ذخیره المعاد / ج ۲ / ص ۴۶۵: «و يجوز أن يتولى الإخراج الإمام و الساعي إن أذن له الإمام بلا خلاف في ذلك».

^{۷۶} مصابيح الظلام / ج ۱۰ / ص ۵۲۶: «و إنما الإشكال في زماننا، هل يجب التسليم إلى الفقيه أم لا؟ بل يجوز للمالك أن يعطى، مع أنه لا نزاع في أن الأولى الدفع إليه، بل و أنه هو الأحوط، بل و إن الاحتياط فيه، مع التمكن».

^{۷۷} برای نمونه مراجعه شود به محقق حلی، شرائع الاسلام / ج ۱ / ص ۱۵۲ و شهید اول، البيان / ص ۳۲۰ و شهید ثانی، مسالک الافهام / ج ۱ / ص ۴۲۵ و عاملی، محمد بن علی، مدارک الاحکام / ج ۵ / ص ۲۵۹ و بحرانی، آل عصفور، الحدائق الناضره / ج ۱۲ / ص ۲۲۱.

۱. حرمت تصرف در مال غیر

برخی نفی ولایت را مقتضای اصل لفظی دانسته اند و برای اثبات آن به قاعده حرمت تصرف در مال غیر تمسک کرده اند^{۷۸} و با توجه به این که مال زکوی، در ملکیت معصوم -علیه الصلاه و السلام- نیست و ملک دیگری است، عموماً حرمت تصرف در مال غیر، عدم جواز تصرف معصوم -علیه الصلاه و السلام- در زکات را به اثبات می رساند.

نقد: برای اثبات حرمت تصرف در مال غیر به کتاب، سنت، عقل و اجماع تمسک شده است^{۷۹}.

از کتاب به آیه شریفه «لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل»^{۸۰}، از سنت به روایات مبارک «لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ - وَ لَا مَالُهُ إِلَّا بِطَبِيبِهِ نَفْسِهِ»^{۸۱}، «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَحِلُّ مَالُهُ إِلَّا عَنْ طِيبِ نَفْسٍ مِنْهُ»^{۸۲}، «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ»^{۸۳}، «لَا يَأْخُذَنَّ أَحَدُكُمْ مَتَاعَ أَخِيهِ جَادًا وَ لَا لَاعِبًا مِنْ أَخْذِ عَصَا أَخِيهِ فَلْيَرُدَّهَا عَلَيْهِ»^{۸۴} و ... تمسک شده است^{۸۵}.

^{۷۸} آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب / ص ۹۳: «لا يخفى، أنه ليس للفقهاء في حال الغيبة، ما ليس للإمام (عليه السلام) و أما ما كان له، فثبوت له، محل الاشكال و الكلام في المقام، فلا بد ههنا من البحث أولاً فيما له (عليه السلام)، و ثانياً في النقض و الإبرام فيما ذكر دليلاً على ثبوته له. فاعلم، أنه لا ريب في ولايته في مهام الأمور الكلية المتعلقة بالسياسة التي تكون وظيفة من له الرئاسة، و أما في الأمور الجزئية المتعلقة بالأشخاص، كبيع دار، و غيره من التصرف في أموال الناس، ففيه اشكال، مما دلّ على عدم نفوذ تصرف أحد في ملك غيره ألا باذنه، و أنه لا يحل مال إلا بطيب نفس مالكة...». همچنین رجوع شود به کلاتر، سیدمحمد، المکاسب المحشی / ج ۹ / ص ۳۱۵ و قمی، سیدتقی، عمده المطالب / ج ۲ / ص ۴۶۸.

^{۷۹} شیخ طوسی، المبسوط / ج ۳ / ص ۵۹: «تحريم الغصب معلوم بالأدلة العقلية، و بالكتاب و السنة و الإجماع». ابن ادریس، السرائر / ج ۲ / ص ۴۸۰: «تحريم الغصب معلوم بأدلة العقل، و الكتاب، و السنة، و الإجماع». و شهیداول، الدروس / ج ۳ / ص ۱۰۵: «كتاب الغصب و تحريمه عقلي و إجماعي و كتابي و سني».

^{۸۰} سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۱۸۸ و سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۲۹.

^{۸۱} شیخ حرعاملی، وسائل الشیعه / ج ۵ / ص ۱۲۰.

^{۸۲} محدث نوری، مستدرک الوسائل / ج ۳ / ص ۳۳۱.

^{۸۳} شیخ حرعاملی، وسائل الشیعه / ج ۲۹ / ص ۱۰.

^{۸۴} محدث نوری، مستدرک الوسائل / ج ۱۲ / ص ۱۰۵.

^{۸۵} شیخ طوسی، المبسوط / ج ۳ / ص ۵۹: «تحريم الغصب معلوم بالأدلة العقلية، و بالكتاب و السنة و الإجماع، قال الله تعالى «لا تأكلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منكم و الغصب ليس عن تراض، و قال تعالى «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» و من غصب مال اليتيم فقد ظلمه، و قال تعالى «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» و ما أشبه ذلك. و روى أنس عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال لا يحل مال امرئ مسلم إلا عن طيب نفس منه، و روى الأعمش عن أبي وائل عن عبد الله بن مسعود أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: حرمة مال المسلم كحرمة دمه، و روى عبد الله بن السائب عن أبيه عن جده عن النبي أنه قال لا يأخذ أحدكم متاع أخيه جادا و لا لاعبا من أخذ عصا أخيه فليردها. و روى يعلى بن مرة الثقفي أن النبي صلى الله عليه و آله قال: من أخذ أرضا بغير حقها كلف أن يحمل ترابها إلى المحشر و روى عنه عليه السلام أنه قال من أخذ شبرا من الأرض بغير حقه طوقه يوم القيمة من سبع أرضين و روى عنه أنه قال ليأتين على الناس زمان لا يبالي الرجل بما يأخذ مال أخيه بحلال أو حرام، و روى عن الحسن عن سمره أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال على

از سوی دیگر، تصرف در مال غیر، ظلم و قبیح دانسته شده و لذا بیان شده است که عقل نیز حکم به عدم جواز آن می کند.^{۸۶}

اما روشن است که تعیین نوع مصرف زکات توسط معصوم -علیه الصلاه و السلام- در مصارفی که ایشان -علیه الصلاه و السلام- صلاح می داند، نه اکل مال به باطل است (کتاب) و نه قبیح عقلی دارد و ظلم است (عقل) و نه اجماعی بر حرمت و بطلان آن اقامه شده است (اجماع).

عموم و اطلاق اخبار مطرح شده نیز نسبت به اموالی که در ملک شخص هستند، مقبول و مسلم است. اما این عموم و اطلاق نسبت به اموالی که در ملک طبیعت - مثل طبیعت مصارف زکات - قرار دارند و شخص خاصی بالفعل مالک آنها نیست و باید در آن مال تصرف شود و در مصارفش هزینه گردد، مقبول نیست. تعابیر موجود در این اخبار - مثل مال امرئ مسلم یا اموالکم یا متاع اخیه - ظهوری در اموالی که در ملک طبیعت هستند، ندارند و شامل محل بحث ما نمی شوند و نافی ولایت معصوم -علیه الصلاه و السلام- بر تعیین نوع مصرف زکات نیستند.

بنابراین با قاعده «حرمت تصرف در مال غیر» نمی توان ولایت معصوم -علیه الصلاه و السلام- بر اموال زکوی را نفی کرد.

۲. عمومیت ولایت معصوم علیه الصلاه و السلام-

ولایت معصوم -علیه الصلاه و السلام- عام و مطلق است به نحوی که سلطنت ایشان -علیه الصلاه و السلام- بر تصرف در تمام اموال و انفس ثابت است و ایشان -علیه الصلاه و السلام- حق تصرف در هر مالی را دارند.^{۸۷} گفته شده است که ادله

الید ما أخذت حتی تؤدی. و الإجماع ثابت علی أن الغصب حرام». راوندی، فقه القرآن / ج ۲ / ص ۷۳: «تحریم الغصب معلوم بالکتاب و السنه و الإجماع قال الله تعالی لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منکم و الغصب لیس عن تراض. و قال تعالی إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلماً إنما یأکلون فی بطونهم ناراً و من غصب مال الیتیم فقد ظلمه. و قال تعالی و لیل للمطففین الذین إذا اکتالوا علی الناس یستوفون و إذا کالوهم أو وزنوهم یخسرون. و الإجماع ثابت علی أن الغصب حرام. و قال النبی ص لا یحل مال امرئ مسلم إلا عن طیب نفس منه و قال حرمة مال المسلم کحرمة دمه. فإذا ثبت تحریم الغصب فالأموال علی ضربین حیوان و غیر حیوان و کلاهما إذا کان قائماً یجب رده. و قال النبی ص علی الید ما أخذت حتی تؤدی و قال لا یأخذن أحدکم متاع اخیه جادا و لا لاعبا من أخذ عصا اخیه فلیردها». همچنین مراجعه شود به شهیداول، الدروس / ج ۳ / ص ۱۰۵ و نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۳۷ / ص ۱۲.

^{۸۶} مرحوم ابن ادریس در سرائر / ج ۲ / ص ۲۰۹: «لأن التصرف فی مال الغير بغیر اذنه قبیح محذور عقلا و سمعا». همچنین مصطفوی، سیدمحمد کاظم، فقه المعاملات / ص ۵۲۸.

^{۸۷} شیخ انصاری، المکاسب / ج ۳ / ص ۵۴۶: «الثالث: ولاية التصرف فی الأموال و الأنفس، و هو المقصود بالتفصیل هنا، فنقول: الولاية تتصور علی وجهین: الأول: استقلال الولی بالتصرف مع قطع النظر عن کون تصرف غیره منوطاً بإذنه أو غیر منوط به، و مرجع هذا إلى کون نظره سبباً فی جواز تصرفه. الثانی: عدم استقلال غیره بالتصرف، و کون تصرف الغير منوطاً بإذنه و إن لم یکن هو مستقلاً بالتصرف، إذا عرفت هذا، فنقول: مقتضى الأصل عدم ثبوت الولاية لأحد بشيء «۱» من الوجوه «۲» المذكورة، خرجنا عن هذا الأصل فی

اربعه، این عمومیت ولایت را افاده می کنند^{۸۸}. این ادله مخصص اصل لفظی اول - حرمت تصرف در مال غیر - می باشند^{۸۹}.

هر چند برخی این ولایت را مشروط به مصلحت مسلمین دانسته اند^{۹۰}، اما واضح است که تصرف معصوم - علیه الصلاه و السلام - در مال زکوی - برای خرج آن در مصارفی که ایشان - علیه الصلاه و السلام - صلاح می داند - طبق مصلحت اسلام و مسلمین است.

قبول این ولایت عام به معنای قبول ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات می باشد.

جمع بندی

مقتضای اصل لفظی، ولایت معصومین - علیهم الصلاه و السلام - بر زکات است؛ چرا که ولایت عام ایشان - علیهم الصلاه و السلام - بر اموال مورد قبول است.

مقتضای اصل عملی

در این مقام «اصل عدم ولایت»، «اصل فساد» و مقتضای «احتیاط» به طور جداگانه مطرح و مورد نقد و بررسی قرار می گیرند.

۱. اصل عدم ولایت

گفته شده است مقتضای اصل عملی «عدم ولایت» است و هر ولایتی باید با دلیل اجتهادی به اثبات برسد^{۹۱}. به نظر می رسد مراد ایشان از اصل عدم ولایت، استصحاب است^{۹۲}. این استصحاب به چند نحو قابل ارائه است که به طور جداگانه باید مورد بررسی قرار گیرند:

خصوص النبى و الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين بالأدلة الأربعة». همچنین مراجعه شود به آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب / ص ۹۲ و اصفهانی، محمدحسین، حاشیه کتاب المکاسب / ج ۲ / ص ۳۷۹ و حکیم، سیدمحسن، نهج الفقاهه / ص ۲۹۷.

^{۸۸} شیخ انصاری، المکاسب / ج ۳ / ص ۵۴۶: «مقتضى الأصل عدم ثبوت الولاية لأحد بشيء من الوجوه المذكورة، خرجنا عن هذا الأصل في خصوص النبى و الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين بالأدلة الأربعة». همچنین مراجعه شود به میرزای نائینی، المکاسب و البیع / ج ۲ / ص ۳۳۲ و کاشف الغطاء، عباس بن حسن بن جعفر، الفوائد الجعفریه / ص ۱۵۴ و موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی، الحاکمیه فی الاسلام / ص ۲۲۷.

^{۸۹} شیخ انصاری، المکاسب / ج ۳ / ص ۵۴۶.

^{۹۰} ایروانی، علی، حاشیه المکاسب / ج ۱ / ص ۱۵۵: «فليس للنبي أخذ زوجة المؤمنین و التصرف في أموالهم إلاً إذا رأى مصلحتهم في ذلك فيطلق حينئذ زوجته من رأى مصلحته في الطلاق ثم إذا رأى مصلحته المطلقة في أن ينكحها نكحها». خمینی، سیدمصطفی، ولایة الفقیه / ص ۵۶: «و أما ثبوت الولاية للنبي (صلى الله عليه و آله و سلم) على تطبيق زوجته زيد حسب ميله و طبعه (صلى الله عليه و آله و سلم)؛ و إن لا يكون فيه الصلاح الشخصی و النوعی، أو بيع داره و إنفاق أمواله و إن كان فيه المفسدة، فهو من الفاحش فساده».

۱. استصحاب عدم جعل: قبل شریعت، ولایت جعل نشده بود. بعد از شریعت، شک در «جعل ولایت» می شود و لذا استصحاب عدم جعل ولایت جاری است و در نتیجه مقتضای اصل، عدم جعل ولایت معصوم -علیه الصلاه والسلام- بر زکات خواهد بود.

نقد و بررسی: این استصحاب، استصحاب عدمی در شبهه حکمیّه وضعیه است؛ به همین دلیل برای کسانی که استصحاب در این شبهات را حجت نمی دانند^{۹۳}، فاقد اعتبار است^{۹۴}.

۲. استصحاب عدم ازلی مجعول: وقتی که این شخص یا آن مال وجود نداشتند، ولایتی بین آنها وجود نداشت. بعد از تحقق آن مال یا وجود این شخص، شک در حدوث ولایت به وجود می آید که استصحاب آن را

^{۹۱} علامه حلی، تذکره الفقهاء (الطبعة القديمة) / ص ۵۹۳: «مسألة ليس للعصبه كالأخ و ابنه و العم و ابنه و بالجملة كل عصبه هي على حاشية النسب و لایة النکاح عند علمائنا اجمع سواء كانت المرأة صغيرة او كبيرة عاقله او مجنونه بکرا کانت او ثيبا لان الاصل عدم الولاية». همچنین مراجعه شود به حلی، فخرالمحققین، ایضاح القوائد / ج ۴ / ص ۵۰۹ و نراقی، احمد، مستندالشیعه / ج ۱۶ / ص ۱۳۹ و نجفی، صاحب جواهر، جواهرالکلام / ج ۲۹ / ص ۱۷۲ و شیخ انصاری، المکاسب / ج ۳ / ص ۵۴۶ و مروج، سیدمحمد جعفر، هدی الطالب ج ۶ / ص ۱۳۰ و کلانتر، سیدمحمد، المکاسب المحشی / ج ۹ / ص ۳۱۵ و قمی، سیدتقی، دراساتنا فی الفقه الجعفری / ج ۳ / ص ۸۳

^{۹۲} مرحوم محمد بحرالعلوم در شرح این اصل در بلغه الفقیه می نویسد: «شکی نیست که مقتضای اصل اولی عدم ولایت - به تمامی معانی ولایت - برای احدی بر احدی است؛ چرا که ولایت سلطنت حادثی است و اصل عدم آن می باشد». (بلغه الفقیه / ج ۳ / ص ۲۱۴): «لا ريب في أن مقتضى الأصل الأولی عدم الولاية بجميع معانيها لأحد على أحد لأنها سلطنة حادثه، و الأصل عدمها».

^{۹۳} قصور ادله نسبت به شبهات حکمیّه و تعارض استصحاب عدم جعل و بقای مجعول عمده اشکالات مطرح شده بر استصحاب در شبهات حکمیّه می باشند. (ر.ک به محقق خوئی، مصباح الاصول / ج ۲ / ص ۴۴ و شهید صدر، بحوث فی علم الاصول / ج ۶ / ص ۱۲۷). اما گفته شده است که اشکال دوم مخصوص استصحاب در شبهات حکمیّه الزامیه می باشد و بر استصحاب در شبهات حکمیّه غیر الزامی و شبهات حکمیّه وضعیه وارد نیست. محقق خوئی در مصباح الاصول / ج ۲ / ص ۵۵ می فرماید: «ثم إنه لا يخفى أن ما ذكرناه من عدم جریان الاستصحاب في الشبهات الحكمية مختص بالأحكام الالتزامية من الوجوب و الحرمة، و أمّا غير الالتزامی فلا مانع من جریان الاستصحاب فيه، و لا يعارضه استصحاب عدم جعل الإباحة، لما ذكرنا سابقاً^{۹۳} من أن الإباحة لا تحتاج إلى الجعل، فإن الأشياء كلها على الإباحة ما لم يجعل الوجوب و الحرمة، لقوله (عليه السلام): «اسْكُتُوا عَمَّا سَكَتَ اللَّهُ عَنْهُ»^{۹۳} و قوله (عليه السلام): «كلّ ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم»^{۹۳} و قوله (عليه السلام): «إنما هلك الناس لكثرة سؤالهم»^{۹۳} فالمستفاد من هذه الروايات أن الأشياء على الإباحة ما لم يرد أمر أو نهى من قبل الشارع، فإن الشريعة شرعت للبعث إلى شيء و النهی عن الآخر لا لبيان المباحات، فلا مجال لاستصحاب عدم جعل الإباحة، لكون الإباحة متيقنة فالشك في بقائها، فيجری استصحاب بقاء الإباحة بلا معارض، بل يكون استصحاب عدم جعل الحرمة موافقاً له. و ظهر بما ذكرنا أنه لا مانع من جریان الاستصحاب في الشبهات الحكمية الوضعية» همچنین برای استصحاب در شبهات حکمیّه وضعیه ر.ک به روحانی، محمد، منتقى الاصول / ج ۶ / ص ۱۳۳ و برای شبهات عدمی ر.ک به تبریزی، موسی، اوثق الوسائل / ص ۴۴۱.

^{۹۴} برای اقوال در حجیت استصحاب مراجعه شود به شیخ انصاری، فرائد الاصول / ج ۲ / ص ۵۶۰.

نفی می کند. در محل بحث می توان گفت مال زکوی قبل از تحقق، ولایتی برای کسی بر آن وجود نداشت و بعد از تحقق، شک در تحقق ولایت حاصل می شود. در نتیجه مجرای استصحاب است.

در تطبیق این استصحاب در محل کلام باید این نکته ضمیمه شود که اگر نحوه تعلق زکات به مال از نوع کلی در ذمه^{۹۵} یا مثل حق جنایت^{۹۶} باشد و به عین انعام و غلات و نقدین تعلق نگیرد، قبل از تعلق زکات، مال زکوی اصلاً وجود ندارد و هنگام تعلق زکات، از ورطه عدم به عالم وجود خواهد آمد؛ هر چند مالک می تواند اموالی را عزل کرده و زکات را در آنها متعین کند.

اما اگر نحوه تعلق زکات به مال از نوع شراکت در عین^{۹۷} یا شراکت در مالیت^{۹۸} یا کلی در معین^{۹۹} باشد^{۱۰۰}، مال زکوی قبل از تعلق زکات موجود بوده است و بعد از تعلق زکات، مال زکوی می شود.

نقد و بررسی: حجیت استصحاب عدم ازلی مورد خدشه است^{۱۰۱، ۱۰۲}.

اشکال دیگر آن که این استصحاب، بر اساس تعلق زکات به مال به نحو کلی در ذمه یا مثل حق جنایت می باشد. اما این دو مبنا باطل بوده و شراکت در عین یا شراکت در مالیت یا کلی در معین مبنای صحیح در نحوه تعلق زکات به مال زکوی است^{۱۰۳}. در نتیجه مال زکوی ابتدا از عدم به وجود می آید و بعد از مدتی که از وجودش می گذرد، زکات به آن تعلق می گیرد. پس سه مرحله عدم، وجود قبل تعلق زکات و وجود بعد تعلق زکات بر آن گذشته

^{۹۵} زمان تعلق زکات، مقدار زکات به ذمه مالک تعلق می گیرد و به عین یا مالیت انعام یا غلات یا نقدین تعلق نمی گیرد.

^{۹۶} زمان تعلق زکات، حقی - مانند حق جنایت - برای مصارف زکات به میزان مقدار زکات بر عهده مالک تحقق می یابد و زکات به عین یا مالیت انعام یا غلات یا نقدین تعلق نمی گیرد.

^{۹۷} مصارف زکات به میزان زکات در عین انعام یا غلات یا نقدین با مالک شریک هستند.

^{۹۸} مصارف زکات به میزان زکات در مالیت انعام یا غلات یا نقدین با مالک شریک هستند.

^{۹۹} مقدار زکات به نحو کلی در معین به عین انعام یا غلات یا نقدین تعلق گرفته است.

^{۱۰۰} وجه اشتراک این سه قول، ارتباط زکات با عین یا مالیت انعام یا غلات یا نقدین است که این عین یا مالیت، قبل از تعلق زکات موجود بوده است.

^{۱۰۱} عدم اتحاد موضوع متیقن و مشکوک اشکال عمده استصحاب عدم ازلی است. ر.ک به میرزای نائینی، فوائد الاصول / ج ۴ / ص ۴۴۵ و اصفهانی، محمدحسین، نهاییه الدراية (طبع قدیم) / ج ۳ / ص ۱۹۰ و امام خمینی، استصحاب / ص ۱۲۳.

^{۱۰۲} نقد استاد محترم مشاور: استصحاب عدم ازلی - که مورد مناقشه است - با این استصحاب محل بحث متفاوت است. آنچه مورد مناقشه قرار گرفته است در مواردی است که موضوع حکم، سالبه به انتفاء محمول باشد و متیقن سابق، سالبه به انتفاء موضوع باشد و به دلیل اشکال حیثیت، استصحاب عدم ازلی مورد مناقشه قرار گرفته است. اما در محل بحث استصحاب عدم ازلی یعنی استصحاب عدمی که از ازل ثابت بوده است؛ شبیه همان استصحاب عدم جعل.

^{۱۰۳} طباطبایی یزدی، سیدمحمد کاظم، العروه الوثقی المحشی / ج ۴ / ص ۸۴

است. برای کشف حکم مرحله سوم (وجود بعد تعلق زکات) باید مرحله دوم (وجود قبل تعلق زکات) استصحاب شود نه مرحله اول (عدم ازلی). استصحاب مرحله دوم، اصل سومی است که در ادامه بیان می شود. البته روشن است که این اشکال صغروی در زکات فطره جاری نیست.

۳. استصحاب عدم ولایت در مال موجود: این استصحاب در فروضی قابل طرح است که مال زکوی زمانی وجود داشته است که ولایت شخص مدنظر بر آن به طور قطع منتفی بوده است و بعد از حدوث واقعه ای، شک در حدوث ولایت حاصل می شود و با استصحاب، عدم ولایت نتیجه می گردد.

مال زکوی قبل از تعلق زکات در ملک مالک بود^{۱۴} و تصرف شخص دیگر - مثل معصوم - علیه الصلاه و السلام - در آن جایز نبود و شخص دیگری غیر از مالک بر آن ولایت نداشت. بعد از تعلق زکات و مال زکوی شدن آن مال، شک در حدوث ولایت غیر - مثل معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر آن به وجود می آید که استصحاب عدم ولایت جاری می شود.

نقد و بررسی: این استصحاب نیز استصحاب عدمی در شبهه حکمیة وضعیة است و بیان شد که برخی از علماء اشکال کبروی به آن را وارد می دانند^{۱۵}.

اما اشکال صغروی (عدم وحدت موضوع) نیز نسبت به تطبیق آن بر محل بحث، قابل طرح است. به نظر می رسد عرفاً این مال قبل از تعلق زکات به آن که در ملک مالک است و بعد از تعلق زکات به آن و تبدیل شدن به مال زکوی که دیگر ملک مالک نیست و باید در مصارف تعیین شده هزینه گردد، دو موضوع متفاوت هستند و نمی توان حالت قبل را استصحاب کرد.

۲. احتیاط

با توجه به علم به ثبوت ولایت برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - یا مالک یا هر دو^{۱۶}، می توان نتیجه گرفت مقتضای این علم اجمالی، احتیاط است و مقتضای احتیاط تصرف توافقی معصوم - علیه الصلاه و السلام - و مالک در زکات است، به نحوی که مال زکوی به مستحقینی داده شود یا در اموری هزینه گردد که هر دو به آن راضی هستند و هیچ یک بدون اذن و اجازه دیگری در آن تصرف نکند و مستحق نیز با اجازه آن دو مال زکوی را گرفته و تملک کند.

^{۱۴} بنا بر این فرض که نحوه تعلق زکات به مال از نوع شراکت در عین یا شراکت در مالیت یا کلی در معین است.

^{۱۵} ر.ک به صفحه ۲۰.

^{۱۶} این احتمال که ولایت بر مصرف زکات بر هیچ یک جعل نشده باشد - و خود مستحقین حق اخذ اموال را داشته باشند - مردود است، چرا که اولاً خلاف اجماع است - که در ادامه روشن خواهد شد - و ثانیاً برخی مصارف زکات - مانند سهم سبیل الله - در تعیین سهم و به مصرف رساندن نیازمند متولی هستند.

جمع بندی

مقتضای اصل عدم جعل ولایت - با نادیده گرفتن اشکال کبروی آن - نفی ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات است و با عدم پذیرش جریان استصحاب در مقام، باید به مقتضای احتیاط عمل کرد.

مقتضای ادله باب زکات

بعد از بیان مقتضای اصل لفظی و اصل عملی، مقتضای ادله باب زکات در مورد ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات باید ارائه گردد. ادعا این است که کتاب، سنت و اجماع می توانند ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات را به اثبات برسانند.

۱. اجماع

در ضمن بیان اقوال فقهاء در مسئله اشاره شد که اجماع منقول متعدد بر ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات وجود دارد و مخالفی در مسئله یافت نشده است، بلکه بیان شد از عبارات فقهاء چنین استفاده می شود که این ولایت مسلم، مفروغ عنه و بدیهی است.^{۱۰۷}

البته می توان ادعا کرد اجماع، مدرکی بوده و بر اساس ادله نقلی از کتاب و سنت شکل گرفته است.

۲. کتاب

برای اثبات ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - به آیه شریفه «**خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**»^{۱۰۸}. ترجمه: «از اموال آنها صدقه ای [به عنوان زکات] بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی و [به هنگام گرفتن زکات] به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایه آرامش آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست»^{۱۰۹} تمسک شده است.^{۱۱۰}

وجه استدلال: آیه شریفه - با توجه به روایات^{۱۱۱} و ظاهر عام صدقات - مربوط به زکات (اعم از زکات مال و زکات فطره^{۱۱۲}) می باشد و خطاب به وجود مقدس نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است. اخذ زکات توسط معصوم - علیه

^{۱۰۷} ر.ک به صفحه ۱۵.

^{۱۰۸} سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۱۰۳.

^{۱۰۹} ترجمه قرآن آیت الله مکارم شیرازی.

^{۱۱۰} شیخ مفید، المقنعه / ج ۲۵۲ و شیخ طوسی، الخلاف / ج ۲ / ص ۵۱ و ۱۵۵ و محقق حلی، المعبر / ج ۲ / ص ۵۸۷ و ...

^{۱۱۱} کلینی، الکافی / ج ۳ / ص ۴۹۷ و من لایحضره الفقیه / ج ۲ / ص ۱۳ و التهذیب / ج ۴ / ص ۱۴۱ و مستدرک الوسائل / ج ۷ / ص ۱۲.

^{۱۱۲} در روایات به کرات از زکات فطره تعبیر به صدقه شده است. مراجعه شود به وسائل الشیعه / ج ۹ / صفحات ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۴ و ۳۲۸

و ۳۳۷.

الصلاه والسلام- برای تقسیم آن بین مستحقین و هزینه کردن آن در مصارفش می باشد. پس طبق این آیه شریفه معصوم - علیه الصلاه والسلام - ولایت بر زکات دارد.

نقد اول: این خطاب به وجود مقدس نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است و شامل دیگر معصومین - علیهم الصلاه والسلام - نمی شود. بنابراین نهایت مفاد آیه شریفه تنها اثبات ولایت برای نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بر زکات است^{۱۱۳}.

جواب: امام - علیه الصلاه والسلام - قائم مقام نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است.^{۱۱۴}

فهم عرف چنین است که قائم مقام نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بعد از ایشان مخاطب این گونه خطابات می باشد^{۱۱۵}. این حکم - به استظهار عرفی و فهم عقلانی - از خصائص ایشان - صلی الله علیه و آله و سلم - و به اعتبار ذات شخصی ایشان نیست، بلکه اعتباری برای منصب خلافت و ولایت بر مردم است که برای ائمه - علیهم الصلاه والسلام - نیز ثابت است^{۱۱۶}.

روایات تفسیری این آیه شریفه^{۱۱۷} را می توان مویدی برای این استظهار^{۱۱۸} و ادله قائم مقامی امام - علیه الصلاه والسلام - در همه امور^{۱۱۹} را می توان دلیلی برای این ادعا دانست.

^{۱۱۳} قمی، سیدتقی / الدلائل فی شرح منتخب المسائل / ج ۴ / ص ۹۴: «انه علی فرض تمامیه دلالة الآیة علی المدعی لا بد من الالتزام بکونه مختصا بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم فلا تشمل الآیة الامام علیه السلام».

^{۱۱۴} براساس آیه شریفه «اولی الامر» (سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۵۹) و دیگر آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده اند. ر.ک به شیخ اعظم، المکاسب / ج ۳ / ص ۵۴۶ و امام خمینی، مکاسب محرمة / ج ۲ / ص ۱۵۹ و مومن، محمد، الولاية الهیة الاسلامیه / ج ۱ / ص ۱۹.

^{۱۱۵} شیخ مفید، المقنعه / ص ۲۵۲: «و الإمام قائم مقام النبى ص فيما فرض عليه من إقامة الحدود و الأحكام لأنه مخاطب بخطابه فى ذلك». راوندی، فقه القرآن / ج ۱ / ص ۲۲۸: «قال الله تعالى خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا و الإمام مخاطب بعد النبى ع بما خوطب به فى تنفيذ الأحكام ... و الإمام قائم مقامه».

^{۱۱۶} هاشمی شاهرودی، سیدمحمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۱۶.

^{۱۱۷} الکافی / ج ۱ / ص ۵۳۷: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمَامَ يَحْتَاجُ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَهُوَ كَافِرٌ إِنَّمَا النَّاسُ يَحْتَاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمْ الْإِمَامُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا». تفسیر العیاشی / ج ۲ / ص ۱۰۶: «عن علی بن الحسان الواسطی عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله ع قال سألته عن قول الله: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا» جاریه هی فی الإمام بعد رسول الله ص قال: نعم».

^{۱۱۸} اشکال سندی دو روایت تفسیری (مرفوعه و مرسله بودن) سبب شده تا روایات تفسیری تنها به اندازه موید مورد توجه قرار گیرند.

^{۱۱۹} شیخ طوسی، الامالی، ص ۵۸۳: «ثُمَّ قَالَ [رسول اکرم ص]: [إِنَّ هَذَا] حضرت امیرالمومنین ع [أَخِي وَ وَصِيِّ وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا]».

نقد دوم: آیه شریفه مخصوص زمان بسط ید معصوم - علیه الصلاه و السلام - است و شامل زمان عدم بسط ید ایشان نمی شود. در نتیجه نهایت دلالت این آیه شریفه اثبات ولایت برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - در زمان قدرت و حاکمیت ایشان است^{۱۲۰}. شاهد این ادعا صیغه امر در آیه می باشد. صیغه امر، وجوب اخذ را افاده می کند و حکم وضعی ولایت، به دلالت التزامی استفاده می شود. وجوب اخذ مختص به زمان بسط ید است که توانایی اتیان مامور به و امکان امثال وجود دارد و لذا در زمان عدم بسط ید، مدلول مطابقی (وجوب اخذ) منتفی است و به تبع آن مدلول التزامی (ولایت بر زکات) نیز منتفی می باشد.

جواب: وجوب اخذ فی نفسه - مانند زمانی که مردم زکات را برای حاکم ارسال می کنند^{۱۲۱} یا در مواردی که اخذ مومنه ای ندارد یا مستلزم در اختیار داشتن حاکمیت نیست - مستلزم بسط ید نیست و بدون در اختیار داشتن قدرت و حکومت قابل انجام است. بنابراین صرف امر به اخذ نزد عرف نمی تواند مستمسکی برای مضیق کردن مفاد آیه شریفه به زمان بسط ید باشد.

آیه شریفه اشاره به حکم وضعی ولایت پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و ائمه اطهار - علیهم الصلاه و السلام - دارد و ولایت با غضب غاصبان ساقط نمی شود و عدم بسط ید رافع آن نیست. بنابراین اگر مالک بر زکات ولایت ندارد، یا باید زکات را به ایشان برساند یا برای تصرف در اموالی که تحت ولایت ایشان - علیه الصلاه و السلام - است، اذن بگیرد، همچنان که در مورد انفال و خمس چنین است^{۱۲۲}.

نتیجه: با دفع نقدها می توان استدلال به کتاب برای اثبات ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - را تام دانست.

۳. سنت

اخبار بسیاری بر وجود ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات دلالت دارند. این اخبار را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. اخبار بیان کننده سیره عملی معصومین - علیهم الصلاه و السلام -^{۱۲۳}:

روایات مبارکی که سیره معصومین - علیهم الصلاه و السلام - را در اخذ زکات و تقسیم آن بیان می کنند، بهترین دلیل بر ولایت ایشان بر زکات و حق ایشان در صرف زکات در مصارفش می باشند.

^{۱۲۰} بحرانی، آل عصفور، الحدائق الناضره / ج ۱۲ / ص ۲۲۳ و نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۱۷ و ۴۱۹ و خوئی، سید ابوالقاسم، موسوعه الامام الخویی / ج ۲۴ / ص ۲۰۳.

^{۱۲۱} شبیه اخذ خمس در زمان حاضر توسط مراجع عظام تقلید.

^{۱۲۲} هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

^{۱۲۳} علامه حلی، منتهی المطلب / ج ۸ / ص ۳۰۳ و بحرانی، آل عصفور، الحدائق الناضره / ج ۱۲ / ص ۲۲۲ و نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۱۶ و مومن، محمد، الولایه الهیه الاسلامیه / ج ۲ / ص ۲۳۶.

صحیحہ عبدالکریم بن عتبہ^{۱۲۴}: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص - يَقْسِمُ صَدَقَةَ أَهْلِ الْبَوَادِي فِي أَهْلِ الْبَوَادِي - وَ صَدَقَةَ أَهْلِ الْحَضْرَةِ فِي أَهْلِ الْحَضْرَةِ - وَلَا يَقْسِمُهُ بَيْنَهُمُ بِالسَّوِيَّةِ - وَإِنَّمَا يَقْسِمُهُ عَلَى قَدْرِ مَا يَحْضُرُهُ مِنْهُمْ - وَ مَا يَرَى ...»^{۱۲۵}.

ترجمه: «امام صادق - علیه الصلاه و السلام - فرمودند: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - زکات صحرا را بین اهل صحرا و زکات شهر را بین اهل شهر تقسیم می کردند و تقسیم ایشان به شکل مساوی نبود، بلکه به میزانی که مستحقین نزد ایشان حاضر می شدند و صلاح می دید تقسیم می کرد ...».

- مرسله حماد: «رَسُولُ اللَّهِ ص يَقْسِمُ صَدَقَاتِ الْبَوَادِي فِي الْبَوَادِي وَ صَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضْرَةِ فِي أَهْلِ الْحَضْرَةِ»^{۱۲۶}.
ترجمه: «حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - زکات صحرا را بین اهل صحرا و زکات شهر را بین اهل شهر تقسیم می کردند».

همچنین اخبار مبارک دیگری که همین معنا را افاده می کنند^{۱۲۷}.

اولین اشکال این است که سیره عملی معصوم - علیه الصلاه و السلام - در تقسیم زکات شاید از باب لزوم رعایت نظر امام - علیه الصلاه و السلام - و مالک مال در تقسیم زکات بوده است و یا به این دلیل بوده است که مالکان، زکات را در اختیار ایشان - علیه الصلاه و السلام - قرار می داده اند و امر تقسیم را به ایشان - علیه الصلاه و السلام - موکول می کردند. اشکال دلالتی دیگر، اختصاص این اخبار به زمان بسط ید معصوم - علیه الصلاه و السلام - می باشد. این اخبار سیره عملی حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - و حضرت امیر المومنین - علیه الصلاه و السلام - را در زمان حاکمیت بیان می کنند.

۲. اخبار در مورد سهم «عاملین»^{۱۲۸}:

سهم عاملین برای کسانی قرار داده شده است که متولی زکات آنها را برای جمع آوری زکات مامور می کند. اخبار چنین افاده می کنند که معصومین - علیهم الصلاه و السلام - عاملین را برای جمع آوری زکات اعزام می کردند و این دلیل بر ولایت داشتن ایشان بر مصرف زکات است که زکات را توسط عاملین جمع می کردند و سهمی از زکات را برای عاملین قرار می دادند و ما بقی را طبق صلاحدیدشان در مصارف زکات هزینه می کردند.

^{۱۲۴} سند روایت: « مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُدَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَتَبَةَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع.»

^{۱۲۵} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۶۵ / ح ۱.

^{۱۲۶} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۶۷ / ح ۲.

^{۱۲۷} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۰۵ / ح ۱ و ص ۲۰۷ / ح ۴ و ۵.

^{۱۲۸} منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۵۰ و سبحانی، جعفر، الزکاه فی الشریعه الاسلامیه الغراء / ج ۲ / ص ۳۳۶.

- صحیححه حلبی ۱۲۹: «قُلْتُ لَهُ مَا يُعْطَى الْمُصَدِّقُ - قَالَ مَا يَرَى الْإِمَامُ وَلَا يَقْدَرُ لَهُ شَيْءٌ»^{۱۳۰}.

ترجمه: «پرسیدم به مصدق [عامل] چه مقدار از زکات داده می شود؟ امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند: هر مقدار که امام صلاح بداند و چیزی برای او مقدر نمی شود».

- صحیححه برید ۱۳۱: «بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ بَعَثَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مُصَدِّقًا مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى بَادِيَتِهَا ...»^{۱۳۲}.

ترجمه: «امام صادق - علیه الصلاه و السلام - فرمودند: امیرالمومنین - علیه الصلاه و السلام - عامل زکات را از کوفه به اطراف و نواحی آن اعزام می کردند ...».

و اخبار مبارک دیگری که در این بحث نقل شده است^{۱۳۳}.

مفاد برخی از اخبار این دسته - مانند صحیححه حلبی - اختصاصی به زمان بسط ید ندارد و شامل زکات مال و زکات فطره می شود و «عاملین» از مصارف هر دو آنها می باشد.

۳. اخباری که زکات را برای امام می دانند:

- صحیححه ابوعلی بن راشد^{۱۳۴}: «و [محمد بن یعقوب] عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْفِطْرَةِ لِمَنْ هِيَ - قَالَ لِلْإِمَامِ قَالَ قُلْتُ: لَهُ فَأَخْبِرُ أَصْحَابِي قَالَ نَعَمْ مَنْ أَرَدَتْ أَنْ تُطَهَّرَهُ^{۱۳۵} مِنْهُمْ»^{۱۳۶}.

ترجمه: پرسیدم فطره برای کیست؟ امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند برای امام است. پرسیدم آیا به اصحابم خبر بدهم؟ جواب دادند: بله به هر کسی که می خواهی تطهیرش کنی، خبر بده.

تنها ضعف تمسک به این روایت، اختصاص آن به زکات فطره می باشد.

^{۱۲۹} سند روایت: «و [محمد بن یعقوب کلینی] عَنْهُ [علی بن ابراهیم] عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْعَلِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع.»

^{۱۳۰} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۱۱ / ح ۴.

^{۱۳۱} سند روایت: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ.»

^{۱۳۲} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۱۲۹ / ح ۱.

^{۱۳۳} ر.ک به وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۱۳۲ / ح ۵ و ص ۲۶۸ / ح ۱.

^{۱۳۴} ضمن ادله نافی ولایت مالک، سند این روایت مورد بررسی قرار گرفته است. ر.ک به صفحه ۴۱.

^{۱۳۵} نسخه بدل: «ان تُطَهَّرَهُ مِنْهُمْ»، الکافی چاپ دارالحدیث / ج ۷ / ص ۶۶۹.

^{۱۳۶} الوسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۴۶.

^{۱۳۷} مرحوم شیخ طوسی در تهذیب الاحکام / ج ۴ / ص ۹۱ به این روایت استناد کرده است.

۴. اخبار دال بر وظیفه معصوم - علیه الصلاه و السلام - در جمع آوری و تقسیم زکات^{۱۳۸} و مسئول بودن او در قبال مستحقین زکات :

مدلول این اخبار مبارک وظیفه داشتن معصوم - علیه الصلاه و السلام - در جمع آوری و تقسیم زکات و اداره شئون فقراء، مساکین، غارمین و ... از زکات می باشد. این وظیفه ناشی از ولایت داشتن معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات است.

- صحیح زراره و محمد بن مسلم^{۱۳۹} : «أَنَّهَا قَالَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع - أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ - وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ - وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ - وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ - أَكُلُّ هَؤُلَاءِ يُعْطَى وَإِنْ كَانَ لَا يَعْرِفُ - فَقَالَ إِنَّ الْإِمَامَ يُعْطَى هَؤُلَاءِ جَمِيعًا - لِأَنَّهُمْ يَقْرُونَ لَهُ بِالطَّاعَةِ»^{۱۴۰}.

ترجمه : «زراره و محمد بن مسلم از امام صادق - علیه الصلاه و السلام - در مورد آیه شریفه مصارف زکات سوال کردند که «آیا به همه اینها زکات داده می شود ولو شیعه نباشد و به ولایت اهل بیت - علیهم الصلاه و السلام - آگاهی نداشته باشند؟ امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند : امام به همه آنها زکات می دهد؛ چرا که به اطاعت او اقرار دارند».

- مرسله علی بن ابراهیم : «فَقَالَ فَسَرَ الْعَالِمُ ع فَقَالَ: ... وَ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبَهُمْ - قَالَ هُمْ قَوْمٌ وَحَدُّوا اللَّهَ - وَ خَلَعُوا عِبَادَةَ مَنْ دُونَ اللَّهِ - وَ لَمْ تَدْخُلِ الْمَعْرِفَةُ قُلُوبَهُمْ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص - وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص ... فَجَعَلَ لَهُمْ نَصِيبًا فِي الصَّدَقَاتِ لِكَيْ يَعْرِفُوا وَيَرْعَوْا - ... وَ الْغَارِمِينَ قَوْمٌ قَدْ وَقَعَتْ عَلَيْهِمْ دِيُونٌ - أَنْفَقُوهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ إِسْرَافٍ - فَيَجِبُ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْضِيَ عَنْهُمْ - وَيَفْكَهُمْ مِنْ مَالِ الصَّدَقَاتِ - وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَوْمٌ يَخْرُجُونَ فِي الْجِهَادِ - وَ لَيْسَ عِنْدَهُمْ مَا يَتَّقَوْنَ بِهِ - أَوْ قَوْمٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَيْسَ عِنْدَهُمْ مَا يَحْجُونَ بِهِ - أَوْ فِي جَمِيعِ سَبِيلِ الْخَيْرِ - فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُعْطِيَهُمْ مِنْ مَالِ الصَّدَقَاتِ - حَتَّى يَقْوُوا عَلَى الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ - وَ ابْنِ السَّبِيلِ أَبْنَاءَ الطَّرِيقِ - الَّذِينَ يَكُونُونَ فِي الْأَسْفَارِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ - فَيَقْطَعُ عَلَيْهِمْ وَيَذْهَبُ مَالُهُمْ - فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَرُدَّهُمْ إِلَى أَوْطَانِهِمْ مِنْ مَالِ الصَّدَقَاتِ»^{۱۴۱}.

ترجمه : «عالم - علیه الصلاه و السلام - آیه شریفه مصارف زکات را چنین تفسیر فرمود که «مولفه قلوبهم» کسانی هستند که معتقد به توحید هستند و غیر خدا را عبادت نمی کنند ولی معرفت به رسالت حضرت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - وارد قلب های آنان نشده است و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - سهمی از صدقات برای ایشان قرار می دادند تا معرفت برایشان حاصل شود و «غارمین» کسانی هستند که قرض کرده اند و آن را در راه اطاعت خداوند - بدون اسراف - هزینه کرده اند. پس بر امام واجب است که دینشان را اداء کند و ذمه آنها را از صدقات

^{۱۳۸} منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۱۶.

^{۱۳۹} سند مرحوم کلینی، الکافی / ج ۳ / ص ۴۹۶ : «عَلَى بَنِي إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ».

^{۱۴۰} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۰۹ / ح ۱.

^{۱۴۱} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۱۲ / ح ۷.

برئ کند. و «فی سبیل الله» قومی هستند که برای جهاد خارج می شوند و آنچه که تقویتشان کند، ندارند یا قومی از مومنین هستند که آنچه با آن حج به جا بیاورند، ندارند یا هر راه خیری. پس بر امام است که از مال زکات به آنها بدهد تا برای حج و جهاد توانایی داشته باشند. و «ابن سبیل» در راه ماندگانی هستند که سفرشان در راستای اطاعت خداوند بوده است و مالشان از بین رفته و توانایی بازگشت ندارند. پس بر امام است که از صدقات آنها را به وطنشان بازگرداند».

- روایت موسی بن بکر: «قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ ع مَنْ طَلَبَ هَذَا الرِّزْقَ مِنْ حَلَّةٍ - لِيَعُودَ بِهِ عَلَيَّ نَفْسَهُ وَ عِيَالَهُ - كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - فَإِنْ غَلَبَ عَلَيْهِ - فَلَيْسَتْ دُنْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَيَّ رَسُولُهُ ص مَا يَقُوتُ بِهِ عِيَالَهُ - فَإِنْ مَاتَ وَ لَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَى الْإِمَامِ قَضَاؤُهُ - فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهُ - إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا إِلَى قَوْلِهِ وَ الْعَارِمِينَ» - فَهُوَ فَقِيرٌ مَسْكِينٌ مُغْرَمٌ»^{۱۴۲}.

ترجمه: امام کاظم - علیه الصلاه و السلام - به من فرمودند: هر کس طالب رزق حلال باشد - تا زندگی خودش و عیالش را بچرخاند - مثل مجاهد در راه خداست. پس اگر روزی حلال به مقدار کافی به دست نیورد، باید هزینه عیالش را بر خداوند و رسولش - صلی الله علیه و آله و سلم - قرض کند. پس اگر مرد و دینش را اداء نکرد، بر امام واجب است که دین او را اداء کند و اگر اداء نکند گناهش بر امام است. خداوند عز و جل - می فرماید: «صدقات برای فقراء و مساکین و عاملین زکات و بدهکاران است». چنین شخصی فقیر مسکین بدهکار است.

- روایتی از وجود مقدس امام رضا - علیه الصلاه و السلام - در مورد بدهکاری که امیدی به پرداخت بدهی اش ندارد: «قَالَ نَعَمْ يُنْتَظَرُ بِقَدْرٍ مَا يَنْتَهَى خَبْرُهُ إِلَى الْإِمَامِ - فَيَقْضِي عَنْهُ مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ مِنْ سَهْمِ الْعَارِمِينَ - إِذَا كَانَ أَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^{۱۴۳}.

ترجمه: به مقداری که خبرش به امام برسد، منتظر می شود. پس امام دینش را از سهم غارمین اداء می کند - البته اگر دین را در راه اطاعت خداوند - عز و جل - هزینه کرده باشد -.

و اخبار مبارک متعدد دیگری که چنین مدلولی را افاده می کنند و بر ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات مال و زکات فطره در زمان بسط ید و عدم بسط ید دلالت دارند^{۱۴۴}.

^{۱۴۲} وسائل الشیعه / ج ۱۸ / ص ۳۳۶ / ح ۲.

^{۱۴۳} وسائل الشیعه / ج ۱۸ / ص ۳۳۶ / ح ۳.

^{۱۴۴} ر.ک به الکافی / ج ۱ / ص ۴۰۷ / ح ۷ و ج ۲ / ص ۴۱۱ / ح ۲ و وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۴۶ / ح ۲ و ج ۲۹ / ص ۱۲۳ / ح ۲ و مستدرک

الوسائل / ج ۷ / ص ۱۰۴ / ح ۱۰ و ۱۱.

گفتار سوم / جمع بندی

کتاب و سنت و اجماع دلالت بر ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات دارند و حق تصرف ایشان در زکات برای هزینه کردن آن - طبق صلاحدیدشان - در مصارفش را به اثبات می رسانند و این ولایت اختصاصی به دوران بسط ید ایشان ندارد و در تمام دوران زندگی پر برکتشان دارای این ولایت می باشند.

فصل دوم / جعل ولایت برای مالک

طرح مساله

بعد از اثبات ولایت بر زکات برای معصوم -علیه الصلاه و السلام-، باید ولایت مالک بر زکات مورد بحث قرار گیرد. ممکن است این ولایت برای مالک نیز جعل شده باشد و مالک نیز -همانند معصوم -علیه الصلاه و السلام- - حق داشته باشد به شکل اصلی و بدون اذن و اجازه کسی، اموال زکوی را به صلاحدید خود بین مستحقین و مصارف تعیین شده، هزینه کند.

در نتیجه این سوال که «آیا مالک در زمان ظهور معصوم -علیه الصلاه و السلام- متولی زکات می باشد؟» محور مباحث این فصل است.

گفتار اول / اقوال فقهاء

از عبارات فقهاء در این مسئله چهار قول قابل استفاده است. قول اول نفی ولایت مالک بر مطلق زکات می باشد که لازمه آن وجوب ارسال زکاتها برای معصوم -علیه الصلاه و السلام- جهت تقسیم بر مصارف است.

قول دوم ولایت مالک را پذیرفته و تصدی مالک برای هزینه زکاتها در مصارفش را جایز می شمارد و در نتیجه وجوب حمل زکات برای معصوم -علیه الصلاه و السلام- را انکار می کند.

قول سوم بین زکات مال و فطره تفصیل قائل است و ولایت مالک بر زکات مال را انکار و در مقابل ولایتش را بر زکات فطره تایید می کند.

قول چهارم - که تنها در بین علمای عامه برای آن قائل یافت شده است - ولایت مالک در «زکات اموال ظاهر» را انکار کرده، اما این ولایت در «زکات مال باطن» و «زکات فطره» را قبول کرده اند. مراد از ظاهر، غلات و انعام و مراد از باطن، نقدین است که در ضمن بیان این قول شرح داده خواهند شد.

قول اول : نفی ولایت مالک مطلقا

مرحوم شیخ مفید در المقنعه، تقی الدین ابوالصلاح حلبی در الکافی و قاضی ابن براج در المذهب این قول را پذیرفته اند و ممکن است ابن زهره حلبی در غنیه و قطب الدین راوندی در فقه القرآن نیز همین قول را اختیار کرده باشند. ظاهر عبارت مرحوم حلبی در غنیه اجماع بر این قول است^{۱۴۵}.

شیخ مفید، المقنعه / ص ۲۵۲ :

^{۱۴۵} البته اگر عبارت ایشان را مخصوص زکات مال بدانیم، ایشان تنها در زکات مال ادعای اجماع کرده اند.

«باب وجوب اخراج زکات به امام

خداوند - عز و جل - فرمود: «از اموال آنها صدقه ای [به عنوان زکات] بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی و [به هنگام گرفتن زکات] به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایه آرامش آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست»^{۱۴۶}. پس نبی اش - صلی الله علیه و آله و سلم - را به اخذ صدقات آنها امر کرد تا با صدقه از گناهانشان تطهیر شوند - و با واجب کردن اطاعت نبی - صلی الله علیه و آله و سلم - بر امت و نهی کردن آنها از مخالفت با او - ارسال صدقه ها برای نبی - صلی الله علیه و آله و سلم - را بر امت واجب کرد؛ و امام - علیه الصلاه و السلام - در آنچه بر نبی - صلی الله علیه و آله و سلم - از اقامه حدود و احکام واجب شده است، قائم مقام او - صلی الله علیه و آله و سلم - است ... پس هنگامی که نبی - صلی الله علیه و آله و سلم - حضور داشت، فرستادن زکات برای ایشان واجب است و هنگامی که با رحلت از دنیا غایب شدند، فرستادن زکات برای خلیفه اش واجب است»^{۱۴۷}.

مرحوم مفید این عبارت را بعد از بیان زکات مال و زکات فطره مطرح کرده اند و بنابه ظاهر مرادشان از زکات اعم از زکات مال و زکات فطره می باشد^{۱۴۸}.

ابوالصلاح حلبی، الکافی / ص ۱۷۲:

«هر کس که زکات یا فطره یا خمس یا انفال بر او واجب شده است، باید آنچه از آنها بر او واجب شده است را به سلطان اسلام که منصوب از ناحیه خداوند سبحان است یا به کسی که سلطان اسلام او را برای اخذ آنها نصب کرده است، برساند؛ تا آن را در مصارفش قرار دهد. اما اگر این دو امر (دفع به سلطان اسلام یا منصوب او) معذور بود^{۱۴۹}، پس به فقیه مامون داده شود. اگر در انجام آن نیز

^{۱۴۶} سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۱۰۳. (ترجمه از ترجمه قرآن آیت الله مکارم شیرازی).

^{۱۴۷} «باب وجوب إخراج الزکاة إلی الإمام. قال الله عز و جل «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنْ صَلَّاتُكَ سَكَنَ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» فأمر نبيه ع بأخذ صدقاتهم تطهيرا لهم بها من ذنوبهم و فرض على الأمة حملها إليه بفرضه عليها طاعته و نهيه لها عن خلافه و الإمام قائم مقام النبي ص فيما فرض عليه من إقامة الحدود و الأحكام فلما وجد النبي ص كان الفرض حمل الزكاة إليه و لما غابت عينه من العالم بوفاته صار الفرض حمل الزكاة إلی خليفته...».

^{۱۴۸} مرحوم صاحب حدائق نیز به این ظهور اشاره کرده اند، الحدائق الناضرة / ج ۱۲ / ص ۳۱۹: «الرابعة [هل يجب حمل الفطرة إلی الإمام أو نائبه؟] المشهور بين الأصحاب (رضوان الله عليهم) استحباب حملها [فطره] إلی الإمام عليه السلام مع وجوده و مع عدمه فإلی فقهاء الإمامية المستكملين لشروط النيابة عنه عليه السلام و ظاهر كلام الشيخ المفيد (قدس سره) في المقنعة الوجوب». همچنین مراجعه شود به مومن، محمد، الولاية الالهيه الاسلاميه / ج ۲ / ص ۲۴۹.

^{۱۴۹} ظاهرا مراد ایشان دو گونه عذر است: (۱) عذر عقلی به معنای عدم امکان عقلی. (۲) عذر شرعی مانند عسر و حرج.

معذور بود و چاره ای نداشت^{۱۵۰}، خود مکلف هزینه کردن زکات در مصارفش را متولی می شود^{۱۵۱}.

قاضی ابن براج، المهدب / ج ۱ / ص ۱۷۱ و ۱۷۵ :

«فرستادن زکات برای امام - علیه الصلاه و السلام - در فرض ظهور واجب است تا آن را بین مستحقین زکات تقسیم کند.»

و هنگامی که امام - علیه الصلاه و السلام - حاضر است، بر کسی که فطره بر او واجب شده است، واجب است که فطره را برای امام - علیه الصلاه و السلام - بفرستد تا آن را به مستحقش برساند و خود شخص متولی این امر نمی شود^{۱۵۲}.

ابن زهره، غنیه / ص ۱۲۵ :

«فرستادن زکات برای امام - علیه الصلاه و السلام - و برای کسی که امام - علیه الصلاه و السلام - او را برای این کار نصب کرده است، واجب است تا زکات را در مصارفش هزینه کند. اما اگر ارسال زکات برای امام - علیه الصلاه و السلام - یا منصوب او معذور بود و کسی که زکات بر او واجب شده است، به مستحق زکات آگاهی داشت، می تواند خودش زکات را به مستحقش برساند.... و دلیل همه آنها اجماعی است که مورد اشاره قرار گرفت و ...»^{۱۵۳}.

مرحوم ابن زهره این عبارت را ذیل بحث زکات مال مطرح کرده است و ضمن بحث زکات فطره به این مسئله اشاره نکرده اند. این احتمال وجود دارد که ایشان در زکات فطره قائل به وجوب دفع زکات به امام - علیه الصلاه و السلام - نباشد و قول تفصیل بین زکات مال و زکات فطره را اختیار کرده باشند (قول سوم). هر چند ممکن است در این عبارت مرادشان از زکات، اعم از زکات مال و زکات فطره باشد که نتیجه اش پذیرش قول اول است.

^{۱۵۰} ابن منظور، لسان العرب / ج ۴ / ص ۸: «قال ابن شميل: إن آثرت أن تأتينا فأتنا يوم كذا و كذا، أي إن كان لا بد أن تأتينا فأتنا يوم كذا و كذا.»

^{۱۵۱} «يجب على كل من تعين عليه فرض زكاة أو فطرة أو خمس أو أنفال أن يخرج ما وجب عليه من ذلك إلى سلطان الإسلام المنصوب من قبله سبحانه، أو إلى من ينصبه لقبض ذلك من شيعته ليضعه موضعه، فإن تعذر الأمران فإلى الفقيه المأمون، فإن تعذر و أثر [ن.ب: او آثار] المكلف تولى ذلك نفسه [ن.ب: بنفسه].»

^{۱۵۲} «و يجب حمل الزكاة إلى الإمام «عليه السلام» إذا كان ظاهراً. ليفرقها على مستحقيها، و إذا كان الإمام «عليه السلام» ظاهراً وجب على من وجبت عليه الفطرة حملها إليه ليدفعها إلى مستحقيها، و لا يتولى هو ذلك بنفسه.»

^{۱۵۳} «و يجب حملها [زکات] إلى الإمام ليضعها موضعها، و إلى من نصبه لذلك، فإن تعذر ذلك و كان من وجبت عليه عارفاً لمستحقيها، جاز له إخراجها إليه ... كل ذلك بدليل الإجماع المشار إليه.»

راوندی، فقه القرآن / ج ۱ / ص ۲۲۸ :

«اگر صاحب مال زکاتش را هنگام ظهور امام -علیه الصلاه و السلام- و بدون اذن ایشان -علیه الصلاه و السلام- به فقیر بدهد، امام می تواند زکات را از او مطالبه کند و باردیگر از او اخذ کند - به دلیل این که وجوب اداء^{۱۵۴} زکات به امام -علیه الصلاه و السلام- تعلق گرفته است -»^{۱۵۵}.

این عبارت مرحوم راوندی نیز ذیل بحث زکات مال بیان شده است و ایشان در ضمن بحث از زکات فطره اشاره ای به این مسئله نکرده اند. بنابراین ایشان نیز - همانند مرحوم ابن زهره - ممکن است قائل به قول اول یا قول سوم باشند.

قول دوم: قبول ولایت مالک مطلقاً

مشهور علماء^{۱۵۶} - از جمله سید مرتضی^{۱۵۷}، شیخ طوسی در الخلاف^{۱۵۸} و المبسوط^{۱۵۹}، ابن حمزه^{۱۶۰}، ابن ادریس^{۱۶۱}، یحیی بن سعید^{۱۶۲} و محقق حلی^{۱۶۳} - تقسیم زکات توسط مالک را جایز شمرده اند و وجوب ابتدایی^{۱۶۴} رساندن آن به معصوم -علیه الصلاه و السلام- را انکار کرده اند.

ظاهر کلام برخی، اجماع متأخرین بر این قول است^{۱۶۵} و برخی حتی ادعای اجماع در این مسئله را مطرح کرده اند^{۱۶۶}؛ هر چند وجود قول مخالف -مانند شیخ مفید، مرحوم حلبی و ابن براج - نافی اجماع است^{۱۶۷}.

^{۱۵۴} مراد از ادای زکات، صرف آن در مصارفش می باشد.

^{۱۵۵} «إذا دفع صاحب المال زکاته إلى الفقير بغير إذن الإمام عند حضوره فلا إمام أن يعيد عليه و يطالبه بالزكاة بدلالة تعلق فرض الأداء به».

^{۱۵۶} بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة / ج ۱۲ / ص ۲۲۱: «الأولى [هل يجوز تولى المالك تفريق الزكاة؟] - المشهور بين الأصحاب (رضوان الله عليهم) و لا سيما المتأخرين جواز تولى المالك أو وكيله لتفريق الزكاة [زکات مال]». همان، ص ۳۱۹: «الرابعة [هل يجب حمل الفطرة إلى الإمام أو نائبه؟] المشهور بين الأصحاب (رضوان الله عليهم) استحباب حملها [فطره] إلى الإمام عليه السلام مع وجوده». ادعای شهرت در زکات مال توسط شهید ثانی در مسالک / ج ۱ / ص ۴۲۵ و مرحوم سبزواری در ذخیره المعاد / ج ۲ / ص ۴۶۵ و کفایه الاحکام / ج ۱ / ص ۱۹۶ نیز بیان شده است.

^{۱۵۷} جمل العلم و العمل / ص ۱۲۷.

^{۱۵۸} الخلاف / ج ۲ / ص ۱۵۵.

^{۱۵۹} المبسوط / ج ۱ / ص ۲۳۳ و ۲۴۲.

^{۱۶۰} الوسيله / ص ۱۳۰ و ۱۳۲.

^{۱۶۱} السرائر / ج ۱ / ص ۴۵۸ و ۴۷۱.

^{۱۶۲} الجامع للشرائع / ص ۱۳۸.

^{۱۶۳} المعتمد / ج ۲ / ص ۵۸۶ و ۶۱۵ و شرائع الاسلام / ج ۱ / ص ۱۵۲ و ۱۶۱.

^{۱۶۴} وجوب ابتدایی، در مقابل وجوب ارسال زکات بعد از مطالبه معصوم -علیه الصلاه و السلام- است.

^{۱۶۵} مصابیح الظلام / ج ۱۰ / ص ۵۲۲: «لكن المتأخرون و من وافقهم من القدماء يجوزون أن يتولى المالك الإخراج بنفسه أو بوكيله».

قول سوم : نفی ولایت مالک بر زکات مال

ظاهر کلام مرحوم شیخ طوسی در «النهایه» تفصیل بین زکات مال و زکات فطره و قبول ولایت مالک بر زکات فطره است. ایشان در این کتاب می فرمایند :

«اگر امام - علیه الصلاه و السلام - ظاهر و حاضر بود یا کسی که امام - علیه الصلاه و السلام - او را نصب کرده است، وجود داشت، زکات [مال] برای او فرستاده می شود تا آن را در مصارف هشتگانه اش تقسیم کند.^{۱۶۸}»

«و سزاوار است که فطره برای امام - علیه الصلاه و السلام - ارسال شود و اگر امام - علیه الصلاه و السلام - ظاهر نبود، زکات برای فقهاء شیعه فرستاده شود تا در مواضعش آن را تقسیم کنند. البته اگر انسان خودش متولی تقسیم زکات فطره شود، جایز است و فقط باید آن را به مستحقش برساند»^{۱۶۹}.

ظاهر عبارت ایشان در زکات مال، لزوم رساندن زکات به معصوم - علیه الصلاه و السلام - است و این که مالک حق تقسیم زکات مال را ندارد. اما ارسال فطره برای امام - علیه الصلاه و السلام - را با تعبیر سزاوار است، بیان کرده اند و تقسیم فطره توسط خود شخص را جایز شمرده اند که به معنای قبول ولایت مالک بر زکات فطره می باشد.

در ضمن بیان قول اول، مطرح شد که ممکن است مرحوم ابن زهره و مرحوم راوندی این قول را اختیار کرده باشند.

قول چهارم : نفی ولایت مالک بر زکات مال ظاهر

برخی اهل سنت ولایت مالک بر زکات مال ظاهر را نپذیرفته اند و این ولایت را در زکات مال باطن و فطره قبول کرده اند. مراد از اموال ظاهر، انعام و غلات و مراد از اموال باطن، نقدین می باشد^{۱۷۰}. مرحوم شیخ طوسی در «الخلاف» این قول را چنین نقل کرده اند :

^{۱۶۶} شیخ طوسی، الخلاف / ج ۲ / ص ۱۵۵ : «يستحب حمل الزكوات زكاة الأموال الظاهرة و الباطنة و زكاة الفطرة إلى الامام ليفرقها على مستحقها، فان فرقها بنفسه جاز. دلیلتنا: إجماع الفرقة». علامه حلی، تذکره الفقهاء / ج ۵ / ص ۳۱۵ : «مسألة ۲۲۳: يجوز أن يتولى المالك الإخراج بنفسه في الأموال كلها، سواء كانت ظاهرة أو باطنة، و إن كان الأفضل في الظاهرة صرفها إلى الإمام أو الساعي، ليتوكأ تفریقها، عند علمائنا». همان، ص ۴۰۱ : «مسألة ۳۰۴: يجوز أن يتولى المالك تفریق الفطرة بنفسه إجماعاً». ادعای عدم خلاف در زکات فطره توسط علامه حلی در منتهی المطلب / ج ۸ / ص ۴۹۴ و توسط مرحوم فیض در مفاتیح الشرائع / ج ۱ / ص ۲۲۲ بیان گردیده است.

^{۱۶۷} سبزواری، ذخیره المعاد / ج ۲ / ص ۴۷۷ : «و يجوز أن يتولى المالك إخراجها [زکات فطره] قال المصنف في المنتهى و يجوز للمالك أن يفرقها بنفسه بغير خلاف بين العلماء كافة في ذلك لكن قد مر خلاف المفيد و أبي الصلاح في ذلك».

^{۱۶۸} النهايه / ص ۱۸۵ : «فإذا كان الإمام ظاهراً، أو من نصبه الإمام حاصلاً، فتحمل الزكاة إليه، ليفرقها على هذه الثمانية الأصناف.».

^{۱۶۹} همان / ص ۱۹۲ : «و ينبغي أن تحمل الفطرة إلى الإمام ليضعها حيث يراه. فإن لم يكن هناك إمام، حملت إلى فقهاء شيعته ليفرقوها في مواضعها. و إذا أراد الإنسان أن يتولى ذلك بنفسه، جاز له ذلك، غير أنه لا يعطيها إلا لمستحقها».

«شافعی معتقد است - به قول واحد - که مالک می تواند زکات اموال باطن را خودش به مصرف برساند و در مورد اموال ظاهر شافعی دو قول دارد. در قول جدیدش تولی مالک برای مصرف را جایز دانسته و در قول قدیمش جایز ندانسته است. عدم جواز مصرف زکات اموال ظاهر توسط مالک، قول مالک و ابوحنیفه می باشد»^{۱۷۱}.

گفتار دوم / بیان و بررسی ادله

در این گفتار، بعد از بیان مقتضای اصل لفظی و اصل عملی، ادله خاص اقامه شده بر قول اول و دوم مطرح و مورد نقد و بررسی قرار خواهند گرفت. نقل ادله این دو قول ما را از بیان ادله دو قول دیگر بی نیاز می کند.

مقتضای اصل لفظی

از مباحث مطرح شده در ضمن فصل اول (جعل ولایت برای معصوم -علیه الصلاه و السلام-) ^{۱۷۲} روشن می شود که اصل لفظی نافی یا مثبت ولایت مالک بر زکات وجود ندارد و قاعده حرمت تصرف در مال غیر قابل تمسک در مقام نیست.

مقتضای اصل عملی

در بحث ولایت معصوم -علیه الصلاه و السلام- بیان شد ^{۱۷۳} که اصل عدم جعل ولایت - با عدم پذیرش اشکالات کبروی آن - در مقام جاری است.

اما در مورد اصل احتیاط می توان گفت بعد از اثبات ولایت معصوم -علیه الصلاه و السلام- بر زکات، مقتضای احتیاط عدم تصرف مالک و واگذار کردن اموال زکوی به معصوم -علیه الصلاه و السلام- است. این اصل در کلام مرحوم ابن زهره

^{۱۷۰} المبسوط / ج ۱ / ص ۱۹۶: «و المال علی ضربین: صامت و ناطق، و إن شئت قلت: باطن و ظاهر. و معناه إذا كانت الأموال باطنه من الذهب و الفضة أن يقدر علی دفعها إلى من تبرأ ذمته بالدفع إليه من الإمام أو خلیفه الإمام أو مستحقه. و إن كانت ظاهرة و هی الماشیة و الثمار و الحبوب فالكلام فی أحكامه مثل ما قلناه فی الأموال الباطنة: من إمكان دفعها إلى الإمام أو خلیفته أو مستحقه سواء، و إن كان حمل ذلك إلى الإمام أولى لأن له المطالبة بهذه الصدقات». رافعی قزوینی، فتح العزیز، ج ۵ / ص ۵۲۰: «و الاموال الباطنة هی الذهب و الفضة و عرض التجارة و الركاز و زكاة الفطر ملحقة بهذا النوع و أما الاموال الظاهرة و هی المواشی و المعشرات و المعادن».

^{۱۷۱} الخلاف / ج ۲ / ص ۵۱: «و قال الشافعی: يجوز أن يخرج زكاة الأموال الباطنة بنفسه قولاً واحداً، و الأموال الظاهرة علی قولین: قال فی «الجدید»: يجوز أيضاً، و قال فی «القدیم»: لا يجوز. و به قال مالک و أبو حنیفة». همچنین مراجعه شود به طبرسی، امین الاسلام، الموتلف / ج ۱ / ص ۲۷۷ و حلی، محقق، المعتمد / ج ۲ / ص ۵۸۶ و رافعی قزوینی، عبدالکریم، فتح العزیز / ج ۵ / ص ۵۲۰.

^{۱۷۲} ر.ک به صفحه ۱۶.

^{۱۷۳} ر.ک به صفحه ۱۹.

نیز مطرح گردیده است: «ارسال زکات برای امام جهت مصرف زکات در مصارفش واجب است ... همه آن به دلیل اجماع - مورد اشاره - و احتیاط است»^{۱۷۴}.

البته با انکار یا صرف نظر کردن از اثبات ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات، - همانطور که بیان شد^{۱۷۵} - مقتضای احتیاط تصرف توافقی معصوم - علیه الصلاه و السلام - و مالک در زکات است.

مقتضای ادله باب زکات

در این قسمت ابتداء ادله نافی ولایت مالک (قول اول) و سپس ادله مثبت ولایت مالک (قول دوم) مورد اشاره و نقد و بررسی قرار خواهند گرفت.

ادله نفی ولایت مالک

۱. اجماع

مرحوم ابن زهره چنین عباراتی را در غنیه النزوع نگاشته اند: «فرستادن زکات برای امام - علیه الصلاه و السلام - و برای کسی که امام - علیه الصلاه و السلام - او را برای این کار نصب کرده است، واجب است تا زکات را در مصارفش هزینه کند ... دلیل همه آنها اجماعی است که مورد اشاره قرار گرفت و ...»^{۱۷۶}.

در ضمن بیان قول اول از اقوال فقهاء، بیان شد^{۱۷۷} که ممکن است مراد ابن زهره از این عبارت مطلق زکات - اعم از زکات مال و زکات فطره - باشد و ممکن است مراد ایشان تنها ناظر به زکات مال باشد.

در فرض اول، مرحوم ابن زهره وجود اجماع را دلیل بر وجوب ارسال زکات برای امام - علیه الصلاه و السلام - دانسته اند که به معنای نفی ولایت اصالی مالک بر صرف زکات در مصارفش می باشد.

نقد:

اولا در ضمن بیان اقوال فقهاء روشن شد که اجماعی در این مسئله وجود ندارد و این ادعای اجماع موهون است.

ثانیا با توجه به ادله ای که در ادامه مطرح خواهد شد، احتمال مدرکی بودن اجماع بسیار زیاد است.

^{۱۷۴} غنیه النزوع / ص ۱۲۵: «يجب حملها إلى الإمام ليضعها مواضعها كل ذلك بدليل الإجماع المشار إليه و طريقة الاحتياط».

^{۱۷۵} ر.ک به صفحه ۲۲.

^{۱۷۶} غنیه النزوع / ص ۱۲۵: «و يجب حملها [زکات] إلى الإمام ليضعها مواضعها، و إلى من نصبه لذلك، ... كل ذلك بدليل الإجماع المشار

إليه و ...».

^{۱۷۷} ر.ک به صفحه ۳۳.

۲. کتاب

برای استدلال به قرآن به آیه وجوب زکات و آیه مصارف زکات تمسک شده است.

(۱) آیه وجوب زکات

برای نفی ولایت مالک بر زکات و وجوب تحویل آن به امام - علیه الصلاه و السلام - به آیه شریفه ۱۰۳ سوره مبارکه توبه تمسک شده است^{۱۷۸}: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».

ترجمه: «از اموال آنها صدقه ای [به عنوان زکات] بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی و [به هنگام گرفتن زکات] به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایه آرامش آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست»^{۱۷۹}.

وجه استدلال:

امر به اخذ، ظهور در وجوب تکلیفی آن بر معصوم - علیه الصلاه و السلام - دارد. وجوب اخذ زکات بر معصوم - علیه الصلاه و السلام - مستلزم عدم ولایت مالک بر زکات است. اگر مالک دارای ولایت بر مصرف ۳ زکات بود، دلیلی برای وجوب اخذ زکات از او وجود نداشت و خود او می توانست آن را به مصارفش برساند^{۱۸۰}.

به تعبیر دیگر، وجوب اخذ زکات بر معصوم - علیه الصلاه و السلام - مستلزم وجوب مطالبه زکات توسط ایشان - علیه الصلاه و السلام - است و وجوب مطالبه زکات توسط ایشان - علیه الصلاه و السلام -، مستلزم وجوب دفع زکات به معصوم - علیه الصلاه و السلام - است^{۱۸۱}؛ چرا که اطاعت محض از ایشان واجب است. وجوب اعطای زکات به معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر مالک، به معنای نفی ولایت مالک بر زکات می باشد. اگر مالک بر زکات ولایت داشت، لازم نبود آن را به معصوم - علیه الصلاه و السلام - تحویل دهد.

نقد:

^{۱۷۸} شیخ مفید، المقنعه / ج ۲۵۲ و شیخ طوسی، تهذیب الاحکام / ج ۴ / ص ۹۰ و محقق حلی، المعبر / ج ۲ / ص ۵۸۷ و

^{۱۷۹} برای ترجمه از ترجمه قرآن آیت الله مکارم شیرازی استفاده شده است.

^{۱۸۰} علامه حلی، مختلف الشیعه / ج ۳ / ص ۲۰۳ و شهید ثانی، مسالک الافهام / ج ۱ / ص ۴۲۵ و منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۵۰ و هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۱۴.

^{۱۸۱} بحرانی، آل عصفور، الحدائق الناضره / ج ۱۲ / ص ۲۲۲: «لا ریب فی أن ظاهر الآیة وجوب الأخذ علیه صلی الله علیه و آله الموجب لطلبه ذلك و نقل ذلك إليه».

طبق مفاد آیه شریفه امر به اخذ برای تطهیر مالک است^{۱۸۲} و در حقیقت آنچه برای شارع اهمیت دارد، تطهیر مالک از زکات است و اخذ زکات توسط معصوم - علیه الصلاه و السلام - برای شارع موضوعیت ندارد و صرفاً مقدمه ای برای تطهیر است.

البته طبق آیه شریفه دفع زکات به معصوم - علیه الصلاه و السلام - موجب تطهیر مالک از زکات می شود و این راهی برای تطهیر است و با این مفاد ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات به اثبات می رسد، اما این بیان نافی راههای دیگر تطهیر نیست، یعنی نافی ولایت مالک بر زکات نیست؛ چرا که آیه شریفه دلالتی بر حصر راه تطهیر در اخذ زکات توسط معصوم - علیه الصلاه و السلام - ندارد. مفاد آیه شریفه این است که اخذ معصوم - علیه الصلاه و السلام - موجب تطهیر مالک می شود، نه این که تنها راه تطهیر مالک از زکات، دفع آن به معصوم - علیه الصلاه و السلام - است^{۱۸۳}.

جواب: آنچه مامور به است، اخذ زکات توسط معصوم - علیه الصلاه و السلام - و دفع زکات توسط مالک به ایشان به طور مطلق و در تمام شرایط و احوال است. تطهیر و تزکیه مالک یا مال حکمت حکم و اثر وضعی پرداخت زکات و انجام واجب مالی است، نه آنچه که واجب شده است. تطهیر غایت آن چیزی است که واجب شده است نه آنچه که واجب شده است^{۱۸۴}.

به عنوان مثال در آیه شریفه «اقم الصلاه لذكری»^{۱۸۵} آنچه که واجب شده است و بر عهده مکلف قرار داده شده است، نماز است نه ذکر الهی؛ هر چند حکمت و غایت و اثر وضعی و جوب نماز، ذکر الهی باشد.

در ضمن نقدهای دیگری مثل اختصاص این آیه شریفه به زمان حضور نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - یا اختصاص آن به زمان بسط ید معصومین - علیهم الصلاه و السلام - مطرح است که ذیل فصل اول به آنها جوابهای مناسب داده شد^{۱۸۶}.

۲) آیه مصارف زکات

آیه شریفه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ»^{۱۸۷} مصارف زکات را بر می شمارد. فقرا، مساکین، مسئولین جمع آوری زکات، تالیف قلوب غیر

^{۱۸۲} سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۱۰۳: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا». ترجمه: «از اموال آنها صدقه ای [به عنوان زکات] بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی».

^{۱۸۳} خوئی، سیدابوالقاسم، موسوعه الامام الخوئی / ج ۲۴ / ص ۲۰۲.

^{۱۸۴} هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۱۵.

^{۱۸۵} سوره مبارکه طه، آیه شریفه ۱۴.

^{۱۸۶} ر.ک به صفحه ۲۴.

^{۱۸۷} سوره مبارکه توبه / آیه شریفه ۶۰.

مسلمانان، آزاد کردن بندگان، پرداخت بدهی بدهکاران، در راه خدا و در راه ماندگان، مصارف هشتگانه زکات می باشند.

یکی از مصارف «عاملین» است که مراد از آن ماموران جمع آوری زکات است. ادعا شده نفس وجود این مصرف - با توجه به لزوم انتخاب آن توسط حاکم یا شخص معصوم - علیه الصلاه و السلام - دلیل بر این است که طبیعت زکات به نحوی است که باید از مالکان جمع شود و این مستلزم عدم ولایت مالک بر زکات است^{۱۸۸}.

نقد:

وجود این سهم چنین لازمه ای ندارد و چه بسا پیش بینی وجود این سهم برای شرایطی است که امام زکات را مطالبه می کند یا برای استحباب، مردم قصد دارند زکات را توسط عاملین به امام برسانند. وجود این سهم تنها جواز جمع آوری زکات توسط ماموران را افاده می کند نه لزوم آن را.

۳. سنت

روایات مبارک مقام را می توان به شش دسته تقسیم کرد و آنها را به طور جداگانه مورد بررسی قرار داد. (۱) اخباری که زکات را برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - یا نایب او می دانند. (۲) اخباری که وظیفه گرفتن زکات را بر عهده معصوم - علیه الصلاه و السلام - گذاشته اند. (۳) اخباری که وظیفه تقسیم زکات را بر عهده معصوم - علیه الصلاه و السلام - گذاشته اند. (۴) اخباری که امام - علیه الصلاه و السلام - را در قبال اصناف زکات موظف می داند. (۵) اخباری که سیره معصومین - علیهم الصلاه و السلام - را بیان می کنند. (۶) اخباری که سیره مسلمین را بیان می کنند.

(۱) اخباری که زکات را برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - یا نایب او می دانند

- ۱ / روایت ابوعلی بن راشد :

«و [محمد بن یعقوب] عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ الْفِطْرَةِ لِمَنْ هِيَ - قَالَ لِلْإِمَامِ قَالَ قُلْتُ: لَهُ فَأَخْبَرَ أَصْحَابِي قَالَ نَعَمْ مِنْ أَرَدَتْ أَنْ تُطَهَّرَهُ^{۱۸۹} مِنْهُمْ^{۱۹۰}»

ترجمه: پرسیدم فطره برای کیست؟ امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند برای امام است. پرسیدم آیا به اصحابم خبر بدهم؟ جواب دادند: بله به هر کسی که می خواهی تطهیرش کنی، خبر بده.

بحث سندی:

^{۱۸۸} نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۱۷ و سبحانی، جعفر، الزکاه فی الشریعه الغراء / ج ۲ / ص ۳۳۶.

^{۱۸۹} نسخه بدل: «ان تُطَهَّرَهُ مِنْهُمْ»، الکافی چاپ دارالحدیث / ج ۷ / ص ۶۶۹.

^{۱۹۰} الوسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۴۶.

^{۱۹۱} مرحوم شیخ طوسی در تهذیب الاحکام / ج ۴ / ص ۹۱ به این روایت استناد کرده است.

مرحوم کلینی دو شیخ با کنیه و لقب «ابوالعباس الکوفی» دارد: (۱) احمد بن محمد بن سعید معروف به ابن عقده. (۲) محمد بن جعفر الرزاز. اولی توسط شیخ و نجاشی توثیق شده است^{۱۹۲}؛ اما نقل او از محمد بن عیسی بن عبید ثابت نیست و محمد بن جعفر الرزاز راوی از او می باشد. توثیق محمد بن جعفر الرزاز نیز با مدحی که از او در رساله ابی غالب الزراری وجود دارد^{۱۹۳} و برخی توثیقات عام - مانند نقل بدون واسطه ابن قولویه در کامل الزیارات از او^{۱۹۴} و شیخ مرحوم کلینی^{۱۹۵} و شیخ اجازه بودن^{۱۹۶} - قابل اثبات است.

مراد از «محمد بن عیسی»، العبیدی است که توسط بزرگانی مثل فضل بن شاذان و کشی^{۱۹۷} و ابن نوح و نجاشی بلکه علماء معاصر نجاشی^{۱۹۸} توثیق شده است. البته مرحوم شیخ طوسی او را تضعیف کرده است^{۱۹۹}، اما تضعیف او به استثناء او از روایات یونس و محمد بن احمد بن یحیی توسط ابن ولید باز می گردد^{۲۰۰}، در حالی که استثناء ابن ولید دال بر تضعیف نیست و اعم از آن است^{۲۰۱}. لذا تضعیف ثابت نیست و توثیقات خاص او بدون معارض است.

ابوعلی حسن بن راشد نیز توثیق خاص دارد^{۲۰۲}، بلکه از وکلاء ائمه - علیهم الصلاه والسلام - و بزرگان شیعه است^{۲۰۳}. در نتیجه روایت حجت می باشد و به نظر صحیح، صحیحه است.

-
- ^{۱۹۲} رجال النجاشی / ص ۹۴ / رقم ۲۳۳. الفهرست / ص ۶۸ / رقم ۸۶ رجال الشیخ / ص ۴۰۹ / رقم ۵۹۴۹.
- ^{۱۹۳} رساله ابی غالب الزراری / ص ۱۴۰ و ۱۴۱: «و أخوها أبو العباس محمد بن جعفر الرزاز و هو أحد رواة الحديث و مشایخ الشیعة و كان مولد محمد بن جعفر سنه ست و ثلاثین و مائتین و مات سنه ست عشرة و ثلاثمائه و سنه ثمانون سنه. و كان من محله فی الشیعة أنه كان الوافد عنهم إلى المدینة عند وقوع الغیبة سنه ستین و مائتین و أقام بها سنه و عاد و قد ظهر له من أمر الصاحب ع ما احتاج إليه».
- ^{۱۹۴} کامل الزیارات / ص ۱۴ و ۳۷ و ...
- ^{۱۹۵} الکافی / ج ۴ / ص ۵۷۸ و ج ۵ / ص ۲۳۶ و ۲۷۰ و ج ۶ / ص ۶۳ و ...
- ^{۱۹۶} مجلسی اول، روضه المتقین / ج ۱۴ / ص ۴۳۲.
- ^{۱۹۷} رجال الکشی / ج ۱ / ص ۵۳۸.
- ^{۱۹۸} رجال النجاشی / ص ۳۳۳ / رقم ۸۹۶.
- ^{۱۹۹} الفهرست / ص ۴۰۲ / رقم ۶۱۲.
- ^{۲۰۰} مامقانی، محیی الدین، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۳ / ص ۱۶۸ و شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۹ / ص ۵۰۳ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱۸ / ص ۱۲۲.
- ^{۲۰۱} به عنوان نمونه احتمال داده شده است که شبهه در نقل العبیدی از یونس بوده است نه وثاقت العبیدی. رک به ابن داود حلی، رجال بن داود / ص ۵۰۹ و مامقانی، محیی الدین، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۳ / ص ۱۶۸ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱۸ / ص ۱۲۲.
- ^{۲۰۲} شیخ طوسی، رجال الشیخ / ص ۳۷۵: «الحسن بن راشد یکنی أبا علی مولی لآل المهلب بغدازی (بغدادی) ثقة».
- ^{۲۰۳} رجال الکشی، ج ۱ / ص ۵۱۳.

اضمار روایت نیز لطمه بر حجیت آن وارد نخواهد کرد؛ چرا که ناقل این روایت از بزرگان شیعه است که جز از معصوم - علیه الصلاه و السلام - نقل روایت نمی کنند. با توجه به طبقهٔ راوی، مرجع ضمیر امام جواد - علیه الصلاه و السلام - یا امام هادی - علیه الصلاه و السلام - است.

بحث دلالتی:

«زکات فطره برای امام است»، به معنای این است که زکات فطره باید به امام تحویل داده شود، والا روشن است که زکات فطره، ملک شخص امام نیست و باید در مصارف تعیین شده، هزینه گردد. این معنا نافی ولایت مالک بر زکات فطره است. اضافه بر این که ذیل روایت (اردت ان تطهّر) اشاره به آیهٔ شریفه (تطهّرهم و تزکیهم) دارد و این مفهوم را می رساند که اگر زکات به امام تحویل داده نشود، تطهیر رخ نداده است^{۲۰۴، ۲۰۵}.

نقد: این روایت مخصوص زکات فطره است و شامل زکات مال نمی شود.

جواب: سرایت حکم به زکات مال به طریق اولویت - یا حداقل مساوی - قابل اثبات است. با توجه به این که مبالغ زکات اموال بیش از زکات فطره است^{۲۰۶} و مصارف زکات اموال و زکات فطره یکسان است و هر دو تحت عنوان زکات قرار دارند و تعابیر موجود در آیات و روایات شامل هر دو می شود، احتمال عقلایی فرق بین آنها وجود ندارد^{۲۰۷، ۲۰۸}.

۲) اخباری که وظیفه جمع زکات را بر عهده معصوم - علیه الصلاه و السلام - گذاشته اند

- ۱/ صحیحۀ عبدالله بن سنان:

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَمَّا أَنْزَلَتْ آيَةُ الزَّكَاةِ «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا»^{۲۰۹} وَ أَنْزَلَتْ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي النَّاسِ أَنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمْ

^{۲۰۴} مومن، محمد، الولایه الهیه الاسلامیه / ج ۲ / ص ۲۵۵.

^{۲۰۵} ذیل استدلال با توجه به وجود نسخه بدل - که ضمن نقل روایت مطرح گردید - قابل اتکاء نیست.

^{۲۰۶} سبحانی، جعفر، الزکاة فی الشریعۀ الاسلامیة الغراء / ج ۲ / ص ۳۳۸: «إِذَا كَانَتِ الْفِطْرَةُ مَوْكُولَةً إِلَى الْإِمَامِ فَمَا ظَنُّكَ بِالزَّكَاةِ الَّتِي هِيَ مِبَالِغٌ طَائِلَةٌ؟!».

^{۲۰۷} هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الزکاة / ج ۳ / ص ۱۲۱: «الآن احتمال الفرق بینها [زکات فطره] و بین زکاة المال بعید جدا».

^{۲۰۸} استاد محترم راهنما - دامت برکاته - : نه اولویت دارد و نه مساوی و اینگونه استدلال قیاس است. آیا اگر امام - علیه الصلاه و السلام - می فرمود زکات فطره برای امام است و زکات مال را خود مالک اخراج کند، تنافی وجود داشت؟ زیاد و کم بودن مبلغ دخلتی در این امر ندارد.

^{۲۰۹} سورهٔ مبارکهٔ توبه، آیهٔ شریفهٔ ۱۰۳.

الصَّلَاةَ فَقَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَفَرَضَ الصَّدَقَةَ مِنَ الْبَابِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَمِنَ الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالتَّمْرِ وَالزَّيْبِ ... قَالَ ثُمَّ لَمْ يَفْرَضْ لَشَيْءٍ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَتَّى حَالَ عَلَيْهِمُ الْحَوْلُ مِنْ قَابِلٍ فَصَامُوا وَأَفْطَرُوا فَأَمَرَ مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي الْمُسْلِمِينَ أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ زَكُّوا أَمْوَالَكُمْ تُقْبَلْ صَلَاتُكُمْ قَالَ ثُمَّ وَجَّهَ عَمَالَ الصَّدَقَةِ وَعُمَّالَ الطُّسُوقِ»^{۲۱۰} ۲۱۱

این روایت را مرحوم صدوق با این سند نقل کرده اند «رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ»^{۲۱۲}.

ترجمه: امام صادق - علیه الصلاه و السلام - فرمودند: هنگامی که آیه زکات « از اموال آنها صدقه ای [به عنوان زکات] بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی» در ماه رمضان نازل شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - منادیشان را امر کردند تا در بین مردم ندا دهد که خداوند زکات را بر شما واجب کرده است - همانطور که نماز را واجب کرده است - خداوند عزوجل - از طلاق و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و انگور بر آنها زکات واجب کرد. ... سپس چیزی از اموالشان را مقدر نکرد تا یک سال گذشت. پس روزه گرفتند و افطار کردند [ماه رمضان به پایان رسید] پس حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - منادیشان را امر کردند و او در بین مسلمانان ندا داد که ای مسلمانان! زکات اموالتان را بدهید تا نمازتان مورد قبول واقع شود. سپس حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - مامورین زکات و مالیات را اعزام کردند».

بحث سندی:

سند مرحوم کلینی جای خدشه و شبهه ندارد؛ چرا که سهل بن زیاد - که وثاقتش محل تامل است - در عرض احمد بن محمد قرار گرفته است. مراد از احمد بن محمد؛ یا ابن عیسی اشعری یا ابن خالد برقی است که هر دو ثقة هستند. «عده من اصحابنا» نیز بنابر نقل مرحوم علامه از مرحوم کلینی^{۲۱۳} افرادی هستند که حداقل برخی از ایشان از اجلاء می باشند.

^{۲۱۰} الکافی / ج ۳ / ص ۴۹۷.

^{۲۱۱} استدلال به این روایت در عبارات منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۱۵ و سبحانی، جعفر، الزکاه فی الشریعه الغراء / ج ۲ / ص ۳۳۶ ذکر شده است.

^{۲۱۲} من لایحضره الفقیه / ج ۲ / ص ۱۳.

^{۲۱۳} علامه حلی، الخلاصه / خاتمه / فائده سوم / ص ۲۷۱ و ۲۷۲: «قال الشيخ الصدوق محمد بن يعقوب الكليني في كتابه الكافي في أخبار كثيرة عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عيسى قال والمراد بقولي عدة من أصحابنا محمد بن يحيى و علي بن موسى الكمندانى و داود بن كورة و أحمد بن إدريس و علي بن إبراهيم بن هاشم و قال كلما ذكرته في كتابي المشار إليه عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي فهم علي بن إبراهيم و علي بن محمد بن عبد الله بن أذينة و أحمد بن عبد الله بن أمية و علي بن الحسن قال و كلما ذكرته في كتابي المشار إليه عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد فهم علي بن محمد بن علان و محمد بن أبي عبد الله و محمد بن الحسن و محمد بن عقيل الكليني».

سند مرحوم صدوق نیز به روایت، صحیح است؛ چرا که طریق ایشان به حسن بن محبوب در مشیخه چنین است «و ما کان فیہ عن الحسن بن محبوب فقد رویتہ عن محمد بن موسی بن المتوکل^{۲۱۴} - رضی اللہ عنہ - عن عبد اللہ بن جعفر الحمیری؛ و سعد بن عبد اللہ، عن أحمد بن محمد ابن عیسی، عن الحسن بن محبوب».

بحث دلالی :

این که وجود مقدس نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بعد از اعلام «زکات امواتان را بدهید تا نمازتان مورد قبول واقع شود»، مصارف زکات را به مردم آموزش نمی دهند، بلکه مامورینی از ناحیه خود برای اخذ زکات اعزام می کنند، نشان دهنده این مطلب است که مالکان خود ولایتی در صرف زکات نداشته اند و باید زکات را به حکومت تحویل می دادند.^{۲۱۵}

نقد :

صرف اعزام مامورین بعد از اعلام پرداخت زکات، دلالتی بر عدم ولایت مالک بر مصرف زکات ندارد. ممکن است اعزام زکات برای سهولت کار مالکان در مصرف زکات یا به خاطر استحباب دفع زکات به معصوم - علیه الصلاه و السلام -^{۲۱۶} یا به خاطر شرایط خاص آن زمان بوده است که حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - تشخیص داده اند که زکات را از مردم مطالبه کنند یا حکم به وجوب دفع آن به حاکم کرده باشند؛ فروضی که خارج از محل بحث هستند. محل بحث ولایت ابتدایی و بدون مطالبه و حکم حاکم برای مالک است.

اضافه بر این که روایت از حیث آموزش دادن یا آموزش ندادن مردم ساکت است و چنین استفاده نمی شود که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - مقدار زکات و مصارف آن را تعلیم نکرده اند، همانطور که در این روایت تعلیم به عمال هم ذکر نشده است.

نتیجه آن که این روایت دلالتی بر عدم ولایت مالک بر زکات ندارد.

- ۲ / صحیحہ عبدالکریم بن عتبہ :

^{۲۱۴} این شخص توسط علامه در خلاصه و توسط ابن داود در رجالش توثیق شده است. همچنین مرحوم ابن طاووس در فلاح السائل روایتی را از امالی مرحوم صدوق نقل می کند و وثاقت راویانش را مورد اتفاق می داند (رواة الحدیث ثقات بالاتفاق) که در سند این روایت در امالی مرحوم صدوق، محمد بن موسی بن المتوکل قرار گرفته است. (امالی مرحوم صدوق / ص ۴۸۹ و فلاح السائل مرحوم ابن طاووس / ص ۱۵۸).

^{۲۱۵} مزینانی، محمد صادق، کاوشی نو در فقه اسلامی / شماره ۳ / ص ۱۷.

^{۲۱۶} کسانی که ولایت مالک بر زکات را پذیرفته اند، استحباب دفع زکات به معصوم - علیه الصلاه و السلام - را انکار نکرده اند. ر.ک به سیدمرتضی، جمل العلم و العمل / ص ۱۲۷ و شیخ طوسی، الخلاف / ج ۲ / ص ۱۵۵ و محقق حلی، شرائع الاسلام / ج ۱ / ص ۱۵۲ و

.....

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُتْبَةَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ لِعَمْرٍو بْنِ عُبَيْدٍ فِي احْتِجَاجِهِ عَلَيْهِ ^{۲۱۷} - مَا تَقُولُ فِي الصَّدَقَةِ فَقَرَأَ عَلَيْهِ آيَةَ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ - وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ^{۲۱۸} إِلَى آخِرِ آيَةِ - قَالَ نَعَمْ فَكَيْفَ تَقْسِمُهَا - قَالَ أَقْسِمُهَا عَلَى ثَمَانِيَةِ أَجْزَاءٍ - فَأَعْطَى كُلَّ جُزْءٍ مِنْ الثَّمَانِيَةِ جُزْءًا - قَالَ وَ إِنْ كَانَ صِنْفٌ مِنْهُمْ عَشْرَةَ آلَافٍ - وَ صِنْفٌ مِنْهُمْ رَجُلًا وَاحِدًا أَوْ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً - جَعَلْتَ لِهَذَا الْوَاحِدِ مَا جَعَلْتَ لِلْعَشْرَةِ آلَافٍ قَالَ نَعَمْ - قَالَ وَ تَجْمَعُ صَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ وَ أَهْلِ الْبَوَادِي - فَتَجْعَلُهُمْ فِيهَا سَوَاءً قَالَ نَعَمْ - قَالَ فَقَدْ خَالَفْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص - فِي كُلِّ مَا قُلْتَ فِي سِيرَتِهِ ... أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ ^{۲۱۹} .

ترجمه : امام - عليه الصلاة و السلام - پرسیدند نظرت در مورد صدقه چیست؟ عمرو آیه مصارف زکات (انما الصدقات للفقراء ...) را تلاوت کرد. امام - عليه الصلاة و السلام - فرمودند : بله. چگونه زکات را تقسیم می کنی؟ جواب داد : آن را بر هشت قسمت کرده و هر قسمت را در یک مصرف از مصارف هشتگانه هزینه می کنم. امام - عليه الصلاة و السلام - پرسیدند : حتی اگر صنفی از آنها ده هزار نفر باشند و صنف دیگر یک نفر یا دو یا سه نفر، باز هم این دو صنف را مانند هم قرار می دهی؟ جواب داد : بله. امام - عليه الصلاة و السلام - پرسیدند : زکات اهل شهر و اهل بیابان را جمع می کنی و همه را در آن مساوی قرار می دهد؟ جواب داد : بله. امام - عليه الصلاة و السلام - فرمودند : در تمام آنچه گفתי با سیره رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مخالفت کردی [سپس امام - عليه الصلاة و السلام - سیره حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - در تقسیم زکات را بیان می فرمایند و در نهایت از قول پدرشان - عليه الصلاة و السلام - می فرمایند : حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند هر کس به روی مردم شمشیر بکشد و آنها را به خودش بخواند، در حالی که در بین مسلمانان اعلم از او وجود دارد، گمراهی است که خود را به تکلف انداخته است».

بحث سندی :

تمام سلسله سند دارای توثیق خاص هستند، مگر ابراهیم بن هاشم که بنابر تحقیق از ثقات بلکه از اجلاء است ^{۲۲۰}.

بحث دلالی :

^{۲۱۷} این شخص به همراه عده ای از معتزله قصد تشکیل حکومت به ریاست و حاکمیت محمد بن عبدالله بن الحسن را داشتند که امام -

عليه الصلاة و السلام - برای اثبات بطلان راهشان با ایشان احتجاج کردند. رک به الکافی / ج ۵ / ص ۲۳.

^{۲۱۸} سوره مبارکه توبه / آیه شریفه ۶۰.

^{۲۱۹} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۶۵.

^{۲۲۰} مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۱ / ص ۳۹ و خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱ / ص ۲۸۱.

سوال از زکات از اشخاصی که خواهان تشکیل حکومت است، دلیل بر این است که صرف زکات از وظایف حاکم است و از همین روی حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - متولی زکات شده بودند^{۲۲۱}. بنابراین مالک ولایتی بر زکات ندارد.

نقد:

روایت ذکر شده نافی ولایت مالک نیست، هر چند وجود ولایت برای حاکمیت را به اثبات برساند^{۲۲۲}. این سوال که «زکات اهل شهر و اهل بیابان را جمع می کنی و همه را در آن مساوی قرار می دهی؟» با ولایت مالک بر زکات نیز سازگار است. جمع زکات توسط حکومت ملازم عدم ولایت مالک نیست و با وجود ولایت مالک بر زکات، حاکمیت - که خود نیز ولایت بر زکات دارد - می تواند زکات را جمع آوری کند.

بنابراین مفاد این روایت نیز قول ولایت مالک بر زکات را ابطال نمی کند.

- ۳ / مرسله حماد بن عیسی :

«و [محمد بن یعقوب] عنه [علی بن ابراهیم] عن أبيه عن حماد بن عيسى عن بعض أصحابنا عن العبد الصالح ع في حديث طويل قال: ... والأرضون التي أخذت عنوةً إلی أن قال فإذا أخرج منها ما أخرج - بدأ فأخرج منه العشر من الجميع - مما سقت السماء أو سقى سحاً - ونصف العشر مما سقى بالدوالي - والنواضح - فأخذه الوالی فوجهه في الجهة التي وجهها الله - على ثمانية أسهم للفقراء والمساكين - والعاملين عليها والمؤلفه قلوبهم - وفي الرقاب والغارمين وفي سبيل الله - وابن السبيل ثمانية أسهم - يقسم بينهم في مواضعهم - بقدر ما يستغنون به في سنتهم - بلا ضيق ولا تقير - فإن فضل من ذلك شيء رُدَّ إلى الوالی - وإن نقص من ذلك شيء وكم يكتفوا به - كان على الوالی أن يمونهم من عنده - بقدر سعتهم حتى يستغوا -»^{۲۲۳}.

ترجمه: «و زمین هایی که به زور و خشونت فتح شده است تا این که فرمود: هنگامی که محصول کشت شده به دست آمد، مالک یک دهم محصول دیمی یا آبیاری شده با آب جاری و یک بیستم محصولی که با سطل و آبیاری، آبیاری شده است را خارج می کند. پس والی آن را می گیرد و در جهات تعیین شده توسط

^{۲۲۱} مومن، محمد، الولاية الهیة الاسلامیه، ج ۲ / ص ۲۳۵: «فقد سأله الإمام عليه السلام عن هذه الامور و عد منها صدقة الزكاة فسأله أنه إن ولی الأمر فكيف يصنع بها؟ فأجابه بما أجب و خطاه الإمام بأن سيرة رسول الله صلى الله عليه و آله كانت على خلاف ما أجب، و هذا السؤال منه دليل على أن أمر أخذ الزكاة و صرفها في مصارفها مما هو موكول إلى ولی الأمر و أن رسول الله صلى الله عليه و آله لهذه العناية كان يتوكله».

^{۲۲۲} در بخش سوم و ذیل ولایت حاکم شرع بر زکات مطرح خواهد شد.

^{۲۲۳} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۶۶.

خداوند مصرف می کند - بر هشت قسم فقراء و مساکین و مامورین جمع آوری زکات و تالیف قلوب و بندگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان که هشت سهم می شود - زکات را در مصارف به مقداری که در سال بی نیاز شوند - بدون سختی و تنگدستی - تقسیم می کند. پس اگر چیزی از زکات باقی ماند، به والی بازگردانده می شود و اگر زکات کفاف مصارف را ندارد، بر والی است که از خودش به مقداری که بی نیاز شوند، موونه آنها را تقبل کند».

بحث سندی :

تنها مشکل روایت مروی عنه «حماد بن عیسی» است که با تعبیر «بعض اصحابنا» نام برده شده است. این شخص مجهول است و لذا روایت از حجیت ساقط است؛ مگر نزد کسانی که تمام روایات کافی را حجت می دانند^{۲۲۴} یا مروی عنه اصحاب اجماع^{۲۲۵} را ثقه می دانند و یا روایات اصحاب اجماع را تصحیح می کنند - ولو توثیق راویان را نپذیرند^{۲۲۶}. البته هر سه مبنا به نظر صحیح، باطل هستند^{۲۲۷} و این روایت تنها نقش موید را می تواند ایفاء کند.

بحث دلالی :

با توجه به این که روایت در مقام بیان راه دفع زکات است و تعبیر «والی آن را می گیرد و در جهات تعیین شده توسط خداوند مصرف می کند» را به کار می گیرد و از راه دیگری برای دفع زکات سخن نمی گوید (اطلاق مقامی)، چنین استفاده می شود که اعطای زکات به والی تنها راه دفع زکات است. پس مالک خود ولایتی بر زکات ندارد^{۲۲۸}. همچنین تعبیر «اگر چیزی از زکات باقی ماند، به والی بازگردانده می شود»، این معنا را افاده می کند که شخص دیگری حق تصرف در این مال ندارد و راه دیگری و ولی دیگری برای زکات وجود ندارد^{۲۲۹}.

^{۲۲۴} محدث نوری، خاتمه مستدرک / ج ۳ / ص ۴۷۴.

^{۲۲۵} حماد بن عیسی از اصحاب اجماع است. رک به رجال الکشی / ج ۱ / ص ۳۷۵.

^{۲۲۶} محدث نوری، خاتمه المستدرک / ج ۷ / ص ۲۲.

^{۲۲۷} اولاً مقدمه مرحوم کلینی بر کتاب کافی - که دلیل قائلین بر حجیت تمام روایات کتاب شریف کافی است - دال بر تصحیح تمام روایات این کتاب نیست و اگر چنین دلالتی هم داشته باشد، ادعای مرحوم کلینی برای ما حجیت ندارد (رک به محقق خویی، معجم رجال الحدیث / ج ۱ / ص ۸۲) و همچنین عبارت «اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم» - که دلیل مبنای دوم و سوم است - تنها اجماع بر وثاقت خود اصحاب اجماع را افاده می کند. (رک به محقق خویی، معجم رجال الحدیث / ج ۱ / ص ۵۷).

^{۲۲۸} مومن، محمد، الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية / ج ۲ / ص: ۲۳۴: «فمنه يظهر بوضوح أن زكاة الأموال لا بدّ و أن تكون بيد ولي الأمر نبيّاً كان أو إماماً أو ولاة الامور ينصّبهم، و تدلّ بوضوح أن الموضوع الأصيل هو الوالی فلا فرق فيه بين النبيّ و الإمام و لا بين ولاة البلاد المنصوبين إلّا الأصلة و التبعية».

^{۲۲۹} اشتهاردی، علی پناه، مدارک العروة / ج ۲۳ / ص ۹: «فان قوله عليه السلام: (فأخذها الوالی) و قوله عليه السلام (يقسمها) و قوله عليه السلام: (ردّ إلى الوالی) ظاهر فی ان المتصدی للإخراج هو الوالی فقط لا المالك [سپس در مقام نقد استدلال می نویسند:] مع انه لا

به تقریب دیگر، «اخذہ الوالی» اخبار در مقام انشاء است و اخذ زکات بر والی واجب است. وجوب اخذ زکات بر او - همانطور که در ضمن آیه شریفه تشریح زکات بیان شد^{۲۳۰} - ظهور در عدم ولایت مالک بر زکات دارد.

نقد:

محل بحث روایت اراضی مفتوح عنوه و زکات این اراضی است نه مطلق اراضی زراعی و نمی توان حکم این اراضی را به تمام اراضی سرایت داد. پس عدم ولایت مالک بر زکات مخصوص این اراضی می باشد^{۲۳۱}. ادعای الغای خصوصیت از اراضی مفتوح عنوه و سرایت حکم به دیگر اراضی، نزد عرف مقبول نیست. احتمال خصوصیت برای این اراضی وجود دارد.^{۲۳۲}

نتیجه این اشکال تفصیل در مسئله بین زکات اراضی مفتوح عنوه و غیر آن است؛ هر چند بیان شد که روایت از حیث سند قابل دفاع نیست.

- ۴/ روایت جابر:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعَلَلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: أَقْبَلَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَ وَ أَنَا حَاضِرٌ - فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَقْبِضْ مِنِّي هَذِهِ الْخَمْسَمَائَةَ دَرَاهِمَ - فَضَعَهَا فِي مَوَاضِعِهَا فَإِنَّهَا زَكَاةٌ مَالِي - فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بَلْ خُذْهَا أَنْتَ فَضَعَهَا فِي جِيرَانِكَ - وَ الْإِيْتَامِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ فِي إِخْوَانِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ - إِنَّمَا يَكُونُ هَذَا إِذَا قَامَ قَائِمَنَا - فَإِنَّهُ يُقَسَّمُ بِالسُّوِيَّةِ - وَ يَعْدِلُ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَ الْفَاجِرِ الْحَدِيثِ»^{۲۳۳ ۲۳۴}

ترجمه: خدمت امام باقر - علیه الصلاة والسلام - بودم که مردی وارد شد و گفت: خداوند شما را رحمت کند، این پانصد درهم را از من بگیرد و در مصارفش قرار بده. اینها زکات مال من هستند. امام باقر - علیه الصلاة والسلام - فرمودند: بلکه خودت آن را بگیر و در همسایه هایت و ایتام و مساکین و در برادران مسلمانان خرج کن. این

یدلّ زاندا علی جواز أخذ الوالی و تقسیمه إياهم بینهم». [جواب: وجود اطلاق مقامی و ظهور وجوب اخذ زکات توسط والی قابل انکار نیست]

^{۲۳۰} ر.ک به صفحه ۲۳ و ۳۸.

^{۲۳۱} اشتهاودی، علی پناه، مدارک العروة / ج ۲۳ / ص ۹: «لکن یمکن توجیہه بأن موضوع کلامه علیه السلام فی تلك الروایة الأرض التي أخذت عنوة لا مطلق أرض الزراعة».

^{۲۳۲} نقد استاد محترم راهنما: خلط بین خراج و زکات شده است. زکات در اراضی خراجیه از مال مستاجر است نه درآمد ارض خراجی و لذا تفاوتی با دیگر اراضی ندارد.

^{۲۳۳} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۸۲.

^{۲۳۴} مومن، محمد، الولاية الالهية الاسلاميه / ج ۲ / ص ۲۲۸.

[دفع زکات به امام] برای وقتی است که قائم ما [-عجل الله تعالی فرجه الشریف-] قیام می کند. او به تساوی تقسیم می کند و در مورد خلق رحمان - خوب و بدشان - به عدل رفتار می کند.

بحث سندی :

روایت از نظر سند فاقد حجیت است و حداقل ضعف آن ناشی از مجهول بودن سفیان بن عبد المومن انصاری است که در کتب رجالی نامی از او برده نشده است و جز این روایت، در طریق روایت دیگری - که به ما رسیده باشد - قرار نگرفته است و توثیق عام موجهی برایش وجود ندارد.^{۲۳۵}

ضعف یا وثوق عمرو بن شمر نیز محل بحث است، چرا که توثیقات عامی دارد^{۲۳۶} ولو توسط نجاشی تضعیف شده است.^{۲۳۷}

اما حسن بن علی کوفی ادعا شده است که نوۀ عبدالله بن مغیره است^{۲۳۸}؛ لکن اگر او نوۀ عبدالله بن مغیره بود، به احتمال فراوان تعبیر «الحسن بن علی الکوفی عن جده عبدالله بن المغیره» به کار برده می شد^{۲۳۹}. حسن بن علی بن فضال، حسن بن علی بن نعمان، حسن بن علی و شاء و حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی در این طبقه قرار دارند که همگی کوفی دانسته شده اند. نقل مستقیم سعد بن عبدالله تنها از حسن بن علی بن فضال و حسن بن علی بن نعمان به اثبات رسیده است و تنها روایت حسن بن علی بن فضال از عبدالله بن مغیره ثابت است. قبول این قرائن^{۲۴۰} در نهایت ما را به نام «حسن بن علی بن فضال ثقه»^{۲۴۱} می رساند.

به هر حال روایت از حیث سند قابل دفاع نیست و مفاد این روایت تنها می تواند موید تلقی شود^{۲۴۲}.

^{۲۳۵} نقل شخصی از اصحاب اجماع مانند عبدالله بن المغیره و یا وقوع در اسناد کتب مرحوم صدوق - که از قمیون و سخت گیران در علم رجال است - ادله موجهی برای توثیق او یا حجیت روایت نیستند.

^{۲۳۶} مانند وقوع در اسناد تفسیر قمی و کامل الزیارات و نقل اجلاء بلکه اصحاب اجماع از او. ر.ک به خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱۴ / ص ۱۱۶.

^{۲۳۷} رجال النجاشی / ص ۲۸۷ : « عمرو بن شمر أبو عبد الله الجعفی عربی روی عن أبي عبد الله عليه السلام ضعيف جدا زيد أحاديث في كتب جابر الجعفی ينسب بعضها إليه و الأمر ملبس».

^{۲۳۸} خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۵ / ص ۶۹.

^{۲۳۹} مانند وسائل الشیعه / ج ۳ / ص ۵۰ و ج ۵ / ص ۱۹۷ و ۲۴۲ و ج ۶ / ص ۱۸۳ و

^{۲۴۰} قرینه راوی و مروی عنه در امثال مقام قابل تصدیق نیست. روشن است که نقل سعد بن عبدالله از دیگر افراد و نقل دیگر افراد از عبدالله بن مغیره کاملاً محتمل است ولو ثابت نشده باشد. اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

^{۲۴۱} شیخ طوسی، فهرست / ص ۱۲۳ / ش ۱۶۴ : «الحسن بن علی بن فضال التیمی بن ربیع بن بکر مولی تیم الله بن ثعلبة روی عن الرضا عليه السلام و كان خصیصا به كان جلیل القدر عظیم المنزلة زاهدا ورعا ثقة في الحدیث و فی روایاته».

^{۲۴۲} خوبی، سیدابوالقاسم، موسوعه الامام الخویبی / ج ۲۴ / ص ۲۰۳ : «إن الروایة ضعيفة السند أولاً ب: عمرو بن شمر، فقد ضعّفه النجاشی قائلًا: ضعيف جداً زيد أحاديث في كتب جابر الجعفی ينسب بعضها إليه. و ما فی الوسائل و الحدائق من ضبط الكلمة هكذا: عمر بن شمر،

بحث دلالتی :

امام - علیه الصلاه و السلام - تقسیم زکات را به خود مالک و اگذار کردند و بیان کردند که « این [دفع زکات به امام] برای وقتی است که قائم ما [-عجل الله تعالی فرجه الشریف -] قیام می کند». معنای این عبارت این است که اخذ زکات و مصرف آن بر عهده قائم به امر امامت است و از وظایف ولیّ امر امت می باشد که همان امام - علیه الصلاه و السلام - است^{۲۴۳}.

نقد :

در ابتدا باید گفت تعبیر «خودت آن را بگیر و در همسایه هایت و ایتم و مساکین و در برادران مسلمانان خرج کن» چنین معنایی را افاده نمی کند که حق تصرف در زکات از سوی امام - علیه الصلاه و السلام - به مالک تفویض شده است. این عبارت با ولایت اصالی داشتن مالک نیز سازگار است و ذکر «همسایه و ایتم و ...» نیز ارشاد به مستحقین زکات است.

از سوی دیگر ظاهر تعبیر «این [دفع زکات به امام] برای وقتی است که قائم ما [-عجل الله تعالی فرجه الشریف -] قیام می کند»، اختصاص لزوم دفع زکات به زمان ظهور بعد از غیبت حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه الشریف - است و انحصار ولایت امام بر زکات را مخصوص آن زمان می داند و نه قبل از آن. این انحصار نیز شاید بر اساس مطالبه حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه الشریف - یا حکم ایشان به خاطر شرایط خاص آن زمان باشد^{۲۴۴}.

نتیجه آن که این روایت از نظر سند و دلالت مورد خدشه است.

غلط، و صوابه ما عرفت، إذ هو الذی یروی عن جابر دون غیره. و ثانیاً بن سفیان بن عبد المؤمن الأنصاری، فإنه أيضاً ضعیف. فلا تصلح إلیا للتأیید».

^{۲۴۳} مومن، محمد، الولایه الهیه الاسلامیه / ج ۲ / ص ۲۲۸ و ۲۲۹: «و دلالتها علی المطلوب واضحه، فإنه علیه السلام لم يأخذ زکاة ماله و فوض أمر تقسیمها إلی نفس المکلّف و بیّنه بأنه «إنما یکون هذا إذا قام قائمنا» و معناه أنّ أمر تقسیم زکاة الأموال و مصرفها فی مصارفها الشرعیة إنّما یکون موكولا إلی القائم بأمر الإمامة منهم، و هو عبارة اخرى عن أنّ أخذ الزکاة و مصرفها فی مصارفها من وظائف ولیّ أمر الامّة و هو الإمام علیه السلام. و کیف کان فدالتها تامّة».

^{۲۴۴} نقد استاد محترم راهنما - دامت برکاته - : تعبیر «خذه انت» ظهورش در تفویض است و کلام امام - علیه الصلاه و السلام - در مورد اختصاص به قائم -عجل الله تعالی فرجه الشریف - مربوط به تقسیم امامی است که مبسوط الید است نه مربوط به ولایت بر زکات.

جمع بندی این دسته از اخبار

از روایات این دسته تنها مرسله حماد دلالت بر عدم ولایت مالک بر زکات دارد که آن نیز ظهورش فقط در مورد اموال زکوی اراضی مفتوح عنوه مورد پذیرش است. البته این روایت از حیث سند مخدوش است و لذا تنها به عنوان موید می تواند مستمسک قرار گیرد^{۲۴۵}.

۳) اخباری که وظیفه تقسیم زکات را بر عهده معصوم - علیه الصلاه و السلام - گذاشته اند

۱- صحیح زراره و محمد بن مسلم :

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَأْتِيهِمْ بِمَنْزِلَةٍ مِنْ رَبِّهِمْ فِيهَا مَالٌ مَكْرُومٌ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ - وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ - وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ - أَكُلُ هَؤُلَاءِ يُعْطَى وَإِنْ كَانَ لَا يَعْرِفُ - فَقَالَ إِنَّ الْإِمَامَ يُعْطَى هَؤُلَاءَ جَمِيعًا - لِأَنَّهُمْ يُقْرُونَ لَهُ بِالطَّاعَةِ - قَالَ زُرَّارَةُ قُلْتُ فَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَ - فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ لَوْ كَانَ يُعْطَى مَنْ يَعْرِفُ - دُونَ مَنْ لَا يَعْرِفُ - لَمْ يُوْجَدْ لَهَا مَوْضِعٌ - وَإِنَّمَا يُعْطَى مَنْ لَا يَعْرِفُ لِيَرْعَبَ فِي الدِّينِ فَيَثْبِتَ عَلَيْهِ - فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا تُعْطَى أَنْتَ وَاصْحَابُكَ إِلَّا مَنْ يَعْرِفُ - فَمَنْ وَجَدَتْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُسْلِمِينَ عَارِفًا - فَأَعْطِهِ دُونَ النَّاسِ ...»

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيْزٍ مِثْلَهُ^{۲۴۷} وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ مِثْلَهُ^{۲۴۸، ۲۴۹}.

ترجمه: زراره و محمد بن مسلم از امام صادق - علیه الصلاه و السلام - در مورد آیه مصارف زکات پرسیدند (زکات برای فقراء و مساکین و) که آیا زکات به تمام این افراد داده می شود ولو شیعه نباشند و آگاه به امر امامت نباشند؟ امام - علیه الصلاه و السلام - جواب دادند: امام به همه از زکات می دهد؛ چرا که به فرمانبرداری از او اقرار می کنند. زراره می گوید: گفتیم «ولو شیعه نباشند!». امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند: ای زراره! اگر فقط به شیعیان بدهد و به غیر شیعیان زکات را نپردازد، موضعی برای زکات نخواهد بود.

^{۲۴۵} برای تائید می توان به این روایت دعائم الاسلام نیز اشاره کرد / ج ۱ / ص ۲۵۳: « وَ عَنْهُ عَ أَنَّهُ قَالَ يَجْبُرُ الْإِمَامُ النَّاسَ عَلَى أَخْذِ الزَّكَاةِ مِنْ أَمْوَالِهِمْ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ - خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً».

^{۲۴۶} طریق مرحوم صدوق به حریر بن عبدالله: «و ما كان فيه عن زرارة بن أعين فقد روته عن أبي - رضی الله عنه - عن عبد الله ابن جعفر الحمیری، عن محمد بن عیسی بن عبید؛ و الحسن بن ظریف؛ و علی بن إسماعیل بن عیسی کلهم عن حماد بن عیسی، عن حریر بن عبد الله، عن زرارة بن أعین. و كذلك ما كان فيه عن حریر بن عبد الله فقد روته بهذا الإسناد». من لایحضره الفقیه / ج ۴ / ص ۴۲۵.

^{۲۴۷} الکافی / ج ۳ / ص ۴۹۶.

^{۲۴۸} تهذیب الاحکام / ج ۴ / ص ۴۹.

^{۲۴۹} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۰۹.

زکات به غیر شیعیان می دهد تا راغب به دین شوند و بر آن ثابت قدم بمانند. اما امروز تو و اصحابت زکات را فقط به شیعیان پردازی. پس هر کس از این مسلمانان آگاه به امر امامت بود، پس زکات را به او بدهد نه به مردمی که چنین نیستند.

بحث سندی:

طریق مرحوم صدوق و مرحوم کلینی هر دو صحیح هستند و خدشه ای بر سند روایت وارد نیست.

بحث دلالی:

صدر روایت این معنا را افاده می کند که زکات در اختیار امام است و او مسئول تقسیم زکات است و ایمان شرط زکات گیرنده نیست.

ذیل روایت نیز از تعبیر «امروز» استفاده شده است که نشان می دهد شرایط خاصی عارض شده است و در این شرایط خاص نیز امام تعیین کننده نحوه مصرف زکات است و امام - علیه الصلاه و السلام - است که تنها اجازه دفع زکات به شیعیان را می دهد. پس تصرف مالکان در زکات نیز به اذن امام است نه به شکل اصالی. پس تنها امام است که به شکل اصالی متولی زکات می باشد.^{۲۵۰}

نقد:

صدر روایت افاده حصر ندارد و متولی بودن غیر امام را نفی نمی کند.

ذیل روایت نیز دلالتی بر تبعی بودن ولایت مالک بر زکات - با اذن امام - ندارد و با اصالی بودن ولایت مالک بر زکات نیز سازگار است. تنها این مطلب را می رساند که امام - علیه الصلاه و السلام - به خاطر شرایط خاص، شرطی

۲۵۰ منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامیة / ج ۳ / ص ۳۳: «یظهر من هذه الصحیحة أن الزکاة بحسب التشريع الأولى تكون فی تصرف الإمام و هو یسدّ بها خلّات من یكون تحت لوائه و حکمه، عارفاً كان أو غیر عارف. و لكن لما تصدی للحکومة غیر أهلها و كانت الزکوات تصرف فی غیر مصارفها و كان الشیعة یقون محرومین أمر الإمام «ع» بإعطاء الشیعة زکواتهم للعارفین بحقهم. فهذا حکم موقت منه «ع» و إجازة موقتة». مومن، محمد، الولایة الإلهیة الإسلامیة أو الحکومة الإسلامیة / ج ۲ / ص ۲۳۱: «بیان الدلالة: أنّ جوابه الأوّل فی صدر الحديث: «إنّ الإمام یعطى هؤلاء جمیعا لأنهم یقرّون له بالطاعة» حاصله أنّ الإمام إذا تصدّى خارجا لولایة أمر الامّة فالزکاة بیده و یعطیها من كان من العامّة و ممّن لا یعرف أمر الإمامة علی ما هو علیه لأنّ الناس حیثنذ کلهم داخلون فی زمرة الامّة یقرّون له بالطاعة، و هذا هو مطلوبنا الآن من أنّ أمر الزکاة إلى الإمام علیه السلام. ثمّ إنّ قوله علیه السلام فی أواخر الفقرات: «فأمّا الیوم فلا تعطها أنت و أصحابک إلّا من یعرف» مفاده أنّ هذا الیوم الذی لیس الأمر خارجا بید الأئمّة الهداة بل بید السلاطین الجائزین العصاة فانتم شیعة آل محمد مکلفون بأن تصرفوا بأنفسکم زکاة أموالکم فی مصارفها فلا تعطوها إلّا من کان یعرف حقّ الأئمّة علیهم السلام من شیعتهم».

(ایمان) را به شروط مستحقین زکات اضافه می کنند. نهایت مفاد فقره، ولایت امام بر جعل شرط بر اساس شرایط است نه نفی ولایت اصالی مالک و اثبات تبعی بودن آن^{۲۵۱}.

۴) اخباری که امام - علیه الصلاه و السلام - را در قبال اصناف زکات موظف می داند

روایات مبارکی که امام - علیه الصلاه و السلام - را در قبال اصناف زکات - مانند فقراء و بدهکاران - موظف و مسئول معرفی می کنند و نامی از مالکان اموال زکوی نمی برند، این معنا را افاده می کنند که تنها متولی زکات، امام - علیه الصلاه و السلام - است.

- ۱ / صحیح زراره :

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَالْمَوْلَفَةَ قُلُوبِهِمْ قَالَ هُمْ قَوْمٌ وَحَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ... فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ ص أَنْ يَتَأَلَّفَهُمْ بِالْمَالِ وَالْعَطَاءِ لِكَيْ يَحْسِنَ إِسْلَامُهُمْ وَيَثْبُتُوا عَلَى دِينِهِمُ الَّذِي دَخَلُوا فِيهِ وَأَقْرَأُوا بِهِ ...»^{۲۵۲} ۲۵۳

ترجمه: زراره می گوید از امام باقر - علیه الصلاه و السلام - در مورد آیه شریفه «والمولفه قلوبهم» سوال کردم. ایشان جواب دادند: آنها قومی هستند که معتقد به توحید خداوند - عز و جل - هستند پس خداوند - عزوجل - نبی اش را امر کرد که با مال و عطاء سبب مانوس شدن آنها شود تا اسلام آنها نیکو شود و بر دینشان - که در آن داخل شده اند و به آن اقرار کرده اند - ثابت قدم بمانند ...»

بحث سندی:

اشکالی به سند روایت وارد نیست و همه افراد سلسله سند توثیق خاص دارند، مگر ابراهیم بن هاشم (پدر علی بن ابراهیم) که بنا بر تحقیق ثقه می باشد^{۲۵۴}.

بحث دلالی:

^{۲۵۱} نقد استاد محترم راهنما - دامت برکاته - : این مطلب صرف ادعاست و دلیلی بر آن اقامه نشده است. نقد اصلی این است که روایت در مقام بیان متولی زکات نیست، بلکه در مقام بیان این است که نحوه تقسیم زکات تفصیل دارد که اگر امام - علیه الصلاه و السلام - تقسیم می کند، به همه می تواند بدهد؛ و لکن اگر خود مالک تقسیم می کند، فقط به شیعیان باید بدهد و این ربطی به این که متولی زکات بالاصاله و بالتبع کیست، ندارد و با هر دو قول می سازد.

^{۲۵۲} الکافی / ج ۲ / ص ۴۱۱.

^{۲۵۳} شبیه این مفاد در روایت مرسل دعائم الاسلام از امام باقر - علیه الصلاه و السلام - آمده است. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام / ج ۱ / ص ۲۶۰: «وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَالْمَوْلَفَةَ قُلُوبِهِمْ قَالَ قَوْمٌ يَتَأَلَّفُونَ عَلَى الْإِسْلَامِ مِنْ رُؤْسَاءِ الْقَبَائِلِ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُعْطِيهِمْ لِيَتَأَلَّفَهُمْ وَيَكُونَ ذَلِكَ فِي كُلِّ زَمَانٍ إِذَا احتَاجَ إِلَى ذَلِكَ الْإِمَامِ فَعَلَهُ».

^{۲۵۴} مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۱ / ص ۳۹ و خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث / ج ۱ / ص ۲۸۱.

روایت در تبیین سهم «تالیف قلوب» از سهم های زکات در آیه شریفه مصارف زکات است که بعد از تفسیر آن، بیان می شود که نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - از ناحیه خداوند - تبارک و تعالی - مامور هستند که از زکات به ایشان بپردازند و ظاهر امر، وجوب است. بنابراین مفاد روایت این است که وظیفه تقسیم زکات بر عهده ایشان است^{۲۵۵} و باید زکات به ایشان برسد تا بتوانند این وظیفه را انجام دهند. این معنا نافی ولایت مالک بر زکات است^{۲۵۶}.

نقد:

این روایت مبارک مخصوص سهم «المولفه قلوبهم» می باشد و نهایت مفادش این است که هزینه کردن زکات در این مصارف از شئون نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است و مالک حق مصرف زکات در این سهم را ندارد. این معنا غیر از نفی مطلق ولایت مالک بر زکات است^{۲۵۷}.

وجوب دفع زکات به این گروه بر وجود مقدس نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - نیز نافی ولایت مالک بر زکات نیست. ایشان - صلی الله علیه و آله و سلم - متولی زکات هستند و اگر اموال زکوی در اختیارشان قرار گرفت، باید به این گروه نیز زکات بپردازند و این معنا نافی وجود متولی دیگری برای زکات نیست^{۲۵۸، ۲۵۹}.

- ۲ / روایت موسی بن بکر :

^{۲۵۵} لذا از این حیث می تواند جزو اخبار دسته سوم نیز قلمداد شود.

^{۲۵۶} مومن، محمد، الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية / ج ۲ / ص ۲۲۵: «بيان الدلالة: أن الصحيحة وردت في تفسير قوله تعالى: وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبُهُمْ وَ هذا العنوان قد ورد في القرآن الكريم بيانا لأحد مصارف الصدقات التي هي زكاة الأموال، فبعد تفسيره بالمدكورين في الصحيحة قال عليه السلام: «أمر الله عز وجل نبيه أن يتألفهم بالمال والعطاء...» فهذا المال والعطاء عبارة أخرى عن زكاة الأموال، و حيث قد عبر بأن الله أمر النبي بإعطائهم منها و الأمر ظاهر في الوجوب فتدل الصحيحة على أن مصرف الزكاة في المؤلفة قلوبهم واجب على النبي صلى الله عليه و آله، فهي تشهد على أن صرف الزكاة في مصارفها التي منها المؤلفة قلوبهم من وظائف نبى الإسلام و هو لا يكون إلا إذا كان أخذها ممن وجبت عليهم وظيفه له واجبا عليه».

^{۲۵۷} شيخ طوسی، النهاية / ص ۱۸۵: و إذا لم يكن الإمام ظاهرا، و لا من نصبه الإمام حاصلا، فرقت الزكاة في خمسة أصناف من الذين ذكرناهم، و هم الفقراء و المساكين و في الرقاب و الغارمين و ابن السبيل. و يسقط سهم المؤلفة قلوبهم و سهم السعاة و سهم الجهاد، لأن هؤلاء لا يوجدون إلا مع ظهور الإمام. لأن المؤلفة قلوبهم إنما يتألفهم الإمام ليجهدوا معه، و السعاة أيضا إنما يكونون من قبله في جميع الزكوات، و الجهاد أيضا إنما يكون به أو بمن نصبه». همچنین ر.ك به ابن براج، المهذب / ج ۱ / ص ۱۷۱ و ابن زهره، غنية النزوع / ص ۱۲۵.

^{۲۵۸} ر.ك به هاشمی شاهرودی، سید محمود، كتاب الزكاة / ج ۳ / ص ۱۲۲.

^{۲۵۹} نقد استاد محترم راهنما - دامت برکاته - : اگر دفع زکات به «مولفه قلوبهم» بر معصوم - علیه الصلاه و السلام - واجب است، پس مقدمه آن که اخذ زکات می باشد نیز واجب می شود و معنایش این نیست که اگر دادند، اخذ واجب است؛ بلکه باید مطالبه کند و بگیرد و لذا مالک حق ندارد خودش آن را تقسیم کند و موجب می شود که این وظیفه معصوم - علیه الصلاه و السلام - عملی نشود.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ ع مَنْ طَلَبَ هَذَا الرِّزْقَ مِنْ حَلِّهِ لِيَعُودَ بِهِ عَلَيَّ نَفْسَهُ وَ عِيَالَهُ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ غُلِبَ عَلَيْهِ فَلْيَسْتَدِنْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ مَا يَقُوتُ بِهِ عِيَالَهُ فَإِنْ مَاتَ وَ لَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَى الْإِمَامِ قَضَاؤُهُ فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهُ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ -إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا إِلَى قَوْلِهِ- وَ الْغَارِمِينَ فَهُوَ فَقِيرٌ مُسْكِينٌ مُغْرَمٌ»^{۲۶۰}.

ترجمه: امام کاظم - علیه الصلاه و السلام - به من فرمودند: هر کس طالب رزق حلال باشد - تا زندگی خودش و عیالش را بچرخاند - مثل مجاهد در راه خداست. پس اگر روزی حلال به مقدار کافی به دست نیامد، باید هزینه عیالش را بر خداوند و رسولش - صلی الله علیه و آله و سلم - قرض کند. پس اگر مرد و دینش را اداء نکرد، بر امام واجب است که دین او را اداء کند و اگر اداء نکند گنااهش بر امام است. خداوند - عز و جل - می فرماید: «صدقات برای فقراء و مساکین و عاملین زکات و بدهکاران است». چنین شخصی فقیر مسکین بدهکار است.

بحث سندی:

«محمد بن یحیی» العطار القمی، از بزرگان و معتمدین شیعه است^{۲۶۱}.

مراد از «احمد بن محمد»، یا ابن عیسی اشعری و یا ابن خالد برقی است که در هر صورت ثقه است.

اما در مورد «علی بن حکم» باید گفت که چهار عنوان در کتب رجالی ذکر شده است:

۱- «علی بن الحکم»، مطلق و بدون توصیف و توضیح که مرحوم شیخ ایشان را در رجال جزو اصحاب امام جواد - علیه الصلاه و السلام - آورده است^{۲۶۲}.

۲- «علی بن الحکم بن زبیر مولی النخعی [ن.ب: النخع] کوفی» که مرحوم شیخ ایشان را در رجال جزو اصحاب امام رضا - علیه الصلاه و السلام - ذکر کرده اند^{۲۶۳}. مرحوم نجاشی نیز از این شخص با عنوان «علی بن الحکم بن زبیر النخعی» نام برده است که احمد بن ابی عبدالله (احمد بن محمد بن خالد برقی) راوی اوست^{۲۶۴}.

۳- «علی بن الحکم الکوفی» عنوانی است که شیخ در فهرست از او نام برده و او را ثقه و جلیل القدر دانسته است و بیان کرده است که راویان کتابش «احمد بن محمد» و «محمد بن سندی» می باشند^{۲۶۵}.

^{۲۶۰} کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی / ج ۵ / ص ۹۳.

^{۲۶۱} رجال النجاشی / ص ۳۵۳ / رقم ۹۴۶.

^{۲۶۲} شیخ طوسی، الرجال / ص ۳۷۶ / رقم ۵۵۷۲.

^{۲۶۳} شیخ طوسی، الرجال / ص ۳۶۱ / رقم ۵۳۴۴.

^{۲۶۴} النجاشی، الرجال / ص ۲۷۴ / رقم ۷۱۸.

۴- علی بن الحکم الأنباری، که نام او در رجال کشی آمده است^{۲۶۶}.

قرائن متعددی بر وحدت این عناوین اقامه شده است^{۲۶۷} که با پذیرش این قرائن، وثاقتش - با کلام شیخ در فهرست - ثابت می شود.

در صورت عدم پذیرش این قرائن باید وحدت مترجم مرحوم نجاشی و مرحوم شیخ در رجال (ابن زبیر النخعی) و مترجم شیخ در فهرست (الکوفی) را قبول کرد و سپس مدعی شد که این شخص معروف و مشهور بوده است و عنوان «علی بن حکم» منصرف به این شخص است که توثیق شده است. از این طریق و با قبول این مقدمات نیز می توان وثاقت علی بن حکم - که در سند واقع شده است - را پذیرفت^{۲۶۸}.

عنوان «موسی بن بکر» توسط مرحوم شیخ و نجاشی ترجمه شده است^{۲۶۹} و در مورد وثاقت و واقفی بودن او بحثهایی در کتب رجال طرح گردیده است^{۲۷۰}؛ اما به نظر صحیح او ثقه است؛ چرا که به شهادت مرحوم شیخ طوسی در فهرست صفوان و ابن ابی عمیر از او روایت نقل کرده اند و این دو «لایروون و لایرسلون الا عن ثقه»^{۲۷۱}.

خلاصه آن که سند - بنابر نظر صحیح - حجت است، هر چند کسانی که موسی بن بکر را واقفی می دانند، این روایت را موثقه می خوانند و نه صحیح^{۲۷۲}.

بحث دلالی:

این روایت مبارک بر وظیفه امام در ادای دین فرد ذکر شده از زکات اشاره دارد و چنین بیان می کند که «اگر امام دین این شخص را اداء نکند، گناهِش بر عهده اوست». این روایت مبارک اشاره ای به وظیفه مالک در صرف

^{۲۶۵} شیخ طوسی، الفهرست ص ۲۶۳ / رقم ۳۷۶.

^{۲۶۶} الکشی، الرجال / ج ۱ / ص ۵۷۰.

^{۲۶۷} شهیدصدر، سیدمحمدباقر، بحوث فی شرح العروه الوثقی / ج ۳ / ص ۱۸۲.

^{۲۶۸} علمائی که تعبیر «صحیحه علی بن الحکم» در عباراتشان وجود دارد، به یکی از این دو راه قائل بوده اند. رک به اردبیلی، احمد، مجمع الفائده و البرهان / ج ۵ / ص ۲۴۴ و بحرانی، آل عصفور، الحدائق الناضره / ج ۱۳ / ص ۴۱۳ و بهبهانی، محمدباقر، مصابیح الظلام / ج ۵ / ص ۶۷.

^{۲۶۹} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۴۵۲ / رقم ۷۱۷ و النجاشی، الرجال / ص ۴۰۷ / رقم ۱۰۸۱.

^{۲۷۰} مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۳ / ص ۲۵۴ و شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۱۰ / ص ۲۷۱ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱۹ / ص ۲۹.

^{۲۷۱} برای مبنای توثیق مشایخ ثلاث مراجعه شود به شهیدصدر، سیدمحمدباقر، بحوث فی شرح العروه الوثقی / ج ۱ / ص ۴۲۹.

^{۲۷۲} شبیری زنجانی، موسی، کتاب نکاح / ج ۶ / ص ۱۸۹۲: «در سند روایت موسی بن بکر قرار دارد که واقفی خوانده شده ولی ما گفته ایم که روایت، بزرگان امامیه همچون علی بن الحکم از واقفه قبل از زمان وقف صورت گرفته و پس از زمان وقف بین امامیه و واقفه فاصله کامل واقع شده که روایت امامیه را از واقفه منتفی می سازد و چون زمان اخذ روایت، ملاک در روایت می باشد، پس باید روایت را صحیح دانست». (نقد: عدم نقل حدیث از راوی ثقه بعد از انحراف عقیده توسط بزرگان دلیل اطمینان آوری ندارد).

زکات برای این شخص ندارد و این سکوت (اطلاق مقامی)^{۲۷۳} به معنای عدم ولایت مالک بر زکات است. اگر مالک نیز - مانند امام - متولی زکات بود، نسبت به دین این فرد مسئول بود؛ لکن اطلاق مقامی چنین افاده می کند که مالک نسبت به دین این فرد مسئولیت و وظیفه ای ندارد.

نقد:

این روایت مبارک مخصوص سهم «غارمین» است و نهایت مفادش این است که هزینه کردن زکات در این مصرف از شئون امام است و مالک حق مصرف زکات در این سهم را ندارد. این معنا غیر از نفی مطلق ولایت مالک بر زکات است^{۲۷۴}؛ مگر ادعا شود که احتمال فرق بین این سهم و دیگر سهم ها داده نمی شود.

اخبار دیگری نیز نقل شده اند که بر این معنا دلالت دارند و از حیث بحث دلالتی و نقد شبیه این روایت مبارک هستند:

۳ / «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي بَانٍ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَّابَةَ^{۲۷۵} عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاتَ وَتَرَكَ دَيْنًا لَمْ يَكُنْ فِي فِسَادٍ وَلَا إِسْرَافٍ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْضِيَهُ فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ فَعَلَيْهِ إِثْمٌ ذَلِكَ إِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ - إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ آيَةٌ فَهُوَ مِنَ الْغَارِمِينَ وَ لَهُ سَهْمٌ عِنْدَ الْإِمَامِ فَإِنْ حَبَسَهُ فَإِثْمُهُ عَلَيْهِ^{۲۷۶}».

ترجمه: امام صادق - علیه الصلاه و السلام - فرمودند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند هر مومن یا مسلمانی که فوت کرد و بدهی از خودش به جای گذارد - که آن بدهی در فساد و اسراف هزینه نشده است، پس بر امام واجب است که بدهی او را اداء کند و اگر اداء نکند گناهش بر اوست. خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید «صدقات فقط برای فقراء و مساکین ...». این شخص از غارمین است و او سهمی نزد امام نداد که اگر آن را نپردازد، گناهش بر اوست.

^{۲۷۳} روایت مبارک در مقام راه ادای دین این شخص است و تنها راهی که بیان می شود، ادای دین توسط امام است. در نتیجه راه دیگری برای ادای دین وجود ندارد.

^{۲۷۴} استاد محترم راهنما - دامت برکاته - : جواب نقدی که ذیل روایت زراهر بیان شد، به این نقد نیز جواب خواهد داد. ر.ک به صفحه ۵۴.

^{۲۷۵} توثیق خاصی برای این عنوان وجود ندارد، اما قرائنی بر وثاقتش اقامه شده است، مانند طریق داشتن صدوق به او در مشیخه و نقل اصحاب اجماع و نقل با واسطه جعفر بن بشیر از او و همچنین روایاتی که نقل شده است. ر.ک به مازندرانی، محمد، منتهی المقال / ج ۴ / ص ۲۱ و مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۲ / قسم اول / ص ۹۶.

^{۲۷۶} کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی / ج ۱ / ص ۴۰۷.

۴ / « مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَزِيرَةِ يُكْنَى أَبُو مُحَمَّدٍ ^{۲۷۷} قَالَ سَأَلَ الرَّضَاعَ رَجُلٌ وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - «وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ» أَخْبَرَنِي عَنْ هَذِهِ النَّظِرَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ لَهَا حَدٌّ يَعْرِفُ إِذَا صَارَ هَذَا الْمُعْسِرُ إِلَيْهِ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ أَنْ يَنْتَظِرَ وَ قَدْ أَخَذَ مَالَ هَذَا الرَّجُلِ وَ أَنْفَقَهُ عَلَى عِيَالِهِ وَ لَيْسَ لَهُ غَلَّةٌ يَنْتَظِرُ إِدْرَاكَهَا وَ لَا دَيْنٌ يَنْتَظِرُ مَحَلَّهُ وَ لَا مَالٌ غَائِبٌ يَنْتَظِرُ قُدُومَهُ قَالَ نَعَمْ يَنْتَظِرُ بِقَدْرِ مَا يَنْتَهَى خَبْرُهُ إِلَى الْإِمَامِ فَيَقْضِي عَنْهُ مَا عَلَيْهِ مِنْ سَهْمِ الْغَارِمِينَ إِذَا كَانَ أَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ كَانَ قَدْ أَنْفَقَهُ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلَا شَيْءَ لَهُ عَلَى الْإِمَامِ ... » ^{۲۷۸}.

ترجمه: شخصی از امام رضا - علیه الصلاة والسلام - سوال کرد و گفت: - فدایتان شوم - خداوند - عز و جل - می فرماید «اگر بدهکار در مضیقه بود، تا زمان راحتی او مهلت داده شود». به من از این مهلتی که خداوند در کتابش فرموده است، خبر دهید که چه مقداری است و طلبکار چه مقداری باید به بدهکار مهلت بدهد در حالی که مالش را قرض گرفته است و در مخارج خانواده اش خرج کرده است و محصول کشاورزی ندارد تا منتظر آن باشد و دینی ندارد که منتظر فرارسیدن موعدش شود و مال غایبی هم ندارد که منتظر رسیدنش باشد. امام - علیه الصلاة والسلام - فرمودند: به مقداری که خبرش به امام برسد صبر می کند و امام قرض او را از سهم غارمین اداء می کند، البته به این شرط که آن مال را در طاعت خداوند - عزوجل - هزینه کرده باشد. اما اگر در معصیت خداوند خرج کرده باشد، چیزی بر امام نیست ...».

۵ / « وَ رَوَى ^{۲۷۹} مُحَمَّدُ بْنُ أُسْلَمَ ^{۲۸۰} عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ^{۲۸۱} عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ رَجُلٌ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا أَوْ خَطَاً وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ مَالٌ فَأَرَادَ أَوْلِيَاؤُهُ أَنْ يَهْبُوا دَمَهُ لِلْقَاتِلِ فَقَالَ إِنْ وَهَبُوا دَمَهُ ضَمِنُوا الدَّيْنَ قُلْتُ فَإِنْ هُمْ أَرَادُوا قَتْلَهُ فَقَالَ إِنْ قُتِلَ عَمْدًا قُتِلَ قَاتِلُهُ وَ آدَى عَنْهُ الْإِمَامُ الدَّيْنَ مِنْ سَهْمِ الْغَارِمِينَ ... » ^{۲۸۲} . ^{۲۸۳}

^{۲۷۷} این شخص و محمد بن سلیمان ناشناخته هستند.

^{۲۷۸} کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی / ج ۵ / ص ۹۳.

^{۲۷۹} طریق مرحوم صدوق به محمد بن اسلم الجبلی: «و رویته عن أبي - رضی الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن اسلم الجبلی». من لایحضره الفقیه / ج ۴ / ص ۵۳۴.

^{۲۸۰} وثاقت محمد بن اسلم الجبلی محل بحث است. رک به محدث نوری، خاتمه مستدرک الوسائل / ج ۵ / ص ۱۵۹.

^{۲۸۱} علی بن ابی حمزه عنوانی برای دو شخص است که اولی بطائنی و دومی ثمالی است، هر چند قرینه راوی شاهد بر این است که مراد بطائنی است. وثاقت علی بن ابی حمزه بطائنی مورد اختلاف است. رک به مازندرانی، محمد، منتهی المقال / ج ۴ / ص ۳۲۷ و مامقانی،

عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۲ / قسم اول / ص ۲۶۰ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱۲ / ص ۲۳۴.

^{۲۸۲} شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه / ج ۴ / ص ۱۱۲.

^{۲۸۳} رک به مومن، محمد، الولایه الهیه الاسلامیه / ج ۲ / ص ۲۲۷.

ترجمه: از امام کاظم - علیه الصلاه و السلام - پرسیدم: - فدایتان شوم - مردی شخصی را از روی عمد یا خطا کشته است در حالی که مقتول بدهکار است. اولیای دم مقتول می خواهند دیه را به قاتل ببخشند. امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند: اگر دیه را ببخشند، ضامن بدهی او خواهند بود. گفتم: اگر اولیای دم قصد قصاص داشته باشند، بدهی مقتول چه می شود؟ امام - علیه الصلاه و السلام - جواب دادند: اگر قتل عمد باشد، قاتل کشته می شود و امام دین مقتول را از سهم «غارمین» پرداخت می کند.

- ۶ / مرسله علی بن ابراهیم^{۲۸۴}:

« مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُ ذَكَرَ فِي تَفْسِيرِهِ تَفْصِيلَ هَذِهِ الثَّمَانِيَةِ الْأَصْنَافِ فَقَالَ فَسَّرَ الْعَالَمُ عَ فَقَالَ: ... - وَ الْغَارِمِينَ قَوْمٌ قَدْ وَقَعَتْ عَلَيْهِمْ دِيُونٌ - أَنْفَقُوهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ إِسْرَافٍ - فَيَجِبُ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْضِيَ عَنْهُمْ - وَ يُفَكِّهَهُمْ مِنْ مَالِ الصَّدَقَاتِ - وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَوْمٌ يَخْرُجُونَ فِي الْجِهَادِ وَ لَيْسَ عِنْدَهُمْ مَا يَتَّقُونَ بِهِ أَوْ قَوْمٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَيْسَ عِنْدَهُمْ مَا يَحْجُونَ بِهِ أَوْ فِي جَمِيعِ سَبِيلِ الْخَيْرِ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُعْطِيَهُمْ مِنْ مَالِ الصَّدَقَاتِ حَتَّى يَقْوُوا عَلَى الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ - وَ ابْنِ السَّبِيلِ أَبْنَاءَ الطَّرِيقِ - الَّذِينَ يَكُونُونَ فِي الْأَسْفَارِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ - فَيَقْطَعُ عَلَيْهِمْ وَ يَذْهَبُ مَالُهُمْ - فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَرُدَّهُمْ إِلَى أَوْطَانِهِمْ مِنْ مَالِ الصَّدَقَاتِ »^{۲۸۵}.

ترجمه: شیخ طوسی به اسنادش از علی بن ابراهیم - که او تفصیل این هشت صنف را در تفسیرش ذکر کرده است - از عالم - علیه الصلاه و السلام - تفسیر کرده و گفته است: ... و «غارمین» قومی هستند که بدهکارند و بدهی را در طاعت خداوند هزینه کرده اند و اسراف نکرده اند. پس بر امام واجب است که دین آنها را اداء کند و بدهی آنها را از صدقات پردازد و «فی سبیل الله» قومی هستند که برای جهاد خارج می شوند و نزد آنها آنچه که تقویتشان کند، ندارند یا قومی از مومنین هستند که نزدشان آنچه که با آن حج به جا بیاورند، ندارند یا هر راه خیری. پس بر امام است که از مال زکات به آنها بدهد تا برای حج و جهاد توانایی داشته باشند و «ابن سبیل» در راه ماندگانی هستند که سفرشان در طاعت خداوند بوده است و راهشان را قطع کرده اند و مالشان از دست رفته است و پس بر امام است که آنها را با مال زکات به وطن هایشان بازگرداند.

بحث سندی:

^{۲۸۴} سبحانی، جعفر، الزکاه فی الشریعه الغراء / ج ۲ / ص ۳۳۸ و مومن، محمد، الولایه الهیه الاسلامیه / ج ۲ / ص ۲۲۹.

^{۲۸۵} وسایل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۱۲.

علی بن ابراهیم روایت مستقیم از معصوم - علیه الصلاه و السلام - ندارد و این روایت مرسل است و واسطه یا واسطه های علی بن ابراهیم تا امام - علیه الصلاه و السلام - ذکر نشده اند^{۲۸۶}.

اگر گفته شود استناد قطعی علی بن ابراهیم به امام - علیه الصلاه و السلام - با توجه به مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم که گفته است «ما روایاتی را که مشایخمان و معتمدینمان از کسانی که خداوند اطاعت آنها و ولایتشان را واجب کرده است و عمل بدون آنها مقبول واقع نمی شود، نقل می کنیم»^{۲۸۷}، سبب اعتماد به روایت می شود.

جواب داده می شود که اسناد قطعی اعم از صحت سند است و ممکن است علی بن ابراهیم بر اساس قرائنی قطع شخصی به صحت روایت برایش حاصل شده باشد که اگر آن قرائن به ما ارائه می شد، چنین قطعی به وجود نمی آمد.

در مورد مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم نیز باید گفت استناد تفسیر موجود و مقدمه آن به شخص علی بن ابراهیم قابل اثبات نیست^{۲۸۸}.

بحث دلالی:

در این روایات امام در قبال «غارمین» و «فی سبیل الله» و «ابن سبیل» موظف به پرداخت از زکات دانسته شده است و نامی از مالک و غیر او به میان نیامده است. اطلاق مقامی - مانند روایت قبل - متولی بودن مالک را انکار می کند و ولایت بر زکات را منحصر در امام معرفی می کند.

نقدی که بر روایات قبل وارد شد، بر این روایات وارد نیست و نمی توان ادعا کرد بین سهم «غارم» و «فی سبیل الله» و مخصوصا «ابن سبیل» با دیگر سهم ها مثل «فقیر» و «مسکین» تفاوت وجود دارد و صرف زکات در این سهم ها مخصوص امام است.

خلاصه آن که دلالت روایات مقبول، اما سند آنها مخدوش است و لذا به اندازه مؤید می توانند مورد استفاده قرار گیرند.

^{۲۸۶} محقق همدانی، مصباح الفقیه / ج ۱۳ / ص ۵۷۷: «و خصوص مرسله علی بن ابراهیم المتقدمه». حکیم، سید محسن، مستمسک العروه الوثقی / ج ۹ / ص ۲۶۵: «مرسله القمی: «وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ: قوم یخرجون إلى الجهاد و...». خوبی، سیدابوالقاسم، موسوعه الامام الخویی / ج ۲۴ / ص ۱۱۹: «... فی مرسله علی بن ابراهیم المتقدمه».

^{۲۸۷} مومن، محمد، الولایه الهیه الاسلامیه / ج ۲ / ص ۲۲۹: «إلّا أنّها مرسله أسند علی بن ابراهیم مفادها جزما إلى الصادق علیه السلام و هو قد قال فی مقدمه تفسیره هذا إشارة إلى ما فيه: «و نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم و أوجب ولایتهم و لا یقبل عمل إلیّ بهم ... فالعلم عندهم و القرآن معهم». فلا یقصر هذا المرسل عن روایات من لا یحضره الفقیه، و الله أعلم».

^{۲۸۸} سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال / ص ۳۰۹.

جمع بندی

اخبار صحیحی هزینه کردن زکات در سهم «تالیف قلوب» و «غارمین» را مخصوص امام دانسته بودند. برخی اخبار نیز - که به دلیل اشکالات سندی به عنوان موید قابل تمسک هستند - بر عدم ولایت مالک بر زکات دلالت دارند.

۵) اخباری که سیره معصومین - علیهم الصلاه و السلام - را بیان می کنند

گفته شده است^{۲۸۹} سیره معصومین - علیهم الصلاه و السلام - بر ارسال عاملین، اخذ زکات و تقسیم آن می تواند دلالت بر وجوب اخذ زکات توسط امام، لزوم ارسال زکات توسط مالک برای امام و عدم ولایت مالک بر زکات باشد. روایات مبارک متعددی بر این سیره دلالت دارند. تعدادی از این روایات در گفتار دوم از فصل اول برای اثبات ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات مورد اشاره قرار گرفت^{۲۹۰}.

نقد:

فعل مجمل است و صرفاً جواز ارسال عامل، جواز اخذ زکات و جواز تقسیم آن توسط امام - علیه الصلاه و السلام - را افاده می کند، نه وجوب اخذ و وجوب دفع زکات به امام و نفی ولایت مالک بر مصرف زکات. نهایت مفاد آنها لزوم دفع زکات به امام - علیه الصلاه و السلام - و نفی ولایت مالک در فرض مطالبه ایشان است و نسبت به فرض عدم مطالبه - که محل بحث است - بیانی ندارد.

۶) اخباری که سیره مسلمین را بیان می کنند

برخی اخبار چنین معنایی را افاده می کنند که سیره مسلمانان دفع زکات به معصومین - علیهم الصلاه و السلام - یا حاکمان زمان بوده است و لازمه این مفاد عدم ولایت مالک بر مصرف زکات است. اگر مالک بر زکات ولایت می داشت، خودش زکات را به مصارفش می رساند و آن را برای معصومین - علیهم الصلاه و السلام - یا حاکمان ارسال نمی کرد^{۲۹۱}. این روایات نقل و از حیث سند بررسی شده و در نهایت بحث دلالتی آنها یک جا مطرح می شود.

- ۱ / روایت ابوبصیر:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنِ أَبَانَ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع ... قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا أَمَرَ بِاللِّخْلِ أَنْ يُزَكَّى^{۲۹۲} - يَجِيءُ قَوْمٌ بِاللَّوَانِ مِنَ التَّمْرِ - وَ هُوَ

^{۲۸۹} نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۱۶.

^{۲۹۰} ر.ک به صفحه ۲۵.

^{۲۹۱} ر.ک به دعائم الاسلام / ج ۱ / ص ۲۶۲ و مومن، محمد، الولایه الهیه الاسلامیه / ج ۲ / ص ۲۳۸ و مزینانی، محمدصادق، کاوشی نو در فقه اسلامی / ش ۳ / ص ۱۱۷.

^{۲۹۲} اگر امر به تزکیه افاده مطالبه زکات را داشته باشد، این روایت به دسته قبل مربوط می شود؛ اما امر به تزکیه چنین افاده ای ندارد و مانند امر به پرداخت صدقه مستحبی یا امر به ادای حقوق دیگران است که مطالبه را افاده نمی کند.

مَنْ أَرَدَ التَّمْرَ يُؤَدُّوهُ مِنْ زَكَاتِهِمْ تَمْرًا - يُقَالُ لَهُ الْجَعْرُورُ وَالْمَعْفَاوَرَةُ - قَلِيلَةُ اللَّحَاءِ الْعَظِيمَةِ النَّوَى - وَكَانَ بَعْضُهُمْ يَجِيءُ بِهَا عَنِ التَّمْرِ الْجَيِّدِ - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَّا تَخْرُصُوا هَاتَيْنِ التَّمْرَتَيْنِ - وَ لَّا تَجِيئُوا مِنْهُمَا بِشَيْءٍ ... « ۲۹۳ .

ترجمه: امام صادق - علیه الصلاة والسلام - فرمودند: رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - هنگامی که امر می کردند که زکات نخل پرداخت شود، گروهی می آمدند با انواعی از خرما که بدترین خرما بود و آن را به عنوان زکات خرمایشان پرداخت می کردند. نام آن نوع خرماها «جعرور» و «معافاره» بود که خرمای کمی داشت و هسته اش بزرگ بود و برخی از آنها این نوع خرما را به عنوان زکات خرمای خوب پرداخت می کردند. پس رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به ماموران زکات فرمودند: مقدار زکات این دو نوع خرما را تخمین نزنید و چیزی به حسابشان نیاورید ... «.

بحث سندی:

مراد از «حسین بن محمد» - با توجه به راوی و مروی عنه و طبقه - حسین بن محمد بن عامر بن عمران بن ابی بکر اشعری قمی است که نجاشی او را توثیق کرده است^{۲۹۴}.

وثاقت «معلى بن محمد» محل اختلاف است و برخی با وجوه عامه - مانند شیخ اجازه، اکثر روایت اجلاء، وقوع بسیار در اسناد کافی، وقوع در اسناد کامل الزیارات، بیان طریق به او توسط مرحوم صدوق در مشیخه و ... - به حق او را توثیق کرده اند^{۲۹۵}. روشن است که تعبیر «مضطرب الحدیث و المذهب» که نجاشی در مورد او به کار برده است^{۲۹۶}، با وثاقت او منافاتی ندارد^{۲۹۷}.

مراد از «الوشاء»، حسن بن علی بن زیاد الوشاء است که ثقة بلکه از اجلاء است^{۲۹۸}.

^{۲۹۳} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۰۵.

^{۲۹۴} ر.ک به نجاشی، الرجال / ص ۶۶ / رقم ۱۵۶ و استرآبادی، محمد، منهج المقال / ج ۴ / ص ۲۷۴ و اردبیلی، محمد، جامع الرواه / ج ۱ / ص ۲۵۲.

^{۲۹۵} بحر العلوم، محمد مهدی، الفوائد الرجالیه / ج ۳ / ص ۳۳۹ و مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۳ / ص ۲۳۳ و محدث نوری، خاتمه مستدرک الوسائل / ج ۵ / ص ۳۲۲.

^{۲۹۶} نجاشی، الرجال / ص ۴۱۸ / رقم ۱۱۱۷.

^{۲۹۷} اضطراب مذهب با وثاقت منافاتی ندارد و اضطراب در حدیث به این معناست که مفاد برخی روایاتش انکار شده است. انکار مفاد روایات به معنای عدم وثاقت شخص نیست بلکه ممکن است روایت تقیه ای بوده باشد یا به دلیل داشتن مضامین والای عقلی و عرفانی توسط دیگران انکار می شده است. ر.ک به خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱۸ / ص ۲۵۸.

^{۲۹۸} مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۱ / ص ۲۹۵ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۵ / ص ۳۴.

«ابان» - به قرینه راوی و مروی عنه و طبقه - همان «ابان بن عثمان احمر» است که از ثقات بلکه از اصحاب اجماع است.^{۲۹۹}

«ابوبصیر» نیز ثقه است - چه لیث بن البختری المرادی باشد^{۳۰۰} و چه یحیی بن القاسم الاسدی^{۳۰۱} -

نتیجه آن که سند روایت مورد اعتماد است.

- ۲ / روایت اسحاق بن عمار :

«وَ عِیَاشِیْ دَر تَفْسِیْرِشْ] عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ - يَأْتُونَ بِصَدَقَةِ الْفِطْرِ إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص - وَ فِيهِ عِذْقٌ يُسَمَّى الْجَعْرُورَ - وَ عِذْقٌ تُسَمَّى مَعْفَاةً - كَانَا عَظِيمَ نَوَاهُمَا رَقِيقَ لِحَاهُمَا فِي طَعْمِهِمَا مَرَارَةً - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلْخَارِصِ - لَا تَخْرُصْ عَلَيْهِمْ هَذَيْنِ اللَّوْنَيْنِ - لَعَلَّهُمْ يَسْتَحْيُونَ لَأ يَأْتُونَ بِهِمَا...»^{۳۰۲}

ترجمه: امام صادق - علیه الصلاة والسلام - فرمودند: اهل مدینه زکات فطره خود را به مسجد رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - می آوردند و خرماهایی که «جعروور» و «معافاره» نام داشت، در آنها بود که هسته های بزرگ و مقدار خرما کمی داشتند و طعمشان تلخ بود. پس رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به ماموران تخمین زکات فرمودند: این دو نوع خرما را برای زکات تخمین نزنید، شاید اینان خجالت بکشند و آن ها را به عنوان زکات نپردازند.

بحث سندی:

ارسال روایت حداقل اشکال آن می باشد. واسطه های مرحوم عیاشی تا اسحاق بن عمار توسط نسخه بردار حذف شده است. اضافه بر این که سند معتبر و صحیحی به کتاب تفسیر عیاشی وجود ندارد و اصل این نسخه از کتاب نیز مرسل است.

- ۳ / روایت محمد بن اسماعیل بن بزیع :

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ: بَعَثْتُ إِلَى الرَّضَا ع بِدَنَانِيرٍ مِنْ قَبْلِ بَعْضِ أَهْلِي - وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَخْبِرْهُ أَنَّ فِيهَا زَكَاةً خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ - وَ الْبَاقِي صَلَةٌ فَكَتَبَ بِخَطِّهِ قَبَضْتُ - وَ بَعَثْتُ إِلَيْهِ بِدَنَانِيرٍ لِي وَ لَغَيْرِي - وَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مِنْ فِطْرَةِ الْعِيَالِ - فَكَتَبَ بِخَطِّهِ قَبَضْتُ»^{۳۰۳}

^{۲۹۹} کشی، اختیار معرفه الرجال / ج ۱ / ص ۳۷۵.

^{۳۰۰} خوئی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱۴ / ص ۱۴۱.

^{۳۰۱} نجاشی، الرجال / ص ۴۴۱ و ۱۱۸۷.

^{۳۰۲} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۰۷.

^{۳۰۳} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۸۱.

ترجمه: محمد بن اسماعیل بن بزیع می گوید مقداری دینار از طرف بعضی از اقوامم برای امام رضا - علیه الصلاه و السلام - فرستادم و به ایشان نوشتم که هفتاد و پنج دینار از آنها زکات است و مابقی آن هدیه است. امام رضا - علیه الصلاه و السلام - با خط خودشان نوشتند «دریافت کردم». و همچنین مقداری دینار برای امام رضا - علیه الصلاه و السلام - فرستادم و نوشتم که آنها فطره خانواده من است. ایشان با خط خودشان نوشتند «دریافت کردم».

بحث سندی:

در مشیخه تهذیب آمده است: «و ما ذکرته فی هذا الكتاب عن سعد بن عبد الله فقد اخبرني به الشيخ ابو عبد الله [شیخ مفید] عن ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه عن ابيه عن سعد بن عبد الله و اخبرني به أيضا الشيخ رحمه الله [شیخ مفید] عن ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین [شیخ صدوق] عن ابيه عن سعد بن عبد الله»^{۳۰۴}. بنابراین طریق ایشان به سعد بن عبدالله صحیح است.

سعد بن عبدالله^{۳۰۵} و محمد بن اسماعیل بن بزیع از اجلاء قوم هستند^{۳۰۶} و مراد از ابوجعفر - به قرینه طبقه و راوی و مروی عنه - احمد بن محمد بن عیسی یا احمد بن محمد بن خالد است که هر دو ثقة هستند.

بحث دلالی:

مراجعه مردم به نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - برای پرداخت زکات نتیجه عدم ولایت ایشان بر زکات است. اگر چنین ولایتی برای مردم وجود داشت، خود برای تقسیم زکات اقدام می کردند.

نقد:

فعل دفع زکات به نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - اعم از عدم ولایت مالک بر زکات است و چه بسا برای استحباب، سهولت در رفع ذمه مشغول شده به زکات یا به خاطر مطالبه معصوم - علیه الصلاه و السلام - زکات را به نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - تحویل می دادند.

«قاضی نعمان» در «دعائم الاسلام» ادعا می کند «هیچ کسی نبود که خودش زکات مالش را بین مساکین تقسیم کند»^{۳۰۷}. پذیرش این ادعا سبب تضعیف احتمالات ذکر شده (دفع به خاطر استحباب یا سهولت یا مطالبه) در نقد اخبار مبارک این دسته می شود؛ لکن اصل پذیرش کلام قاضی نعمان و اعتماد به او - در امری که موافق نظر

^{۳۰۴} شیخ طوسی، تهذیب، مشیخه / ص ۷۳.

^{۳۰۵} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۲۱۵ / ش ۳۱۶: «سعد بن عبد الله القمی یکنی ابالقاسم جلیل القدر واسع الاخبار کثیر التصانیف ثقة».

نجاشی، الرجال / ص ۱۷۷ / ش ۴۶۷: «سعد بن عبد الله بن أبی خلف الأشعری القمی أبو القاسم شیخ هذه الطائفة و فقیهها و وجهها».

^{۳۰۶} نجاشی، الرجال / ص ۳۲۰ / ش ۸۹۳: «محمد بن إسماعیل بن بزیع أبو جعفر مولى المنصور أبی جعفر و ولد بزیع بیت منهم حمزة بن بزیع. كان من صالحی هذه الطائفة و ثقاتهم کثیر العمل».

^{۳۰۷} دعائم الاسلام / ج ۱ / ص ۲۶۲: «و أن أحدا لم یکن یفرق زکاة ماله على المساکین كما یفعل الیوم عامة الناس».

حاکمان است^{۳۰۸} - محل تامل است^{۳۰۹}، مخصوصاً که در ادله اثبات ولایت مالک، اخبار بسیاری سیره شیعیان را دفع مستقیم زکات به مستحقین بیان می کنند که بر خلاف ادعای قاضی نعمان است^{۳۱۰}.

جمع بندی

آیه وجوب زکات، روایت حسن بن راشد و روایت موسی بن بکر دلالت بر نفی ولایت مالک بر زکات داشتند و مرسله علی بن ابراهیم و مرسله حماد بن عیسی را می توان موید برای این نظر دانست.

ادله اثبات ولایت مالک

برای اثبات ولایت اصالی مالک بر تصرف در زکات و مصرف آن در بین مستحقین، به اجماع، کتاب و سنت تمسک شده است.

۱. اجماع

در ضمن بیان قول دوم (قبول ولایت مالک بر زکات به شکل مطلق) بیان شد^{۳۱۱} که برخی این قول را اجماعی دانسته اند. عبارات ذیل نمونه هایی از این ادعا است:

مرحوم شیخ طوسی در خلاف: «ارسال زکات مال ظاهر و باطن و فطره برای امام - برای تقسیم آن بین مستحقینش - مستحب است. پس اگر مالک خودش زکات را تقسیم کند، جایز است ... دلیل ما اجماع شیعه است»^{۳۱۲}.

ظاهر این کلام پذیرش حق تقسیم زکات توسط مالک به حکم اولی و اصالی است.

مرحوم محقق حلی در مورد زکات فطره: «این مسئله مورد اتفاق علماء است که صرف زکات فطره در مستحق آن برای مالک جایز است»^{۳۱۳}.

مرحوم علامه حلی در تذکره الفقهاء: «به نظر علمای ما جایز است که مالک خود متولی اخراج زکات اموالش باشد - چه زکات مال ظاهر و چه زکات مال باطن؛ اگر چه در اموال ظاهر بهتر است زکات را به امام یا مامور امام

^{۳۰۸} مولف این کتاب قاضی منصوب حکومت بوده است و فتوا به نفی ولایت مالک بر زکات و لزوم دفع آن به حاکمان، مسلماً موافق خواست حکومت بوده است.

^{۳۰۹} محدث نوری، خاتمه مستدرک / ج ۱ / ص ۱۲۸ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۲۰ / ص ۱۸۴.

^{۳۱۰} ر.ک به ادله اثبات ولایت مالک، دلیل اخبار.

^{۳۱۱} ر.ک به صفحه ۳۴.

^{۳۱۲} الخلاف / ج ۲ / ص ۱۵۵: «يستحب حمل الزكوات زكاة الأموال الظاهرة و الباطنة و زكاة الفطرة إلى الامام ليفرقها على مستحقها، فان فرقها بنفسه جاز. دليلنا: إجماع الفرقه».

^{۳۱۳} المعبر فی شرح المختصر / ج ۲ / ص ۶۱۵: «مسئله: يجوز أن يتولى المالك صرفها [زکات فطره] إلى المستحق، و هو اتفاق العلماء».

تحويل دهد تا او زکات را تقسیم کند^{۳۱۴}.... به اجماع جایز است که مالک تقسیم زکات فطره را خودش بر عهده بگیرد»^{۳۱۵}.

همچنین ایشان در کتاب منتهی المطلب ذیل بحث زکات فطره: «بدون اختلاف بین همه علماء تقسیم فطره توسط خود مالک جایز است»^{۳۱۶}.

مرحوم فیض در کتاب مفاتیح الشرائع در مورد زکات فطره: «جواز تقسیم زکات فطره توسط مالک بدون مخالف است»^{۳۱۷}.

نقد:

اولا در ضمن بیان اقوال فقهاء روشن شد که اجماعی در این مسئله وجود ندارد و امثال شیخ مفید و حلبی و ابن براج با این قول مخالفت کرده اند^{۳۱۸} (نقد صغروی).

ثانیا حجیت اجماع منقول مورد تردید است^{۳۱۹}.

ثالثا اجماع مدرکی یا محتمل المدرکی و بر اساس ادله ای است که در ادامه مورد اشاره قرار می گیرند.

۲. کتاب

از قرآن کریم به «آیات امر به پرداخت زکات» و «آیه اخفاء صدقات» برای اثبات ولایت مالک تمسک شده است.

^{۳۱۴} تذکره الفقهاء / ج ۵ / ص ۳۱۵: «مسألة ۲۲۳: يجوز أن يتولى المالك الإخراج بنفسه في الأموال كلها، سواء كانت ظاهرة أو باطنة، وإن كان الأفضل في الظاهرة صرفها إلى الإمام أو الساعي، ليتوكأ تفریقها، عند علمائنا».

^{۳۱۵} تذکره الفقهاء / ج ۵ / ص ۴۰۱: «مسألة ۳۰۴: يجوز أن يتولى المالك تفریق الفطرة بنفسه إجماعا».

^{۳۱۶} منتهی المطلب / ج ۸ / ص ۴۹۴: «مسألة: ويجوز للمالك أن يفرقها [زکات فطره] بنفسه بغير خلاف بين العلماء كافة».

^{۳۱۷} مفاتیح الشرائع / ج ۱ / ص ۲۲۲: «و يجوز أن يفرقها [زکات فطره] بنفسه بلا خلاف هنا».

^{۳۱۸} سبزواری، ذخیره المعاد / ج ۲ / ص ۴۷۷: «و يجوز أن يتولى المالك إخراجها [زکات فطره] قال المصنف في المنتهى و يجوز للمالك أن يفرقها بنفسه بغير خلاف بين العلماء كافة في ذلك لكن قد مر خلاف المفيد و أبى الصلاح في ذلك».

^{۳۱۹} آخوند خراسانی، کفایة الأصول / ص ۲۸۸: «الإجماع المنقول بخبر الواحد حجة عند كثير ممن قال باعتبار الخبر بالخصوص من جهة أنه من أفراد من دون أن يكون عليه دليل بالخصوص». شهید صدر، بحوث في علم الأصول / ج ۴ / ص ۳۲۰: «هذا كله على مقتضى القاعدة العامة إلا أنه حيث ثبت عندنا وقوع تسامح نوعي و اصطلاح عمومي من قبل علمائنا الأقدمين في نقل الإجماع و ادعائه أو اعتمادهم لمشارب غير صحيحة في تشخيصه فلم يبق للفقهاء ثقة كبيرة بمثل دعاوى الإجماع المنقولة في الكتب ما لم تتضافر الدعاوى و تنضم إليها القرائن و الشواهد و المؤيدات على صحتها».

۱/ آیات امر به پرداخت زکات

مرحوم شیخ طوسی برای اثبات جواز صرف زکات توسط مالک به آیات پرداخت زکات تمسک کرده است و می فرماید: «هر آیه ای که متضمن امر به پرداخت زکات است - مانند کلام خداوند - تبارک و تعالی - «نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید»^{۳۲۰} و کلام دیگر خداوند «و زکات می پردازند»^{۳۲۱} و هر آیه شبیه آن دلیل ما بر جواز صرف زکات توسط مالک است؛ چرا که این آیات عام هستند و تخصیصشان بدون دلیل جایز نیست»^{۳۲۲}.

به ظاهر مرادشان از عام، مشروط نبودن پرداخت زکات به شرطی - مثل پرداخت آن به معصوم - علیه الصلاه و السلام - یا اذن گرفتن از ایشان - است. نتیجه مشروط نبودن پرداخت زکات، جواز تقسیم زکات توسط خود مالک است.

مرحوم علامه حلی نیز می فرماید: «مالکی که خودش به دفع زکات اقدام کند، اوامر قرآنی پرداخت زکات را امتثال کرده است و در نتیجه تکلیف از او ساقط می شود».^{۳۲۳}

ایشان نیز طبق ظاهر کلامشان به اطلاق تمسک کرده اند و معتقدند پرداخت زکات مطلق است و شامل دفع مستقیم مالک به مستحقین می شود و در نتیجه با دفع مستقیم مالک به مستحقین، امر به پرداخت زکات امتثال شده است.

نقد:

اولاً روشن است آیات مورد اشاره، در مقام بیان نبوده و اصل تشریح وجوب زکات و ترغیب به پرداخت زکات را بیان می کنند. عطف «اقیموا الصلاه» (نماز را به پا دارید) به «آتوا الزکاه» (زکات را بپردازید) در بسیاری از این آیات^{۳۲۴} بهترین شاهد برای این ادعاست. «اقیموا الصلاه» در مقام اصل تشریح است و در مقام بیان شرایط و جزئیات نیست و لذا اطلاق گیری از آن صحیح نمی باشد.^{۳۲۵}

این آیات اصل لزوم و وجوب پرداخت زکات و توجه به این واجب مهم الهی را مدنظر دارند و لسانی در مورد نحوه پرداخت زکات ندارند و بیان نمی کنند که برای پرداخت زکات، مال زکوی به امام - علیه الصلاه و السلام - تحویل شود یا مستقیماً بین مستحقین تقسیم گردد. بنابراین استدلال به این آیات شریفه در مقام صحیح نیست.

^{۳۲۰} سوره مبارکه بقره، آیات شریفه ۴۳ و ۸۳ و ...

^{۳۲۱} سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۵۵ و سوره مبارکه اعراف، آیه شریفه ۱۵۶ و ...

^{۳۲۲} الخلاف / ج ۲ / ص ۵۱: دلیلنا: کل آیه تضمنت الأمر بإيتاء الزکاه مثل قوله تعالى «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» وقوله «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» وما أشبه ذلك يتناول ذلك، لأنها عامه، ولا يجوز تخصيصها إلا بدليل.

^{۳۲۳} مختلف الشیعه فی أحكام الشریعه / ج ۳ / ص ۲۳۲: «و لأنه امتثل الأمر بقوله تعالى «وَآتُوا الزَّكَاةَ» فيسقط عنه التكليف».

^{۳۲۴} سوره مبارکه بقره، آیات شریفه ۴۳ و ۸۳، سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۵۵ و ...

^{۳۲۵} میرزای نائینی، منیه الطالب / ج ۱ / ص ۳۵۷: «و قد ذکرنا فی الأصول أن شرط التمسک بالإطلاق أن لا يكون الحكم فی مقام أصل التشریح کالأوامر الواردة فی الكتاب المتعلقه بالماهیات کقوله عز من قائل أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ...».

ثانیا بر فرض قبول نظارت این آیات شریفه بر نحوه پرداخت زکات و قبول اطلاق این آیات شریفه - تا شامل مصرف مستقیم زکات توسط مالک شوند، همانطور که شامل دفع زکات به امام - علیه الصلاه و السلام - نیز می شوند -، این اطلاقتها با ادله اقامه شده در نفی ولایت مالک بر مصرف زکات - که در مباحث قبل ارائه گردید - مقید شده و نتیجه اش لزوم تحویل زکات به امام - علیه الصلاه و السلام - است. این اطلاقتها قابلیت معارضه با ادله اقامه شده بر نفی ولایت مالک را ندارند.

۲ / آیه اخفاء صدقات

ادعا شده آیه شریفه «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»^{۳۲۶} (ترجمه: اگر صدقه ها را آشکارا پردازید، خوب است؛ اما اگر آنها را مخفیانه به فقراء بدهید، برای شما بهتر است) می تواند دلیلی بر ولایت مالک بر زکات باشد^{۳۲۷}.

در توضیح استدلال باید گفت «صدقات» عام است و شامل زکات واجب - زکات مال و زکات فطره - می شود. مخاطب این آیه شریفه نیز عموم مومنین هستند. پس خداوند - تبارک و تعالی - در این آیه شریفه جواز پرداخت مستقیم زکات به فقراء را بیان می کند - مخصوصا که به افضلیت پرداخت مخفیانه اشاره دارد - که مستلزم ولایت مالکان بر زکات است.

نقد:

طبق بیان روایات مبارک معصومین - علیهم الصلاه و السلام - آیه شریفه شامل زکات واجب نمی شود. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب شریف وسایل الشیعه، باب ۵۴ از ابواب مستحقین زکات را «باب استحباب اخراج زکات واجب به طور آشکار و اخراج صدقه مستحب و سائر عبادات به طور مخفیانه»^{۳۲۸} نام نهاده است و در ذیل آن روایاتی را ذکر کرده است که از بین آنها این روایت از نظر سند خدشه ای ندارد:

- «و [محمد بن یعقوب] عَنْهُ [علی بن ابراهیم] عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ^{۳۲۹} عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ تُخْفُوهَا - وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ - فَقَالَ هِيَ سِوَى الزَّكَاةِ إِنَّ الزَّكَاةَ عَلَانِيَةٌ غَيْرٌ سِرٌّ»^{۳۳۰}.

^{۳۲۶} سوره مبارکه بقره، آیه شریفه ۲۷۱.

^{۳۲۷} علامه حلی، مختلف الشیعه / ج ۳ / ص ۲۳۱ و ۲۳۲: «در مقام اثبات عدم وجوب حمل زکات به سوی نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - [نا: الأصل عدم الوجوب. و ... و لقوله تعالی إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ].»

^{۳۲۸} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۰۹: «بَابُ اسْتِحْبَابِ إِخْرَاجِ الزَّكَاةِ الْمَفْرُوضَةِ عَلَانِيَةً وَالصَّدَقَةَ الْمُنْدُوبَةَ سِرًّا وَكَذَا سَائِرُ الْعِبَادَاتِ.»

^{۳۲۹} تمام افراد واقع در سند ثقه هستند.

^{۳۳۰} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۱۰.

ترجمه: امام صادق - علیه الصلاه و السلام - در مورد کلام خداوند - عزوجل - «و اگر مخفیانه صدقات را به فقراء بدهید، برای شما بهتر است» فرمودند: این در مورد غیر از زکات است. زکات به طور آشکار پرداخت شود نه مخفیانه.

روایت ابی بصیر نیز در تفسیر این آیه شریفه نقل شده است:

- «و [محمد بن یعقوب] عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ^{۳۳۱} قَالَ: قُلْتُ فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «إِنْ تُبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنَعْمًا هِيَ - وَإِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوها الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» - قَالَ لَيْسَ مِنَ الزَّكَاةِ - وَ صِلْتِكَ قَرَابَتِكَ لَيْسَ مِنَ الزَّكَاةِ» ^{۳۳۲}.

ترجمه: ابوبصیر می گوید از امام - علیه الصلاه و السلام - در مورد آیه شریفه «اگر صدقه ها را آشکارا بپردازید، خوب است؛ اما اگر آنها را مخفیانه به فقراء بدهید، برای شما بهتر است» پرسیدم که ایشان فرمودند: در مورد زکات نیست. هدیه به خویشان زکات نیست.

بنابراین آیه شریفه شامل زکات واجب نمی شود و در مسئله محل بحث قابل تمسک نیست ^{۳۳۳}.

۳. اخبار

به تعبیر صاحب جواهر اخبار فراوانی که فوق حد تواتر هستند بر ولایت مالک بر زکات دلالت دارند، بلکه مضمون آنها مثل یک امر ضروری و بدیهی در بین شیعه است ^{۳۳۴}.

^{۳۳۱} تمام افراد واقع در سند ثقة هستند. فضاله بن ایوب و حمید بن مثنی ابوالمغراء توثیق شده اند. (نجاشی، الرجال / ص ۳۱۰ / ش ۸۵۰: «فضاله بن ایوب الأزدی عربی صمیم سکن الأهواز روی عن موسی بن جعفر علیه السلام و كان ثقةً في حديثه مستقيماً في دينه». و نجاشی، الرجال / ص ۱۳۳ / ش ۳۴۰: «حمید بن المثنی أبو المغراء العجلي مولا هم روی عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام كوفي ثقة ثقة»). ابوبصیر نیز مردد بین لیث بن بختری مرادی و یحیی بن قاسم اسدی است که هر دو از ثقات می باشند. (کشی، اختیار معرفه الرجال / ص ۲۳۸: «فی تسمیة الفقهاء من أصحاب أبي جعفر و أبي عبد الله (عليهما السلام) ۴۳۱ - اجتمعت العصابة علی تصدیق هؤلاء الأولین من أصحاب أبي جعفر (ع) و أبي عبد الله (ع) و انقادوا لهم بالفقه فقالوا أفتقه الأولین ستة: زرارة و معروف بن خربوذ و برید و أبو بصیر الأسدی و الفضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی قالوا و أفتقه الستة زرارة و قال بعضهم مكان أبي بصیر الأسدی أبو بصیر المرادی و هو لیث بن البختری [روشن است کسانی که اسدی را جزو اصحاب اجماع دانسته اند، ادعای اجماع بر - حداقل - و تاقشان کرده اند که این ادعا حداقل گواه بر شهادت عده معتابیهی بر وثاقت اوست. همین کلام در مورد کسانی که مرادی را جزو اصحاب اجماع دانسته اند، قابل طرح است. بنابراین عده قابل توجهی از علماء بر وثاقت هر دو شهادت داده اند].»

^{۳۳۲} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۴۷.

^{۳۳۳} منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۵۲.

^{۳۳۴} نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۱۸: «و غفلوا عن النصوص الأخر الداللة علی جواز تولی المالک ذلک التی هی فوق التواتر، بل مضمونها كالضروری بین الشیعة».

این اخبار را می توان به شش دسته تقسیم کرد: (۱) اخبار تقسیم زکات توسط مالک. (۲) اخبار نقل زکات. (۳) اخبار توکیل در تقسیم زکات. (۴) اخبار برداشت مقسم از زکات. (۵) اخبار خریدن عبد از زکات. (۶) اخبار ادای دین از زکات.^{۳۳۵} برای هر دسته، روایاتی را به عنوان نمونه ذکر خواهیم کرد.

(۱) اخبار تقسیم زکات توسط مالک

«و [محمد بن یعقوب] عنه [علی بن ابراهیم] عن أبيه عن ابن فضال عن علي بن عتبة عن أبي الحسن ع يعني الأول قال سمعته يقول من أخرج زكاة ماله تامه فوضعها في موضعها - لم يسأل من أين اكتسب ماله»^{۳۳۶}.

ترجمه: امام کاظم - علیه الصلاه و السلام - فرمودند: «هر کس زکات مالش را به طور کامل خارج کند و در موضعش قرار دهد، مورد سوال قرار نمی گیرد که چگونه مالش را به دست آورده است».

بحث سندی:

علی بن ابراهیم توثیق خاص دارد^{۳۳۷} و ابراهیم بن هاشم - بنابر تحقیق - از ثقات است^{۳۳۸}. مراد از «ابن فضال» در سند - به قرینه طبقه و راوی و مروی عنه - حسن بن علی بن فضال است. حسن بن علی بن فضال بنابر کلام شیخ راوی کتاب علی بن عقبه می باشد^{۳۳۹}. ایشان توثیق خاص دارد^{۳۴۰}. علی بن عقبه بن خالد توسط نجاشی توثیق شده است^{۳۴۱}.

بحث دلالی:

^{۳۳۵} ر.ک به بحرانی، الحدائق الناضره / ج ۱۲ / ص ۲۲۲ و نجفی، صاحب جواهر، جواهرالکلام / ج ۱۵ / ص ۴۱۶ و خویی، سیدابوالقاسم، موسوعه الامام الخویی / ج ۲۴ / ص ۲۰۴ و منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۵۲ و سبحانی، جعفر، الزکاه فی الشریعه الغراء / ج ۲ / ص ۳۳۹.

^{۳۳۶} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۱۸.

^{۳۳۷} نجاشی، رجال النجاشی / ص ۲۶۰ / ش ۶۸۰.

^{۳۳۸} ر.ک به مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۱ / ص ۳۹ و شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۱ / ص ۳۳۲ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱ / ص ۲۹۰.

^{۳۳۹} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۲۶۹ / ش ۳۸۵: «علی بن عقبه» له کتاب. آخرینا الحسن بن عبید الله عن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن فضال عن علی بن عقبه».

^{۳۴۰} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۱۲۳ / ش ۱۶۴: «الحسن بن علی بن فضال التیمیلی بن ربیعہ بن بکر مولی تیم الله بن ثعلبه روی عن الرضا علیه السلام و کان خصیصا به کان جلیل القدر عظیم المنزله زاهدا ورعا ثقة فی الحدیث و فی روایاته».

^{۳۴۱} النجاشی، الرجال / ص ۲۷۱ / ش ۷۱۰: «علی بن عقبه بن خالد الأسدی أبو الحسن مولی کوفی ثقة ثقة».

ظاهر «قرار دادن زکات در مواضعش»، صرف آن در مصارف هشت گانه آن است و روایت، مالک را به هزینه کردن مستقیم زکات در مصارفش تشویق می کند.

- «و [محمد بن یعقوب] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْمَعْرَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَشْرَكَ - بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَالْفُقَرَاءِ فِي الْأَمْوَالِ - فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَصْرِفُوا إِلَى غَيْرِ شُرَكَائِهِمْ»^{۳۴۲}.

ترجمه: امام صادق - علیه الصلاة والسلام - فرمودند: «خداوند - تبارک و تعالی - ثروتمندان و فقراء را در اموال شریک قرار داد پس ثروتمندان حق ندارند آن را در غیر شریکهایشان مصرف کنند.

بحث سندی:

محمد بن یحیی عطار^{۳۴۳} و محمد بن حسین بن ابی خطاب^{۳۴۴} از ثقات معروف هستند.

در مورد شخصیت «عثمان بن عیسی»، قول صحیح، قول به وثاقت اوست^{۳۴۵}؛ چرا که مرحوم کشی بنا بر قولی او را جزو اصحاب اجماع دانسته است^{۳۴۶} و شیخ در عده شهادت به وثاقت او در امانت و عمل علماء به اخبارش داده است^{۳۴۷} و ابن شهر آشوب او را از ثقات شمرده است^{۳۴۸}.

^{۳۴۲} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۱۹.

^{۳۴۳} نجاشی، الرجال / ص ۳۵۳ / ش ۹۴۶: «محمد بن یحیی ابو جعفر العطار القمی شیخ أصحابنا فی زمانه ثقة عین کثیر الحدیث».

^{۳۴۴} نجاشی، الرجال / ص ۳۳۴ / ش ۸۹۷: «محمد بن الحسین بن ابی الخطاب ابو جعفر الزیات الهمدانی و اسم ابی الخطاب زید جلیل من أصحابنا عظیم القدر کثیر الروایة ثقة عین حسن التصانیف مسکون الی روایت».

^{۳۴۵} محدث نوری، خاتمه المستدرک / ج ۴ / ص ۳۳۲ و حائری مازندرانی، محمد، منتهی المقال / ج ۴ / ص ۲۹۹ و شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۷ / ص ۱۶۴ و خویی، سیدابوالقاسم / معجم رجال الحدیث / ج ۱۱ / ص ۱۱۷.

^{۳۴۶} کشی، اختیار معرفه الرجال / ص ۵۵۶: «تسمیة الفقهاء من أصحاب ابی ابراهیم و ابی الحسن الرضا علیهما السلام: ۱۰۵۰ - أجمع أصحابنا علی تصحیح ما یصح عن هؤلاء و تصدیقهم و أقرروا لهم بالفقه و العلم: و هم ستة نفر آخر دون الستة نفر الذین ذکرناهم فی أصحاب ابی عبد الله (ع) منهم یونس بن عبد الرحمن و صفوان بن یحیی بیاع السابری و محمد بن ابی عمیر و عبد الله بن المغیره و الحسن بن محبوب و أحمد بن محمد بن ابی نصر و قال بعضهم: مکان الحسن بن محبوب: الحسن بن علی بن فضال و فضالة بن ایوب و قال بعضهم: مکان ابن فضال: عثمان بن عیسی».

^{۳۴۷} العده / ج ۱ / ص ۱۵۰: «و إن کان ما رووه لیس هناك ما یخالفه، و لا يعرف من الطائفة العمل بخلافه، و جب أيضا العمل به إذا کان متحرجا فی روایتة موثوقا فی أمانته، و إن کان مخطئا فی أصل الاعتقاد. و لأجل ما قلناه عملت الطائفة بأخبار الفطحیة مثل عبد الله بن بکیر و غیره، و أخبار الواقفة مثل سماعه بن مهران، و علی بن ابی حمزة، و عثمان بن عیسی».

^{۳۴۸} خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱۱ / ص ۱۲۰: «و عد ابن شهر آشوب من ثقات ابی ابراهیم موسی بن جعفر المناقب: الجزء ۴، باب إمامة ابی ابراهیم موسی بن جعفر فی فصل فی أحواله و تواریخه».

باید توجه داشت که کلام مرحوم شیخ در کتاب شریف «الغیبه» که گرایش به دنیا را سبب انحراف او به مذهب واقفیه می‌داند^{۳۴۹}، توانایی مقابله با وجوه توثیق ذکر شده را ندارد^{۳۵۰}. ضمن این که شواهدی بر رجوع او از مذهب واقفیه وجود دارد^{۳۵۱}،^{۳۵۲}.

ابوالمغراء، حمید بن مثنی است که توسط مرحوم شیخ^{۳۵۳} و نجاشی^{۳۵۴} توثیق شده است.

بحث دلالتی:

مفاد روایت این است که ثروتمندان اموال شراکتی را به فقراء برسانند و برای فقراء هزینه کنند و در راه دیگری به مصرف نرسانند^{۳۵۵}.

- «و [محمد بن یعقوب] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع زَكَاتِي تَحُلُّ عَلَيَّ فِي شَهْرٍ - أَيْ يَصْلُحُ لِي أَنْ أَحْبَسَ مِنْهَا شَيْئًا - مَخَافَةَ أَنْ يَجِئَنِي مِنْ يَسْأَلِنِي - فَقَالَ إِذَا حَالَ الْحَوْلُ فَأَخْرِجْهَا مِنْ مَالِكَ - لَا تَخْلُطْهَا بِشَيْءٍ ثُمَّ أَعْطِهَا كَيْفَ شِئْتَ ...»^{۳۵۶}.

ترجمه: یونس بن یعقوب می‌گوید که از امام صادق - علیه الصلاة والسلام - پرسیدم در ماه خاصی زکات بر من واجب می‌شود. آیا می‌توانم مقداری از آن را نگه دارم که اگر درخواست کننده ای به من مراجعه کرد، به او بدهم؟ امام - علیه الصلاة والسلام - فرمودند وقتی زمان زکات رسید، آن را از اموالت جدا کن و مخلوط با اموالت نکن. سپس هرگونه خواستی آن را بده...».

^{۳۴۹} شیخ طوسی، الغیبه / ص ۶۳: «فروی الثقات أن أول من أظهر هذا الاعتقاد علي بن أبي حمزة الباطني و زياد بن مروان القندي و عثمان بن عيسى الرواسي طمعوا في الدنيا و مالوا إلى حطامها و استمالوا قوما فبدلوا لهم شيئا مما اختانوه من الأموال - نحو حمزة بن بزيع و ابن المكارى و كرام الخثعمي و أمثالهم».

^{۳۵۰} انحراف عقیده و گرایش به مادیات قابل جمع با وثاقت و دروغ نبستن به اهل بیت ع می‌باشد. رک به خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث / ج ۱۱ / ص ۱۲۰.

^{۳۵۱} کشی، رجال الکشی / ص ۵۹۷: «۱۱۱۷ - ذکر نصر بن الصباح: أن عثمان بن عيسى كان واقفيا و كان و كيل أبي الحسن موسى (ع) و في يده مال فسخط عليه الرضا (ع) قال ثم تاب عثمان و بعث إليه بالمال ...».

^{۳۵۲} شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۷ / ص ۱۶۷.

^{۳۵۳} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۱۵۴ / ش ۲۳۶: «حمید بن المثنی العجلی الکوفی یکنی أبا المغراء الصیرفی ثقة».

^{۳۵۴} نجاشی، الرجال / ص ۱۳۳ / ش ۳۴۰: «حمید بن المثنی أبو المغراء العجلی مولا هم روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام كوفي ثقة ثقة».

^{۳۵۵} نقد استاد محترم راهنما: آیا روایات در مقام بیان این جهت است یا در مقام نفی صرف زکات در غیرفقراء می‌باشد و اشاره ای به این که نحوه پرداخت به فقراء چگونه باید باشد، ندارد.

^{۳۵۶} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۰۷.

بحث سندی :

محمد بن یحیی عطار از ثقات و بزرگان شیعه است.

مراد از احمد بن محمد - به قرینه طبقه و راوی و مروی عنه -، احمد بن محمد بن عیسی اشعری^{۳۵۷} یا احمد بن محمد بن خالد برقی^{۳۵۸} است که هر دو از ثقات هستند.

مراد از حسن بن علی - به قرینه نقل این روایت توسط مرحوم شیخ^{۳۵۹} و راوی کتاب یونس بن یعقوب^{۳۶۰} - حسن بن علی بن فضال است که از ثقات می باشد^{۳۶۱}. اگر این قرائن پذیرفته نشود، بر اساس طبقه و قرینیت راوی و مروی عنه مردد بین او و حسن بن علی بن یقطین^{۳۶۲} و حسن بن علی بن زیاد و شاء^{۳۶۳} و حسن بن علی بن نعمان^{۳۶۴} خواهد بود که همگی از ثقات هستند.

یونس بن یعقوب نیز توسط مرحوم شیخ^{۳۶۵} و نجاشی^{۳۶۶} توثیق شده است.

^{۳۵۷} شیخ طوسی، الرجال / ص ۳۵۱: «۵۱۹۷ - ۳ - أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری القمی ثقة».

^{۳۵۸} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۵۱ / ش ۶۵: «أحمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی البرقی أبو جعفر أصله کوفی و کان جده محمد بن علی حبسه یوسف بن عمر والی العراق بعد قتل زید بن علی علیه السلام ثم قتله و کان خالد صغیر السن فهرب مع أبیه عبد الرحمن إلى برقة قم فأقاموا بها و کان ثقة فی نفسه غیر أنه أكثر الروایة عن الضعفاء و اعتمد المراسیل».

^{۳۵۹} تهذیب الاحکام / ج ۴ / ص ۴۵ / ح ۱۱۹: «و عنه [سعد بن عبدالله] عن أبي جعفر عن العباس بن معروف عن الحسن بن علی بن فضال عن یونس بن یعقوب قال قلت لأبی عبد الله ع زکاتی تحل علی شهرأ فیصلح لی أن أحبس منها شیئاً مخافة أن یجیننی من یسألنی یكون عندی عدة فقال إذا حال الحول فأخرجها من مالک و لا تخلطها بشیء و أعطها کیف شئت».

^{۳۶۰} نجاشی، الرجال / ص ۴۴۶ / ش ۱۲۰۷: «یونس بن یعقوب بن قیس أبو علی الجلاب البجلی الدهنی ... له کتاب الحج. أخبرنا أحمد بن محمد قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنا محمد بن المفضل بن إبراهيم الأشعری قال: حدثنا الحسن بن فضال عن یونس بکتابه».

^{۳۶۱} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۱۲۳ / ش ۱۶۴: «الحسن بن علی بن فضال التیملی بن ربیعہ بن بکر مولی تيم الله بن ثعلبة روى عن الرضا علیه السلام و کان خصیصا به کان جلیل القدر عظیم المنزلة زاهدا ورعا ثقة فی الحدیث و فی روایاته».

^{۳۶۲} شیخ طوسی، الرجال / ص ۳۵۴: «الحسن بن علی بن یقطین ثقة».

^{۳۶۳} نجاشی، الرجال / ص ۳۹ / ش ۸۰: «الحسن بن علی بن زیاد الوشاء بجلی کوفی قال أبو عمرو: و یکنی بأبی محمد الوشاء و هو ابن بنت إلیاس الصیرفی خزاز من أصحاب الرضا علیه السلام و کان من وجوه هذه الطائفة ... و کان هذا الشيخ عینا من عیون هذه الطائفة».

^{۳۶۴} نجاشی، الرجال / ص ۴۰ / ش ۸۱: «الحسن بن علی بن نعمان مولی بنی هاشم أبوه علی بن نعمان الأعلم ثقة ثبت. له کتاب نوادر صحیح الحدیث کثیر الفوائد أخبرنی ابن نوح عن البرزوری قال: حدثنا أحمد بن إدريس عن الصفار عنه بکتابه».

^{۳۶۵} شیخ طوسی، الرجال / ص ۳۴۵: «۵۱۶۰ - ۴ - یونس بن یعقوب مولی نهید له کتب (کتاب) ثقة». همچنین ص ۳۶۸: «۵۴۷۷ - ۱ - یونس بن یعقوب ثقة له کتاب من أصحاب أبي عبد الله».

بحث دلالی :

این سوال که «آیا می توانم مقداری از آن را نگه دارم که اگر درخواست کننده ای به من مراجعه کرد، به او بدهم؟»، سوال از امکان نگه داشتن زکات است با این ذهنیت که امکان دفع مستقیم زکات به درخواست کننده برای مالک وجود دارد. این ذهنیت سائل با این تعبیر امام - علیه الصلاه و السلام - «سپس هرگونه خواستی آن را بده» به صراحت تأیید می شود.^{۳۶۷}

برای بررسی روایات دیگر این دسته به ابواب چهارم و پنجاه و دوم از ابواب مستحقین زکات در کتاب شریف وسائل الشیعه مراجعه شود.

۲) اخبار نقل زکات

- «و [محمد بن حسن به اسنادش] عَنْهُ [سعد بن عبدالله] عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمَزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ عَنِ الرَّجُلِ - يُخْرِجُ زَكَاتَهُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ آخَرَ - وَ يَصْرِفُهَا فِي إِخْوَانِهِ فَهَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ»^{۳۶۸}.

ترجمه: از امام هادی - علیه الصلاه و السلام - در مورد شخصی که زکاتش را از شهری به شهر دیگر منتقل می کند و در برادران دینی اش به مصرف می رساند، پرسیدم که آیا جایز است؟ ایشان فرمودند: بله.

بحث سندی :

طریق مرحوم شیخ به سعد بن عبدالله در مشیخه تهذیب از اجلاء تشکیل شده است. ایشان در مشیخه تهذیب الاحکام، ص ۷۳ می نویسد: «و ما ذکرته فی هذا الكتاب عن سعد بن عبد الله فقد اخبرني به الشيخ ابو عبد الله^{۳۶۹} عن ابي

^{۳۶۶} نجاشی، الرجال / ص ۴۴۶ / ش ۱۲۰۷: «یونس بن یعقوب بن قیس ابو علی الجلاب البجلی الدهنی أمه منیة بنت عمار بن ابي معاوية الدهنی أخت معاوية بن عمار. اختص بأبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام و كان يتوكل لأبي الحسن عليه السلام و مات بالمدينة في أيام الرضا عليه السلام فتولى أمره. و كان حظيا عندهم موثقاً».

^{۳۶۷} نقد استاد محترم راهنما: از این روایت جواز پرداخت یونس بن یعقوب استفاده می شود، و لکن آیا این مطلب به خاطر حکم شرعی ابتدائی است و یا این که یونس بن یعقوب از طرف امام - علیه الصلاه و السلام - اذن داشته است، معلوم نیست و لذا دلیل بر مدعی نمی شود.

^{۳۶۸} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۸۳.

^{۳۶۹} مرحوم شیخ مفید - رحمه الله علیه - مراد است.

القاسم جعفر بن محمد بن قولویه ^{۳۷۰} عن ابیه ^{۳۷۱} عن سعد بن عبد الله و اخبرنی به أيضا الشيخ رحمه الله ^{۳۷۲} عن ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین عن ابیه ^{۳۷۳} عن سعد بن عبد الله.

سعد بن عبدالله اشعری قمی از بزرگان شیعه و اجلاء قوم است ^{۳۷۴}.

عبدالله بن جعفر حمیری - که استاد سعد بن عبدالله است - نیز جزو علمای طراز اول شیعه به حساب می آید ^{۳۷۵}.

احمد بن حمزه در این طبقه ابن یسع قمی است که ایشان نیز از ثقات است ^{۳۷۶}.

بحث دلالی :

امام - علیه الصلاه و السلام - علاوه بر جا به جایی زکات از شهری به شهر دیگر، تقسیم مستقیم زکات توسط مالک بین مستحقین را نیز تأیید کرده اند ^{۳۷۷}.

- «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدَ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدَ عَنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ ضُرَيْسٍ قَالَ سَأَلَ الْمَدَائِنِيَّ أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ إِنَّ لَنَا زَكَاةً نُخْرِجُهَا مِنْ أَمْوَالِنَا فَفِي مَنْ

^{۳۷۰} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۱۰۹ / ش ۱۴۱: «جعفر بن محمد بن قولویه القمی یکنی أبا القاسم ثقة». نجاشی، الرجال / ص ۱۲۳ / ش ۳۱۸: «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه أبو القاسم و كان أبوه یلقب مسلمة من خيار أصحاب سعد و كان أبو القاسم من ثقات أصحابنا و أجلائهم فی الحدیث و الفقه».

^{۳۷۱} وجوه متعددی در وثاقت او ارائه گردیده است؛ مانند توثیق ابن طاووس، تعبیر نجاشی ذیل ترجمه پسرش که او را «من خيار اصحاب سعد [بن عبدالله] شمرده است و كثرت نقل بدون واسطه پسرش از او در كتاب شريف كامل الزيارات. ر.ک به مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۳ / ص ۱۷۵ و شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۹ / ص ۵۲۹.

^{۳۷۲} مراد شیخ مفید - رحمه الله علیه - است.

^{۳۷۳} پدر مرحوم صدوق از اجلاء می باشد. شیخ طوسی، الفهرست / ص ۲۷۳ / ش ۳۹۳: «علی بن الحسین بن موسی بن بابویه رحمه الله علیه كان فقیها جلیلا ثقة». نجاشی، الرجال / ص ۲۶۱ / ش ۶۸۴: «۶۸۴ - علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی أبو الحسن شیخ القمیین فی عصره و متقدمهم و فقیههم و ثقتهم».

^{۳۷۴} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۲۱۵ / ش ۳۱۶: «سعد بن عبد الله القمی یکنی أبا القاسم جلیل القدر واسع الأخبار كثير التصانیف ثقة».

^{۳۷۵} شیخ طوسی، الفهرست ص ۲۹۴ / ش ۴۴۰: «عبد الله بن جعفر الحمیری یکنی أبا العباس القمی ثقة». نجاشی، الرجال / ص ۲۱۹ / ش ۵۷۳: «عبد الله بن جعفر بن الحسین بن مالک بن جامع الحمیری أبو العباس القمی. شیخ القمیین و وجههم».

^{۳۷۶} شیخ طوسی، الرجال / ص ۳۸۳: «أحمد بن حمزة بن یسع قمی ثقة». نجاشی، الرجال / ص ۹۰ / ش ۲۲۴: «أحمد بن حمزة بن یسع بن عبد الله القمی روی أبوه عن الرضا علیه السلام ثقة ثقة له كتاب نوادر».

^{۳۷۷} نقد استاد محترم راهنما: این روایت اطلاق ندارد و مخصوص زمان عدم بسط ید امام - علیه الصلاه و السلام - است و علاوه بر این که معلوم نیست تأیید تقسیم زکات توسط مالک بر اساس حکم ابتدایی شرع است یا اذن عام امام - علیه الصلاه و السلام - و لذا از این جهت مجمل است.

نَضَعُهَا - فَقَالَ فِي أَهْلِ وَكَلَيْتِكَ - فَقُلْتُ إِنِّي فِي بِلَادٍ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ مِنْ أَوْلِيَانِكَ - فَقَالَ أُبْعَثْ بِهَا إِلَيَّ بَلَدَهُمْ تُدْفَعُ إِلَيْهِمُ الْحَدِيثُ».

ترجمه: مدائنی از امام باقر - علیه الصلاه و السلام - سوال کرد: ما زکات داریم و آن را از اموالمان جدا می کنیم. زکات را به چه کسی بدهیم؟ امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند در اهل ولایت [شیعیان]. گفتیم در شهر ما هیچ شیعه ای وجود ندارد. جواب دادند آن را به شهر شیعیان بفرست و بین آنها تقسیمش کن».

بحث سندی:

در مورد محمد بن یحیی عطار قمی و احمد بن محمد در گذشته مطالبی بیان شد^{۳۷۸}.

مورد وثوق بودن حسین بن سعید اهوازی نیز بر کسی پوشیده نیست.^{۳۷۹}

نصر بن سوید توسط مرحوم شیخ^{۳۸۰} و نجاشی^{۳۸۱} توثیق شده است.

یحیی بن عمران بن علی بن ابی شعبه توسط نجاشی مورد وثوق دانسته شده است.^{۳۸۲}

ابن مسکان - به قرینه طبقه و راوی - عبدالله بن مسکان ثقة^{۳۸۳} بلکه از اصحاب اجماع می باشد^{۳۸۴}.

ضریرس - بنابر قاعده حمل بر معروف و مشهور - حمل بر ضریرس بن عبدالملک بن اعین شیبانی کناسی می شود^{۳۸۵} که وثاقتش از این عبارت کشی قابل استفاده است: «حمدویه گفته است که از اساتیدم شنیدم که می گفتند ضریرس ... و او خیر، فاضل و ثقة است»^{۳۸۶}.

^{۳۷۸} ر.ک به صفحه ۵۳.

^{۳۷۹} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۱۴۹ / ش ۲۳۰: «الحسین بن سعید بن حماد بن سعید بن مهران من موالی علی بن الحسین علیهما السلام الأهوازی ثقة».

^{۳۸۰} شیخ طوسی، الرجال / ص ۳۴۵: «النضر بن سوید له کتاب و هو ثقة».

^{۳۸۱} نجاشی، الرجال / ص ۴۲۷ / ش ۱۱۴۷: «نصر بن سوید الصیرفی کوفی ثقة صحیح الحدیث».

^{۳۸۲} نجاشی، الرجال / ص ۴۴۴ / ش ۱۱۹۹: «یحیی بن عمران بن علی بن ابی شعبه الحلبي روی عن أبی عبد الله و أبی الحسن علیهما السلام ثقة ثقة صحیح الحدیث».

^{۳۸۳} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۲۹۴ / ش ۴۴۱: «عبد الله بن مسکان ثقة». نجاشی، الرجال / ص ۲۱۴ / ش ۵۵۹: «عبد الله بن مسکان أبو محمد مولى [عزرة] ثقة عين».

^{۳۸۴} کشی، اختیار معرفه الرجال / ص ۳۷۵: «أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح من هؤلاء و تصدیقهم لما یقولون و أقروا لهم بالفقه من دون أولئك الستة الذين عددناهم و سميناهم ستة نفر: جميل بن دراج و عبد الله بن مسکان ...».

^{۳۸۵} صحت التزام به قاعده ذکر شده قابل اذعان نیست؛ هر چند ضریرس بن الوابشی و ضریرس بن عبدالواحد بن المختار - که در رجال شیخ جزو اصحاب امام صادق - علیه الصلاه و السلام - نام برده شده اند - وجود روایتی از آنها در جوامع روایی موجود ثابت نشده است. لذا از این حیث صحت سند با اشکال مواجه است.

بحث دلالتی :

امام - علیه الصلاة و السلام - تقسیم مستقیم زکات توسط مالک بین مستحقین شیعه را راه ادای زکات بیان کرده اند^{۳۸۷}. برای بررسی روایات دیگر این دسته به باب سی و هفتم از ابواب مستحقین زکات در کتاب شریف وسائل الشیعه مراجعه شود.

۳) اخبار توکیل در تقسیم زکات

- «و [محمد بن یعقوب] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُعْطَى الدَّرَاهِمَ يَقْسِمُهَا - قَالَ يَجْرِي لَهُ مِثْلُ مَا يَجْرِي لِلْمُعْطَى - وَ لَا يُنْقَصُ الْمُعْطَى مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا»^{۳۸۸}.

ترجمه: از امام صادق - علیه الصلاة و السلام - در مورد شخصی که دراهم به او داده می شود تا آنها را تقسیم کند، سوال شد. ایشان فرمودند: «همان ثوابی که به دهنده می رسد، همان ثواب به این شخص می شود و دهنده دراهم چیزی از اجرش کم نمی شود».

بحث سندی :

محمد بن اسماعیل بندقی (بندفر)^{۳۸۹} نیشابوری یا محمد بن اسماعیل برمکی محتمل ترین افراد برای واسطه بودن بین مرحوم کلینی و مرحوم فضل بن شاذان می باشند^{۳۹۰}.

محمد بن اسماعیل برمکی توسط نجاشی توثیق شده است^{۳۹۱} و تضعیف منسوب به ابن غضائری یارای مقابله با آن را ندارد؛ چرا که انتساب کتاب به ابن غضائری محل تامل است^{۳۹۲} و تضعیفات بزرگان شیعه در این کتاب موجب سلب اعتماد به تضعیفات آن شده است^{۳۹۳}.

^{۳۸۶} کشی، اختیار معرفة الرجال / ص ۳۱۳: «حمدویه قال سمعت أشياخي يقولون: ضريس إنما سمي الكناسي لأن تجارته بالكناسة و كانت تحته بنت حمران و هو خير فاضل ثقة». [ظاهر عبارت این است که تا انتها مقول قول حمدویه به نقل از اساتیدش می باشد].

^{۳۸۷} نقد استاد محترم راهنما: این روایت نیز مانند روایت قبل اطلاق ندارد و مدعی را اثبات نمی کند و علاوه بر آن مجمل است.

^{۳۸۸} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۸۰.

^{۳۸۹} بر اساس اختلاف نسخه در رجال مرحوم شیخ. (الرجال / ص ۴۴۰ / ش ۶۲۸۰).

^{۳۹۰} مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۲ / قسم دوم / ص ۸۱ و خوبی، سیدابوالقاسم / ج ۱۵ / ص ۸۹

^{۳۹۱} نجاشی، الرجال / ص ۳۴۱ / ش ۹۱۵: «محمد بن إسماعيل بن أحمد بن بشير البرمكي المعروف بصاحب الصومعة أبو عبد الله سكن قم و ليس أصله منها ذكر ذلك أبو العباس بن نوح. و كان ثقة مستقيما».

^{۳۹۲} مطالب کتاب موجود را اولین بار مرحوم ابن طاووس (قرن هفتم) در کتاب «حل الاشکال» خود بیان کرده است و تصریح کرده است که این کتاب به ابن غضائری نسبت داده می شود و سندی به متن آن ندارد. رک به الذریعه / ج ۴ / ص ۲۸۸ تا ۲۹۰.

در مورد محمد بن اسماعیل نیشابوری نیز می توان ادعا کرد با توجه به نقل بسیار مرحوم کلینی با واسطه او از فضل بن شاذان، یا به نظر مرحوم کلینی ثقة بوده است، یا حداقل نقلهای او از فضل بن شاذان، نزد مرحوم کلینی مورد اعتماد بوده است.

و ثوق فضل بن شاذان^{۳۹۴} و ابن ابی عمیر^{۳۹۵} و جمیل بن دراج^{۳۹۶} نیز جای تردید ندارد.

بحث دلالتی:

اعطای درهم برای تقسیم، ظهور در زکات نقدین دارد^{۳۹۷} و در نتیجه روایت در مورد جواز تقسیم مستقیم زکات بین مستحقین بدون مراجعه به امام - علیه الصلاه و السلام - است^{۳۹۸}.

برای بررسی دیگر روایات این دسته به باب سی و پنجم از ابواب مستحقین زکات در کتاب شریف وسائل الشیعه مراجعه شود.

۴) اخبار برداشت مقسّم از زکات

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يُعْطَى الزَّكَاةَ - فَيَقْسِمُهَا فِي أَصْحَابِهِ أَوْ يَأْخُذُ مِنْهَا شَيْئًا قَالَ نَعَمْ»^{۳۹۹}.

ترجمه: از امام صادق - علیه الصلاه و السلام - پرسیدم «آیا شخصی که زکات به او داده می شود تا آن را بین اصحابش تقسیم کند، می تواند از آن چیزی بردارد؟». فرمودند: «بله».

بحث سندى:

^{۳۹۳} مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۲ / قسم دوم / ص ۸۱ و خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱۵ / ص ۹۵.

^{۳۹۴} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۳۶۱ / ش ۵۶۴: «الفضل بن شاذان النیشابوری متکلم فقیه جلیل القدر».

^{۳۹۵} همان / ص ۴۰۴ / ش ۶۱۸: «محمد بن ابی عمیر یکنی أبا أحمد من موالی الأزد و اسم أبی عمیر زیاد و کان من أوثق الناس عند الخاصّة و العامّة و أنسکهم نسکا و أروعهم و أعبدهم».

^{۳۹۶} همان / ص ۱۱۴ / ش ۱۵۴: «جمیل بن دراج له أصل و هو ثقة».

^{۳۹۷} یا حداقل اطلاق آن و عدم تفصیل گواه بر شمولیت آن نسبت به زکات است. قرار دادن این روایت توسط مرحوم شیخ حر عاملی در ابواب زکات موید این استظهار است. ر.ک به وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۸۰. (احتمال دیگر، اختصاص داشتن این روایت به صدقه مستحبی است).

^{۳۹۸} نقد استاد محترم راهنما: ظهوری وجود ندارد و روایت در مقام بیان این جهت نیست، بلکه سوال در مورد انفاق و اعطای مستقیم یا با واسطه است که آیا واسطه در انفاق بودن، ثواب دارد یا خیر و لذا نمی توان به اطلاق آن برای اثبات جواز اخراج زکات توسط مالک تمسک کرد.

^{۳۹۹} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۸۷.

«ابان بن عثمان» از اصحاب اجماع دانسته شده است^{۴۰۰} و «سعید بن یسار» توسط مرحوم نجاشی توثیق شده است^{۴۰۱}.
باقی افراد موجود در سند در روایات قبل مورد بحث واقع شده اند.^{۴۰۲}

بحث دلالتی :

ظاهر روایت این است که شخصی - بدون این که اذنی از سوی معصوم - علیه الصلاه و السلام - داشته باشد - تقسیم زکات را بر عهده می گیرد و این اقدام مانعی ندارد. پس مالک می تواند بدون مراجعه به معصوم - علیه الصلاه و السلام - اموال زکوی را با واسطه - و به طریق اولی بدون واسطه - بین مستحقین تقسیم نماید^{۴۰۳}.

- «و [محمد بن یعقوب کلینی] عَنْهُ [علی بن ابراهیم] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَنِ الرَّجُلِ يُعْطَى الرَّجُلَ الدَّرَاهِمَ - يَقْسِمُهَا وَيَضَعُهَا فِي مَوَاضِعِهَا - وَهُوَ مَمَّنْ تَحَلُّ لَهَا الصَّدَقَةُ - قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَأْخُذَ لِنَفْسِهِ كَمَا يُعْطَى غَيْرَهُ - قَالَ وَ لَا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ - إِذَا أَمَرَهُ أَنْ يَضَعَهَا فِي مَوَاضِعٍ مُسَمَّاهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^{۴۰۴}.

ترجمه : از امام کاظم - علیه الصلاه و السلام - در مورد شخصی که دراهم به او داده می شود تا آنها را تقسیم کند و در مواضعش قرار دهد پرسیدم که آیا زکات بر او حلال است؟ فرمودند : «اشکالی ندارد که همانطور که به دیگران می دهد، خود نیز از زکات بردارد. اما اگر او را امر به هزینه کردن زکات در مواضع مشخصی دادند، جایز نیست که از زکات برای خود بردارد، مگر این که اجازه بگیرد».

بحث سندی :

^{۴۰۰} کشی، اختیار معرفه الرجال / ص ۳۷۵ : «أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح من هؤلاء و تصديقتهم لما يقولون و أقرؤا لهم بالفقه من دون أولئك الستة الذين عددناهم و سميناهم ستة نفر: جميل بن دراج و عبد الله بن مسكان و عبد الله بن بكير و حماد بن عيسى و حماد بن عثمان و أبان بن عثمان».

^{۴۰۱} نجاشی، الرجال / ص ۱۸۱ / ش ۴۷۸ : «سعید بن یسار الضبعی مولی بنی ضبیعة بن عجل بن لجیم الحنات کوفی روی عن أبی عبد الله و أبی الحسن علیهما السلام ثقة».

^{۴۰۲} ر.ک به صفحه ۵۵.

^{۴۰۳} نقد استاد محترم راهنما : روایت ربطی به مساله ندارد و بلکه مربوط به اخذ زکات برای خود مقسم از زکات است که برای تقسیم به او داده شده است و اما در چه مواردی و چگونه زکات به مقسم داده می شود و چه کسی باید به او بدهد، در روایت مورد اشاره قرار نگرفته است.

^{۴۰۴} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۸۸.

استاد علی بن ابراهیم «محمد بن عیسی بن عبید» است. ایشان توسط فضل بن شاذان^{۴۰۵}، مرحوم کشی^{۴۰۶}، ابوعباس بن نوح استاد نجاشی^{۴۰۷} و خود نجاشی^{۴۰۸} توثیق شده است.

در مقابل گفته شده است که مرحوم ابن ولید، مرحوم صدوق و مرحوم شیخ او را تضعیف کرده اند و لذا روایات او قابل اعتماد نمی باشند.

ابن ولید روایاتی که محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن عیسی بن عبید با اسناد منقطع نقل کرده است را فاقد حجیت می داند^{۴۰۹} و متفردات عبیدی از یونس بن عبدالرحمن را غیر صحیح می شمارد^{۴۱۰}.

مرحوم صدوق نیز در مورد روایات محمد بن احمد بن یحیی شبیه کلام مرحوم ابن ولید را بیان فرموده اند^{۴۱۱} و مرحوم شیخ طوسی در فهرست^{۴۱۲}، رجال^{۴۱۳} و استبصار^{۴۱۴} او را تضعیف کرده است.

^{۴۰۵} نجاشی، الرجال / ص ۳۳۳ / ش ۸۹۶: «قال أبو عمرو: قال القتيبي: كان الفضل بن شاذان رحمه الله يحب العبيدي و يثني عليه و يمدحه و يميل إليه و يقول: ليس في أقرانه مثله. و بحسبك هذا الثناء من الفضل رحمه الله».

^{۴۰۶} کشی، اختیار معرفة الرجال / ص ۵۰۷ (ذیل ترجمه محمد بن سنان): «قد روی عنه الفضل و أبوه و یونس و محمد بن عیسی العییدی و محمد بن الحسن بن أبی الخطاب و الحسن و الحسين ابنا سعيد الأهوازيان ابنا دندان و أيوب بن نوح و غیرهم من العدول و الثقات من أهل العلم».

^{۴۰۷} نجاشی، الرجال / ص ۳۳۴ / ش ۸۹۶: «قال أبو العباس بن نوح: و قد أصاب شيخنا أبو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد في ذلك كله و تبعه أبو جعفر بن بابويه رحمه الله على ذلك إلا في محمد بن عیسی بن عبید فلا أدري ما رابه فيه لأنه كان على ظاهر العدالة و الثقة».

^{۴۰۸} نجاشی، الرجال / ص ۳۳۳ / ش ۸۹۶: «محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین بن موسی مولى أسد بن خزيمه أبو جعفر جليل في (من) أصحابنا ثقة عين كثير الرواية حسن التصانيف».

^{۴۰۹} نجاشی، الرجال / ص ۳۴۸ / ش ۹۳۹: «محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران بن عبد الله بن سعد بن مالك الأشعري القمي أبو جعفر كان ثقة في الحديث. إلا أن أصحابنا قالوا: كان يروى عن الضعفاء و يعتمد المراسيل و لا يبالي عمن أخذ و ما عليه في نفسه مطعن في شيء و كان محمد بن الحسن بن الوليد يستثنى من روايته محمد بن أحمد بن یحیی ما رواه عن محمد بن موسی الهمداني أو أو عن محمد بن عیسی بن عبید یا اسناد منقطع أو».

^{۴۱۰} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۵۱۱ / ش ۸۱۳: «و قال محمد بن علی بن الحسن: سمعت محمد بن الحسن بن الوليد رحمه الله يقول: كتب یونس التي هي بالروایات كلها صحيحة يعتمد عليها إلا ما ينفرد به محمد بن عیسی بن عبید و لم يروه غيره فإنه لا يعتمد عليه و لا يفتى به».

^{۴۱۱} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۴۰۲ / ش ۶۱۲: «محمد بن عیسی بن عبید الیقطينی ضعیف، استثناء أبو جعفر محمد بن علی بن بابويه عن رجال نوادر الحكمة، و قال: «لا أروى ما يختص بروایاته». همچنین ص ۴۰۸ / ش ۶۲۳: «و قال محمد بن علی بن الحسن (ابن بابويه): إلا ما كان فيه من تخليط و هو (الذي يكون) طريقه محمد بن موسی الهمداني أو أو عن محمد بن عیسی بن عبید یا اسناد منقطع يتفرد به أو».

^{۴۱۲} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۴۰۲ / ش ۶۱۲: «محمد بن عیسی بن عبید الیقطينی ضعیف، استثناء أبو جعفر محمد بن علی بن بابويه عن رجال نوادر الحكمة، و قال: «لا أروى ما يختص بروایاته»، و قيل: إنه كان يذهب مذهب الغلاة»^{۴۱۲}.

حق این است که اولاً نظر مرحوم صدوق به تبعیت از رای مرحوم ابن ولید است. تضعیف مرحوم شیخ نیز مبتنی بر استظهار مرحوم شیخ از کلام مرحوم ابن ولید است و کلام مرحوم ابن ولید منشا تمام تضعیفات است^{۴۱۵}.

ثانیاً کلام مرحوم ابن ولید یا دلالت بر تضعیف محمد بن عیسی بن عبید ندارد یا توانایی تعارض با توثیقات را ندارد^{۴۱۶}.

نتیجه آن که محمد بن عیسی بن عبید ثقه و مورد اعتماد است.

«یونس بن عبدالرحمن» از ثقات بلکه از اصحاب اجماع بلکه از اوتاد زمان خود بوده است^{۴۱۷} و روایات متعددی در مدح او وارد شده است، تا جایی که برخی تواتر این روایات را ادعا کرده اند.^{۴۱۸} به روایات ذامه در مورد ایشان و طعن منقول از قمیون^{۴۱۹} جوابهای متعددی داده شده است^{۴۲۰}.

^{۴۱۳} شیخ طوسی، الرجال / ص ۳۹۱: «۵۷۵۸ - ۱۰ - محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی یونسی ضعیف [علی قول القمیین (ن.ب)]. و همچنین ص ۴۴۸: «۶۳۶۱ - ۱۱۱ - محمد بن عیسی الیقطنی ضعیف».

^{۴۱۴} شیخ طوسی، الاستبصار / ج ۳ / ص ۱۵۶: «عَلَى أَنَّ هَذَا الْخَبَرَ مُرْسَلٌ مُنْقَطِعٌ وَ طَرِيقُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى بْنِ عَبِيدٍ عَنْ يُونُسَ وَ هُوَ ضَعِيفٌ وَ قَدْ اسْتَنَاهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهٍ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنْ جُمْلَةِ الرِّجَالِ الَّذِينَ رَوَى عَنْهُمْ صَاحِبُ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ وَ قَالَ مَا يَخْتَصُّ بِرِوَايَتِهِ لَأَرْوِيهِ وَ مِنْ هَذِهِ صُورَتُهُ فِي الضَّعْفِ لَأُعْتَرَضَ بِحَدِيثِهِ».

^{۴۱۵} شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۹ / ص ۵۰۳: «هذا، و أما تحقيق حاله: فأول من ضعفه ابن الوليد، و تبعه ابن بابويه لحسن ظنه به، كما يفهم من كلام ان نوح و من قول نفسه في صوم فقيهه بأن كل خبر لم يصححه شيخه ابن الوليد ليس عنده بصحيح^{۴۱۵} و تبع ابن بابويه الشيخ لحسن ظنه به، كما يفهم من تعبير فهرسته المتقدم؛ و حينئذ فكان المضعف منحصر بابن الوليد». همچنین ر.ك به مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال (رحلی) / ج ۳ / ص ۱۶۷ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث / ج ۱۷ / ص ۱۱۶.

^{۴۱۶} عاملی، محمد بن حسن، استقصاء الاعتبار / ج ۱ / ص ۷۷ و مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال (رحلی) / ج ۳ / ص ۱۶۷ و شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۹ / ص ۵۰۳ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث / ج ۱۷ / ص ۱۱۶.

^{۴۱۷} کثی، اختیار معرفه الرجال / ص ۵۵۶: «۱۰۵۰ - أجمع أصحابنا على تصحيح ما يصح عن هؤلاء و تصديقتهم و أقرؤا لهم بالفقه و العلم: و هم ستة نفر آخر دون الستة نفر الذين ذكرناهم في أصحاب أبي عبد الله (ع) منهم يونس بن عبد الرحمن و صفوان بن يحيى بياع السابري و محمد بن أبي عمير و عبد الله بن المغيرة و الحسن بن محبوب و أحمد بن محمد بن أبي نصر و قال بعضهم: مكان الحسن بن محبوب: الحسن بن علي بن فضال و فضالة بن أيوب و قال بعضهم: مكان ابن فضال: عثمان بن عيسى و أفقه هؤلاء يونس بن عبد الرحمن و صفوان بن يحيى». نجاشی، الرجال، ص ۴۴۶ / ش ۱۲۰۸: «يونس بن عبد الرحمن مولى علي بن يقطين بن موسى مولى بنى أسد أبو محمد كان وجهها في أصحابنا متقدما عظيم المنزلة».

^{۴۱۸} مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال (رحلی) / ج ۳ / ص ۳۴۲.

^{۴۱۹} شیخ طوسی، الرجال / ص ۳۴۶: «۵۱۶۷ - ۱۱ - يونس بن عبد الرحمن مولى علي بن يقطين ضعفه القميون و هو ثقة». همچنین ص ۳۶۸: «۵۴۷۸ - ۲ - يونس بن عبد الرحمن من أصحاب أبي الحسن موسى مولى علي بن يقطين طعن عليه القميون و هو عندي ثقة».

^{۴۲۰} مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال (رحلی) / ج ۳ / ص ۳۳۸ و شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۱۱ / ص ۱۷۰ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث / ج ۲۱ / ص ۲۰۹.

«عبدالرحمن بن حجاج» نیز همراه با جلالت و عظمت توسط نجاشی ذکر شده است^{۴۲۱}.

بحث دلالی:

استدلال به این روایت شبیه استدلال به روایت قبل است. تعبیر «مواضعها» نیز شاهد خوبی است که نشان می دهد مواضع زکات مدنظر است^{۴۲۲}.

برای بررسی دیگر روایات این دسته به باب چهلم از ابواب مستحقین زکات در کتاب شریف وسائل الشیعه مراجعه شود.

۵) اخبار خریدن عبد از زکات

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعَلَلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ أَخِي أُدَيْمِ بْنِ الْحُرِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَمْلُوكٌ يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ أَشْتَرِيهِ مِنَ الزَّكَاةِ فَأَعْتَقَهُ قَالَ فَقَالَ أَشْتَرِهِ وَأَعْتَقَهُ...»^{۴۲۳}.

ترجمه: به امام صادق - علیه الصلاه و السلام - عرضه داشتم عبدی که این امری که ما بر آن هستیم را می شناسد [شیعه است]، آیا می توانم او را از زکات خریدارم کنم و سپس آزادش کنم؟ ایشان فرمودند: «او را بخر و آزادش کن...».

بحث سندی:

هارون بن مسلم توسط مرحوم نجاشی^{۴۲۴} و ایوب بن حر توسط ایشان^{۴۲۵} و مرحوم شیخ^{۴۲۶} توثیق شده اند. وثاقت بلکه جلالت باقی افراد سلسله سند نیز روشن است.

بحث دلالی:

^{۴۲۱} نجاشی، الرجال / ص ۲۳۷ / ش ۶۳۰: «عبدالرحمن بن الحجاج البجلي مولا هم كوفي بياع السابري سكن بغداد و رمى بالكيسانية روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام و بقى بعد أبي الحسن عليه السلام و رجع إلى الحق و لقي الرضا عليه السلام و كان ثقة ثقة ثبنا وجهها و كانت بنت بنت ابنه مختلطة مع عجاثرنا تذكر عن سلفها ما كان عليه من العبادة».

^{۴۲۲} نقد استاد محترم راهنما: این روایت نیز مانند روایات قبل نمی تواند مدعا را به اثبات برساند.

^{۴۲۳} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۹۳.

^{۴۲۴} نجاشی، الرجال / ص ۴۳۸ / ش ۱۱۸۰: «هارون بن مسلم بن سعدان الكاتب السمرن رأى كان نزلها و أصله [من] الأنبار. يكنى أبا القاسم ثقة وجه».

^{۴۲۵} نجاشی، الرجال، ص ۱۰۳ / ش ۲۵۶: «أيوب بن الحر الجعفي مولى ثقة روى عن أبي عبد الله عليه السلام ذكره أصحابنا في الرجال يعرف بأخي أديم له أصل».

^{۴۲۶} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۴۳ / ش ۶۰: «أيوب بن الحر ثقة [مولى روى عن الصادق عليه السلام (ن.ب)]. له كتاب».

امر به خریدن و آزاد کردن بنده با اموال زکوی توسط مالک - که در مقام توهم خطر است - دال بر جواز این اقدام و امکان مصرف زکات توسط مالک قبل از اذن و اجازه از معصوم - علیه الصلاه و السلام - است.^{۴۲۷}

- «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَابِشِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى أَبَاهُ - مِنَ الزَّكَاةِ زَكَاةً مَالَهُ - قَالَ اشْتَرَى خَيْرَ رَقَبَةٍ لَأَبَّاسٍ بِذَلِكَ».^{۴۲۸}

ترجمه: برخی از شیعیان از امام صادق - علیه الصلاه و السلام - در مورد شخصی سوال کردند که از زکات اموالش پدرش را می خرد. ایشان فرمودند: «بهترین بنده را خریده است و اشکالی ندارد».

بحث سندی:

در جلالت حسن بن محبوب شکی نیست^{۴۲۹} و ابومحمد وابشی هر چند توثیق خاصی در مورد او به ما نرسیده است، اما حق این است که با توثیقات عامه - مانند نقل محمد بن ابی عمیر^{۴۳۰} از او^{۴۳۱} - و ثاقش ثابت می شود.

بحث دلالی:

تجویز خریدن عبد با اموال زکوی قبل از اذن و اجازه از معصوم - علیه الصلاه و السلام - دلیل بر این مطلب است که مالک ولایت بر زکات و اجازه مصرف مستقیم آن را دارد^{۴۳۲}.

^{۴۲۷} نقد استاد محترم راهنما: اولاً روایت مخصوص موردی است که خود امام - علیه الصلاه و السلام - دستور به خریدن داده است و شاید همین امر امام - علیه الصلاه و السلام -، اجازه امام - علیه الصلاه و السلام - است و لذا شامل خریدن ابتدایی و بدون اذن نمی شود. ثانیاً مخصوص زمان عدم بسط ید است و اطلاق ندارد. ثالثاً معلوم نیست ایوب بن حر از زکات مال خود این اقدام را انجام می دهد یا وکیل از ناحیه امام - علیه الصلاه و السلام - است و در این مورد خاص سوال برایش به وجود آمده است.
^{۴۲۸} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۵۱.

^{۴۲۹} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۱۲۲ / ش ۱۶۲: «الحسن بن محبوب السرد و یقال له الزراد یکنی أبا علی مولی بجلیله کوفی ثقة روی عن أبی الحسن الرضا علیه السلام و روی عن ستین رجلاً من أصحاب أبی عبد الله علیه السلام. و كان جلیل القدر یعد فی الأركان الأربعة فی عصره».

^{۴۳۰} نقل مشایخ ثلاث (صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر و احمد بن محمد بزندی) از شخصی دال بر وثاقت اوست. رک به محدث نوری، مستدرک الوسائل الشیعه / ج ۲۳ / ص ۱۲۰ و مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۳ (خاتمه) / ص ۴۸.

^{۴۳۱} الکافی / ج ۲ / ص ۲۰۲: «عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْوَابِشِيِّ قَالَ ...».

^{۴۳۲} نقد استاد محترم راهنما: روایت مخصوص زمان عدم بسط ید است و اطلاق ندارد و علاوه بر آن که شاید اذن عام از سوی امام - علیه الصلاه و السلام - وجود داشته است یا همین امر امام - علیه الصلاه و السلام -، اجازه امام - علیه الصلاه و السلام - در اقدام بر این مصرف بوده است.

برای بررسی دیگر روایات این دسته به باب چهل و سوم از ابواب مستحقین زکات در کتاب شریف وسائل الشیعه مراجعه شود.

۶) اخبار ادای دین از زکات

- «و [محمد بن یعقوب] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ عَلَى أَبِيهِ دَيْنٌ - وَ لِأَبِيهِ مَثُونَةٌ أَوْ يُعْطَى أَبَاهُ مِنْ زَكَاتِهِ يَقْضِي دَيْنَهُ - قَالَ نَعَمْ وَ مَنْ أَحَقُّ مِنْ أَبِيهِ»^{۴۳۳}.

ترجمه: از امام صادق - علیه الصلاه و السلام - در مورد شخصی پرسیدم که پدرش بدهکار است و پدرش در سختی است. آیا زکاتش را می تواند به پدرش بدهد تا بدهی اش را بپردازد؟ فرمودند: «بله و چه کسی مستحق تر از پدر».

بحث سندی:

احمد بن ادریس ابوعلی اشعری قمی از ثقات مشهور^{۴۳۴}، محمد بن عبدالجبار از راویان مورد وثوق^{۴۳۵} و فضل و مقام صفوان بن یحیی مشهورتر از آن است که نیازمند بیان باشد.^{۴۳۶}

در مورد «اسحاق بن عمار» این سوال وجود دارد که «اسحاق بن عمار الصیرفی» و «اسحاق بن عمار الساباطی» دو عنوان برای شخص واحدی هستند یا اتحادی بین آنها برقرار نیست و دو شخص می باشند^{۴۳۷}. البته این سوال رجالی در بحث تأییری ندارد؛ چرا که هر دو توثیق شده اند^{۴۳۸}.

بحث دلالی:

^{۴۳۳} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۵۰.

^{۴۳۴} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۶۴ / ش ۸۱: «أحمد بن إدريس أبو علي الأشعري القمي كان ثقة في أصحابنا فقيها كثير الحديث صحيحه».

^{۴۳۵} شیخ طوسی، الرجال / ص ۳۹۱: «۵۷۶۵ - ۱۷ - محمد بن عبد الجبار و هو ابن أبي الصهبان قمي ثقة». همچنین ص ۴۰۱: «۵۸۸۹ - ۵ - محمد بن أبي الصهبان قمي ثقة».

^{۴۳۶} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۲۴۱ / ش ۳۵۶: «صفوان بن يحيى مولى بجيلة يكنى أبا محمد يبيع السابري أوثق أهل زمانه عند أصحاب الحديث و أعبدهم». نجاشی، الرجال / ص ۱۹۷ / ش ۵۲۴: «صفوان بن يحيى أبو محمد البجلي يبيع السابري كوفي ثقة ثقة عين».

^{۴۳۷} استرآبادی، محمد، منهج المقال / ج ۲ / ص ۲۷۰. مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال (رحلی) / ج ۱ / ص ۱۱۷. حائری مازندرانی، محمد، منتهی المقال / ج ۲ / ص ۲۴. شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۱ / ص ۷۵۸.

^{۴۳۸} نجاشی، الرجال / ص ۷۱ / ش ۱۶۹: «إسحاق بن عمار بن حيان مولى بنى تغلب أبو يعقوب الصيرفي شيخ من أصحابنا ثقة». شیخ طوسی، الفهرست / ص ۳۹ / ش ۵۲: «إسحاق بن عمار الساباطی له أصل. و كان فطحيا إلا أنه ثقة و أصله معتمد عليه».

در این روایت جواز مصرف خاص زکات برای مالک بدون نیاز به اجازه گرفتن از کسی یا وکیل شدن از جانب کسی توسط امام - علیه الصلاه والسلام - تأیید شده است^{۴۳۹}.

- «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ رَجُلٌ حَلَّتْ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ - وَ مَاتَ أَبُوهُ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ - أَيْوَدِي زَكَاتَهُ فِي دَيْنِ أَبِيهِ وَ لِلأَبْنِ مَالٌ كَثِيرٌ - فَقَالَ إِنْ كَانَ أَبُوهُ أَوْرَثَهُ مَالًا - ثُمَّ ظَهَرَ عَلَيْهِ دَيْنٌ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ يَوْمئذٍ - فَيَقْضِيهِ عَنْهُ قِضَاهُ مِنْ جَمِيعِ الْمِيرَاثِ - وَ لَمْ يَقْضِهِ مِنْ زَكَاتِهِ - وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَوْرَثَهُ مَالًا - لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَحَقَّ بِزَكَاتِهِ مِنْ دَيْنِ أَبِيهِ - فَإِذَا أَدَاهَا فِي دَيْنِ أَبِيهِ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ أَجْزَأَتْ عَنْهُ»^{۴۴۰}.

ترجمه: مردی زکات بر او واجب شده و پدرش فوت کرده است در حالی که مدیون بوده است. آیا این پسر که مال زیادی دارد، می تواند با زکاتش دین پدرش را اداء کند؟ فرمودند: اگر پدرش مالی برای او به ارث گذاشته است و سپس مدیون بودن پدرش کشف شد، دین پدر را با میراثش می پردازد و زکات را در آن مصرف نمی کند. و اگر مالی برای او به ارث نگذاشته است، احدی از دین پدرش شایسته تر نسبت به زکات نیست. پس اگر زکات را در این شرایط در دین پدرش به مصرف برساند، معجزی است».

بحث سندی:

حماد بن عیسی از اصحاب اجماع^{۴۴۱} و حریز بن عبدالله سجستانی^{۴۴۲} دارای توثیق خاص است.

بحث دلالی:

وجه دلالت این روایت مانند روایت قبل است^{۴۴۳}.

^{۴۳۹} نقد استاد محترم راهنما: اولاً مخصوص زمان عدم بسط ید است و ثانیاً ممکن است قول امام - علیه الصلاه والسلام - (نعم) از باب اذن و حکم ولایی باشد نه حکم ابتدایی شرعی.

^{۴۴۰} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۵۰.

^{۴۴۱} کشی، اختیار معرفه الرجال / ص ۳۷۵: «۷۰۵ - أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح من هؤلاء و تصدیقهم لما یقولون و أقرؤا لهم بالفقه من دون أولئك الستة الذین عددناهم و سمیناهم ستة نفر: جمیل بن دراج و عبد الله بن مسکان و عبد الله بن بکیر و حماد بن عیسی و حماد بن عثمان و أبان بن عثمان».

^{۴۴۲} شیخ طوسی، الفهرست / ص ۱۶۲ / ش ۲۴۹: «حریز بن عبد الله السجستانی ثقة».

^{۴۴۳} نقد استاد محترم راهنما: اشکالات دلالی مطرح شده ضمن روایات قبل، به دلالت این روایت نیز وارد است.

سایر اخبار

اخبار دیگری نیز بر ولایت مالک بر زکات دلالت دارند و می توان ادعا کرد بسیاری از روایات کتاب زکات اشاره به ولایت مالک بر تقسیم زکات و جواز صرف آن در مصارفش توسط مالک دارد. مراجعه به ابواب دوم، سوم، پنجم، ششم، هفتم، سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم، بیست و سوم، بیست و چهارم، بیست و پنجم، بیست و هفتم، بیست و هشتم، سی و نهم، چهل و یکم، چهل و دوم، چهل و ششم و پنجاهم از ابواب مستحقین زکات و ابواب نهم، چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم از ابواب زکات فطره در کتاب شریف وسائل الشیعه، در این راستا مفید است.

جمع بندی

اخبار بر ولایت مالک بر زکات و جواز تقسیم آن توسط مالک دلالت دارند. این اخبار به روشنی چنین افاده می کنند که سیره رایج بین شیعیان، تقسیم زکات توسط مالکین بوده است.^{۴۴۴} ^{۴۴۵}

جمع بین ادله

از مباحث قبل ثابت شد که برخی ادله نافی ولایت مالک بر زکات و برخی ادله مثبت ولایت مالک بر زکات هستند. از این روی علماء در مقام جمع بین این دو دسته از ادله بر آمده اند و جمع هایی را برای حل تعارض آنها بیان کرده اند که به آنها اشاره می شود و در نهایت راه جمع صحیح انتخاب خواهد شد.

در جمع بندی ادله نافی ولایت مالک بر زکات بیان شد که دلالت آیه وجوب زکات (خذ من اموالهم صدقه)^{۴۴۶}، روایت حسن بن راشد (سألته عن الفطره لمن هی قال للامام)^{۴۴۷} و روایت موسی بن بکر (کان علی الامام قضاؤه)^{۴۴۸} قابل قبول است و مرسله حماد و علی بن ابراهیم می توانند موید باشند. در یافتن جمع عرفی صحیح مفاد این ادله باید مدنظر باشند.

^{۴۴۴} نجفی، صاحب جواهر، جواهرالکلام / ج ۱۵ / ص ۴۱۶.

^{۴۴۵} نقد استاد محترم راهنما: بیان شد که دلالت اخبار مورد قبول نیست.

^{۴۴۶} سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۱۰۳.

^{۴۴۷} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۴۶.

^{۴۴۸} الکافی / ج ۵ / ص ۹۳.

۱/ حمل ادله نافی بر استحباب ارسال زکات برای امام

ممکن است ادعا شود ادله نافی، ظاهر در وجوب ارسال زکات برای امام هستند که در جمع بر استحباب حمل می شود^{۴۴۹}. آیه وجوب زکات (خذ من اموالهم صدقه)، مشتمل بر امر است که ظاهر در وجوب اخذ زکات توسط نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است و - طبق تقریب مطرح شده - بر نفی ولایت مالک دلالت دارد. ادله مثبت ولایت امام، نص بر عدم وجوب ارسال زکات برای امام هستند. جمع عرفی بین آنها حمل امر در آیه شریفه بر استحباب است.

نتیجه این جمع وجود ولایت برای مالک و استحباب ارسال زکات برای امام و عدم اعمال این ولایت است.

نقد:

با توجه به بحث های دلالتی ذکر شده ذیل روایت حسن بن راشد و روایت موسی بن بکر، روشن است که جمع ذکر شده با مدلول این دو روایت سازگاری ندارد. تعبیر «زکات فطره برای امام است»^{۴۵۰} در روایت حسن بن راشد یا تعبیر «قضاء دین بر عهده امام است»^{۴۵۱} در روایت موسی بن بکر با وجه حمل ذکر شده سازگاری ندارد.

۲/ حمل ادله نافی بر فرض مطالبه امام

ممکن است ادعا شود ادله نافی ولایت مالک، مخصوص فرض مطالبه زکات توسط امام می باشد و ادله مثبت ولایت، شرایط عادی و فرض عدم مطالبه امام را مدنظر دارند. نتیجه این بیان ولایت مالک بر زکات در فرض عدم مطالبه امام است. اما اگر امام زکات را از مالک مطالبه کرد، او دیگر ولایتی بر زکات ندارد^{۴۵۲}.

نقد:

این جمع نیز قرینه ای نداشته و ادله قابل حمل بر آن نیستند. بیان شد که ظاهر آیه شریفه «خذ من اموالهم...» وجوب اخذ و وجوب مطالبه زکات توسط نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - است^{۴۵۳}. این معنا و مفاد روایت حسن بن

^{۴۴۹} مرحوم صاحب حدائق این وجه جمع را بین آیه و روایات ادعا کرده است. بحرانی، آل عصفور، الحدائق الناضره / ج ۱۲ / ص ۲۲۲:

«فتحمل الآیه علی الاستحباب جمعا بینها و بین الأخبار المتقدمه».

^{۴۵۰} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۴۶.

^{۴۵۱} الکافی / ج ۵ / ص ۹۳.

^{۴۵۲} در فرع دوم از بخش چهارم این تحقیق مسئله مطالبه زکات توسط حاکم شرع مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته است. ر.ک. به صفحه ۱۲۹.

راشد^{۴۵۴} و موسی بن بکر^{۴۵۵} نیز نفی ولایت مالک در تمام شرایط است و چنین تاویلی جمع مناسبی نزد عرف تلقی نمی شود.

۳ / حمل ادله نافی بر فرض بسط ید امام

برخی از علماء در مقام جمع بین دو دسته ادله، ادله نافی را بر زمان بسط ید امام - علیه الصلاه و السلام - و ادله مثبت را بر زمان عدم بسط ید امام - علیه الصلاه و السلام - حمل و به این طریق تعارض بین دو دسته را حل کرده اند.

شاید مرحوم صاحب حدائق اولین کسی باشد که در مقام جمع ادله، این تفصیل را مطرح کرده است. ایشان می نویسد:

« شاید وجه جمع بین اخبار، اختصاص اخبار دال بر وجوب طلب زکات توسط امام و وجوب دفع زکات به امام به زمان قدرت داشتن امام - علیه الصلاه و السلام - و در اختیار داشتن حکومت باشد، مثل زمان نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و زمان خلافت امیرالمؤمنین - علیه الصلاه و السلام - و اختصاص اخبار دال بر جواز تصدی مالک برای زکات به زمان عدم قدرت و عدم زمامداری ایشان باشد. پس برای شیعه صرف زکات را اجازه داده اند^{۴۵۶} و حمل زکات و نقل آن را بر شیعیان - به خاطر تقیه و دفع قبح و شهرت - واجب نکردند^{۴۵۷، ۴۵۸}»

بر اساس این راه حل، در زمان حاکمیت امام - علیه الصلاه و السلام - و زمامداری ایشان، ولایت بر زکات تنها برای امام - علیه الصلاه و السلام - ثابت است. اما در زمان عدم حاکمیت امام - علیه الصلاه و السلام - مالک دارای ولایت بر زکات است و

^{۴۵۳} نقد استاد محترم راهنما: ظاهر آیه شریفه منافات با وجه جمع ذکر شده ندارد؛ چرا که می توان گفت اگر وجوب اخذ ساقط شد - مانند فرض عدم بسط ید یا غیبت یا دور بودن محل امام - علیه الصلاه و السلام - از مالک، آیه دلالتی بر نفی ولایت مالک نخواهد داشت. پس اگر وجوب اخذ وجود داشت و امام - علیه الصلاه و السلام - مطالبه کرد، مالک ولایتی ندارد و الا دارای ولایت است.

^{۴۵۴} سألته عن القطره لمن هی قال للامام.

^{۴۵۵} کان علی الامام قضاؤه.

^{۴۵۶} تعبیر «فرخصوا للشیعه فی صرفها» (پس برای شیعه صرف زکات را اجازه داده اند)، این معنا را افاده می کند که ولایت مالک بر زکات - در زمان عدم زمامداری حکومت - تبعی و به اذن امام - علیه الصلاه و السلام - است و نه اصالی و بر اساس حکم شرعی. در مورد این مطلب در وجه جمع بعدی به تفصیل سخن گفته خواهد شد.

^{۴۵۷} الحدائق الناضره / ج ۱۲ / ص ۲۲۳: «و لعل وجه التوفیق بینها هو تخصیص ما دل من الأخبار علی وجوب طلب الإمام لذلك و وجوب الدفع إليه بزمان بسط یده علیه السلام و قیامه بالأمر کزمانه صلی الله علیه و آله و زمان خلافة أمير المؤمنین علیه السلام و ما دل علی جواز تولى المالك لذلك بزمانهم (علیهم السلام) لقصر یدهم عن القيام بأمر الولاية و ما یترتب علیها فرخصوا للشیعه فی صرفها و لم یوجبوا علیهم حملها و نقلها لهم لمقام التقیه و دفع الشناعه و الشهرة».

^{۴۵۸} همچنین ر.ک به نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام ج ۱۵ / ص ۴۱۹ و مومن، محمد، الولاية الهیه الاسلامیه / ج ۲ / ص ۲۳۱ و سبحانی، جعفر، الزکاه فی الشریعه الغراء / ج ۲ / ص ۳۴۱.

می تواند مستقیماً آن را به مصرف مستحقین برساند. خصوصیت مهم این بیان، حکم شرعی اولی بر ولایت اصالی مالک در زمان عدم حاکمیت امام - علیه الصلاه و السلام - است.^{۴۵۹}

برای اثبات این وجه جمع گفته شده است، زکات از واجبات مالی است که برای مصالح عمومی و ایجاد عدالت اجتماعی جعل شده است و طبیعت تشریح آن چنین اقتضاء دارد که در اختیار حاکمیت قرار گیرد و مناسب با ارتکاز عرفی این است که ولایت آن در دست حاکم عادل باشد.^{۴۶۰}

سیره وجود مقدس نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و امیرالمومنین - علیه الصلاه و السلام - و مسلمانان در زمان حاکمیت ایشان نیز چنین بوده است که حکومت عدل زکات را جمع آوری می کرده است و مالک خودش نسبت به تقسیم زکات اقدام نمی کرده است.^{۴۶۱} روایاتی که مستفاد آنها ولایت مالک بر صرف زکات است، مربوط به زمان حاکمیت حکام جور است که در این شرایط جمع آوری زکات و ارسال آن برای معصومین - علیهم الصلاه و السلام - ممکن یا به صلاح نبوده است و جعل ولایت برای مالک مخصوص این شرایط است. روایات مثبت ولایت مالک بر زکات مربوط به این دوران است که زمامداری حکومت در اختیار معصومین - علیهم الصلاه و السلام - نبوده است.^{۴۶۲ ۴۶۳}

^{۴۵۹} اگر مراد از ولایت مالک در زمان عدم بسط ید، ولایت تبعی و به اذن امام - علیه الصلاه و السلام - باشد، به وجه جمع بعدی رجوع خواهد کرد.

^{۴۶۰} هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۲۰: «... و هذا هو المناسب و المرتکز عقلائیا ایضا فی باب الضرائب المالیه المجمعوله للمصالح العامه و ارساء العداله الاجتماعیه...». سبحانی، جعفر، الزکاه فی الشریعه الغراء / ج ۲ / ص ۳۴۱: «ان الطابع السائد علی الزکاه، طابع جماعی و لیس کالدیون و الکفارات ممّا یقوم به المکلف بنفسه، بل یعدّ متبعا مالیا للحکومه الإسلامیه، فلو کان هناك حکومه اسلامیة برأسها الإمام أو من نصبه علی نحو الخصوص أو العموم، فطبیعه التشریح تقتضی إرسالها إلی الحاکم لیتولّى تقسیمها و إن لم یطلبها، إلّا إذا أظهر عدم الحاجه». (نقد: «زکات منبع مالی برای حکومت اسلامی است» از ادله قابل استفاده نیست. اگر این گزاره اثبات شود، روشن است که زکات باید در اختیار حاکمیت اسلامی قرار گیرد و مالک ولایتی بر آن ندارد).

^{۴۶۱} وجود این سیره در زکات مال قابل ادعا است، اما در زکات فطره دلیل محکمی ندارد.

^{۴۶۲} نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۱۹: «و مما یؤید ذلك أنه بعد موت رسول الله (صلى الله عليه و آله) لما اغتصب الناس منصب السلطنه جروا علی آثارها، و أرسلوا عمالهم علی جبايتها، و حاربوا من منعها، و استحلوا دماءهم و سموهم أهل الردة، و فی دعائم الإسلام «و إن أحدا لم یکن یفرق زکاته بنفسه کالیوم» بل عن أكثر فقهاء العامه إیجاب الدفع إلی الأمراء و إن علم عدم صرفها فی محالها، و روى ذلك عن سعد بن مالک و أبی سعید الخدری و عبد الله ابن عمر و أبی هریره و عائشه و الحسن البصری و عامر الشعبي و إبراهيم النخعی و سعید ابن جبیر و الأوزاعی و الشافعی و أبی ثور و غیرهم حتی حکى عن بعضهم أنه سئل عن الزکاه فقال: ادفعوها إلی الأمراء و لو أکلوا بها لحوم الحیات، و عن آخر أنه سئل كذلك فأجاب بالدفع إلی الأمراء، فقيل له: إنهم یشترون بها العقد و الدرر و ینفقونها فقال: ما أنتم و ذلك، أمرتم بدفعها إلیهم و أمروا بصرفها فی وجوهها، فعلیکم ما حملتم و علیهم ما حملوا، و عن ابن عمر أنه قال: أربعه إلی السلطان: الزکاه و الجمعه و الفیء و الحدود، و أنه قيل: إن السلطان یستأثر بالزکاه فقال: ما أنتم و ذلك، أ رأیتم لو أخذتم لصوفا فقطعتم بعضا و ترکتم بعضا أ کنتم مصیبین؟ قالوا: لا، قال: فلو رفعتم إلی السلطان فقطع بعضهم و ترک بعضهم أ کان

اخباری را نیز می توان به عنوان تایید این وجه جمع ذکر کرد:

- روایت صحیح زراره و محمد بن مسلم:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّهُمَا قَالَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع - أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ - وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبِهِمْ - وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ - وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ - أ كُلُّ هَؤُلَاءِ يُعْطَى وَ إِنْ كَانَ لَا يَعْرِفُ - فَقَالَ إِنَّ الْأَمَامَ يُعْطَى هَؤُلَاءِ جَمِيعًا - لِأَنَّهُمْ يُقْرُونَ لَهُ بِالطَّاعَةِ - قَالَ زُرَّارَةُ قُلْتُ فَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَ - فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ لَوْ كَانَ يُعْطَى مَنْ يَعْرِفُ - دُونَ مَنْ لَا يَعْرِفُ - لَمْ يَوْجَدْ لَهَا مَوْضِعٌ - وَ إِنَّمَا يُعْطَى مَنْ لَا يَعْرِفُ لِيَرْعَبَ فِي الدِّينِ فَيُثَبَّتَ عَلَيْهِ - فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا تُعْطَى أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ إِلَّا مَنْ يَعْرِفُ - فَمَنْ وَجَدْتَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُسْلِمِينَ عَارِفًا - فَأَعْطِهِ دُونَ النَّاسِ ...».

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيْزٍ مِثْلَهُ ٤٦٤ ٤٦٥.

ترجمه: زراره و محمد بن مسلم از امام صادق - علیه الصلاة والسلام - در مورد آیه مصارف زکات پرسیدند (زکات برای فقراء و مساکین و ...) که آیا زکات به تمام این افراد داده می شود ولو شیعه نباشند و آگاه به امر امامت نباشند؟ امام - علیه الصلاة والسلام - جواب دادند: امام به همه از زکات می دهد؛ چرا که به فرمانبرداری از او اقرار می کنند. زراره می گوید: گفتیم «ولو شیعه نباشند!». امام - علیه الصلاة والسلام - فرمودند: ای زراره! اگر فقط به شیعیان بدهد و به غیر شیعیان زکات را نپردازد، موضعی برای زکات نخواهد بود. زکات به غیر شیعیان می دهد

علیکم من ذلك شیء؟ قالوا: لا، قال: ولم؟ قالوا: لأننا قد فعلنا ما كان علينا أن نفعله من رفعهم إلى السلطان، و ما فعله فعلیه، قال: صدقتم و هكذا تجرى الأمور، إلى غير ذلك مما حكى عنهم في دعائم الإسلام التي صرح فيها بأن طريقة النبي (صلى الله عليه و آله) و من قام مقامه كان على نقل الصدقات و جمعها من أيدي أهلها، و أنه لا إذن لأحد منهم في تفرقتها و توزيعها و لعله كذلك في زمن السلطنة الربانية لا في زمن الغيبة و التقية التي قد أمرنا فيها بإخفاء الأحكام الشرعية الخفية، فضلا عن نقل المال و جمعه المؤدى إلى استئصال الشيعة». سبحانی، جعفر، الزكاة في الشريعة الغراء / ج ٢ / ص ٣٤١: «٢. ان سيرة المسلمين في عهد الرسول و الخلفاء، هو بعثها إلى الرسول و من قام مقامه تبعاً للسيرة في عهد الرسول، و لما دب الفساد في الخلافة الإسلامية و أخذ من ليس أهلاً بزمام الحكم توقف فقهاء السنة من الإرسال و الإيعاز على وجه كما عرفت، و لو كانت سيرة المتأخرين كسيرة الرسول و الوصى لما توقفوا في وجوب البعث. ٣. لما أقصى أئمة أهل البيت عليه السلام عن منصبة الخلافة، و أخذ ينقض و يبرم في الأمور المالية أناس يخضمون مال الله خضم الإبل نبتة الربيع، أمروا شيعتهم بتفريق زكواتهم بين شيعتهم و إلا لكان الحرمان حليفاً لفقراء الشيعة، و إلى هذه الصورة تحمل ما عرفت من النصوص المتضاربة على جواز إيصاله الزكاة إلى مستحقيها».

٤٦٣ استاد محترم راهنما: بیان شد که اخبار ولایت مالک بر زکات ظهوری بیش از این نداشتند.

٤٦٤ الکافی / ج ٣ / ص ٤٩٦.

٤٦٥ وسائل الشيعة / ج ٩ / ص ٢٠٩.

تا راغب به دین شوند و بر آن ثابت قدم بمانند. اما امروز تو و اصحابت زکات را فقط به شیعیان پردازید. پس هر کس از این مسلمانان آگاه به امر امامت بود، پس زکات را به او بدهد نه به مردمی که چنین نیستند.

بحث سندی:

طریق مرحوم صدوق به حریر بن عبدالله: «و ما كان فيه عن زرارة بن أعين فقد روئته عن أبي -رضي الله عنه- عن عبد الله ابن جعفر الحميري، عن محمد بن عيسى بن عبيد؛ والحسن بن ظريف؛ و علي بن إسماعيل بن عيسى كلهم عن حماد بن عيسى، عن حرير بن عبد الله، عن زرارة بن أعين. و كذلك ما كان فيه عن حرير بن عبد الله فقد روئته بهذا الإسناد».^{۴۶۶}

روایت صحیح است و تمام سلسله سند ثقة هستند.

بحث دلالی:

صدر روایت ناظر به فرضی است که زمامداری حکومت در اختیار امام معصوم - علیه الصلاه و السلام - است. تعبیر «یقرّون له بالطاعة» این معنا را افاده می کند. ذیل روایت که می فرماید «فاما اليوم...» ناظر به فرضی است که ائمه - علیهم الصلاه و السلام - دارای بسط ید نیستند و حکومت در اختیار سلاطین جور است. در این هنگام است که مالک ولایت بر زکات دارد.^{۴۶۷}

نقد این کلام در ادامه مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

- روایت جابر^{۴۶۸}:

^{۴۶۶} من لایحضره الفقیه / ج ۴ / ص ۴۲۵.

^{۴۶۷} مومن، محمد، الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية / ج ۲ / ص ۲۳۱: «بيان الدلالة: أن جوابه الأوّل في صدر الحديث: «إنّ الإمام يعطى هؤلاء جميعاً لأنهم يقرّون له بالطاعة» حاصله أنّ الإمام إذا تصدّى خارجاً لولاية أمر الأئمة فالزكاة بيده و يعطيهما من كان من العامّة و ممّن لا يعرف أمر الإمامة على ما هو عليه لأنّ الناس حينئذ كلّهم داخلون في زمرة الأئمة يقرّون له بالطاعة، و هذا هو مطلوبنا الآن من أنّ أمر الزكاة إلى الإمام عليه السلام. ثمّ إنّ قوله عليه السلام في أواخر الفقرات: «فأما اليوم فلا تعطها أنت و أصحابك إلّا من يعرف» مفاده أنّ هذا اليوم الذي ليس الأمر خارجاً بيد الأئمة الهداة بل بيد السلاطين الجائرين العصاة فأنتم شيعه آل محمد مكلفون بأن تصرفوا بأنفسكم زكاة أموالكم في مصارفها فلا تعطوها إلّا من كان يعرف حقّ الأئمة عليهم السلام من شيعتهم. و هذه الصحيحة بنفسها قرينة جلية لتوضيح الحكم الإلهي في زكاة الأموال و أنّه إذا كان أمر إدارة امور أمة الإسلام بيد أئمة الحقّ الهداة فالواجب إعطاء الزكاة إليهم، و إذا كان الأمر بيد العصاة الجائرين فالشيعه أنفسهم يتصدّون لصرف زكاة مالهم في مصرفها، و هي قرينة على حمل إطلاق سائر روايات تجوز أداء المكلفين بأنفسهم لزكاة مالهم، بل و لو لم تكن بيدنا هذه الصحيحة و أمثالها لكان مقتضى الجمع العرفي بين هذه الأدلة الكثيرة الواضحة الدلالة على أنّ أمر الزكاة بيد النبي أو الأئمة عليهم السلام و بين إطلاق سائر أخبار تجوز الأداء لهذا التفصيل».

^{۴۶۸} بحرانی، آل عصفور، الحدائق الناضرة / ج ۱۲ / ص ۲۲۳ و نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۱۷.

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعَلَلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: أَقْبَلَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَ وَ أَنَا حَاضِرٌ - فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَفْبِضَ مِنِّي هَذِهِ الْخَمْسَمِائَةُ دَرَاهِمَ - فَضَعَهَا فِي مَوَاضِعِهَا فَإِنَّهَا زَكَاةُ مَالِي - فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بَلْ خُذْهَا أَنْتَ فَضَعَهَا فِي جِيرَانِكَ - وَ الْإِيْتَامِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ فِي إِخْوَانِكَ مِنْ الْمُسْلِمِينَ - إِنَّمَا يَكُونُ هَذَا إِذَا قَامَ قَائِمُنَا - فَإِنَّهُ يَقْسِمُ بِالسَّوِيَةِ - وَ يَعْدِلُ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَ الْفَاجِرِ الْحَدِيثِ»^{۴۶۹}.

ترجمه: خدمت امام باقر - علیه الصلاة والسلام - بودم که مردی وارد شد و گفت: خداوند شما را رحمت کند، این پانصد درهم را از من بگیرد و در مصارفش قرار بده. اینها زکات مال من هستند. امام باقر - علیه الصلاة والسلام - فرمودند: بلکه خودت آن را بگیر و در همسایه هایت و ایتام و مساکین و در برادران مسلمانان خرج کن. این^{۴۷۰} برای وقتی است که قائم ما [-عجل الله تعالی فرجه الشریف -] قیام می کند. او به تساوی تقسیم می کند و در مورد خلق رحمان - خوب و بدنشان - به عدل رفتار می کند.

بحث سندی:

در ضمن بحث از اخبار دال بر نفی ولایت مالک از سند این روایت سخن گفته شود و بیان شد حداقل ضعف آن ناشی از مجهول بودن سفیان بن عبد المومن انصاری است. بنابراین تنها نقش موید را می تواند ایفاء کند.

بحث دلالی:

امام - علیه الصلاة والسلام - بین زمان خودشان و زمان ظهور حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - تفصیل قائل می شوند و بیان می کنند که در زمان حاضر، ارسال زکات برای ائمه - علیهم الصلاة والسلام - لازم نیست و خود مالک می تواند زکات را به مصرف برساند. اما در زمان ظهور حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف -، مالکین ولایت ندارند و باید زکات برای ایشان ارسال گردد.

تفاوت آن زمان و زمان ظهور حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بسط ید و زمامداری حکومت توسط معصوم - علیه الصلاة والسلام - است. بنابراین مالک در زمان زمامداری معصوم - علیه الصلاة والسلام - ولایت بر زکات ندارد، اما در غیر آن دارای ولایت است.

^{۴۶۹} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۸۲.

^{۴۷۰} مراد از مشارالیه «دفع زکات به امام» یا «تقسیم بین همه مصارف» است. تمسک به این روایت بر این اساس است که «دفع زکات به امام» مشارالیه باشد. روایت ظاهر در همین احتمال است.

نقد

روایت «حسن بن راشد» که نافی ولایت مالک بر زکات است، قابل حمل بر فرض حاکمیت امام - علیه الصلاه و السلام - نیست. در روایت «حسن بن راشد» از «امام جواد» - علیه الصلاه و السلام - یا «امام هادی» - علیه الصلاه و السلام - نقل شده است که «زکات فطره برای امام است» و روشن است که ایشان زمامدار حکومت نبوده اند و در این فرض بیان می کنند که زکات برای امام است. مراد از امام نیز قطعاً حاکمان جور آن زمان نیست، بلکه مراد خودشان می باشند که امام عدل بودند. پس مفاد روایت این است که در زمان حاکمیت جور، ولایت بر زکات برای امام است^{۴۷۱}.

روایت موسی بن بکر و مرسله حماد و مرسله علی بن ابراهیم نیز این وجه جمع را انکار می کنند. این اخبار در زمان عدم بسط ید امام صادر شده اند و ولایت را منحصر در امام معرفی می کنند.

اما این که گفته شده است زکات از واجبات مالی است که برای مصالح عمومی و ایجاد عدالت اجتماعی جعل شده است و طبیعت تشریح آن چنین اقتضاء دارد که در اختیار حاکمیت قرار گیرد و مناسب با ارتکاز عرفی این است که ولایت آن در دست حاکم عادل باشد، استحسان است و به عنوان دلیل فقهی قابل اتکاء نیست. ضمن این که این بیان با وجه جمع بعدی (ولایت اصالی و تبعی) نیز سازگار است.

وجود سیره نیز اعم از این راه حل است و با وجه جمع بعدی نیز سازگار است. سیره ولایت اصالی را ثابت نمی کند و با ولایت تبعی نیز همخوانی دارد.

در صحیح زراره و محمد بن مسلم نیز تعبیر «فاما الیوم» تفسیرهای مختلفی را می پذیرد. امروز که قدرت حاکمیتی در اختیار اهل بیت - علیهم الصلاه و السلام - نیست یا امروز که بر اساس شرایط و مصالح ائمه - علیهم الصلاه و السلام - اذن در تصرف زکات را به شما داده اند؟ تفسیر اول با این وجه جمع و تفسیر دوم با وجه جمع بعدی سازگار است و لذا مفاد این روایت نیز شاهی برای این وجه جمع نمی تواند باشد.

روایت جابر نیز - علاوه بر ضعف سند - با وجه جمع بعدی نیز همخوانی دارد، بلکه با آن تناسب بیشتری دارد که در ادامه بیان خواهد شد.

همچنین باید گفت این وجه جمع با مفاد دو روایت سازگاری ندارد:

۱. مکاتبه علی بن سوید:

«و [محمد بن یعقوب] عَنْهُمْ [عدة من اصحابنا] عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزْرِيعٍ

^{۴۷۱} نقد استاد محترم راهنما: صادر شدن روایات در زمان عدم بسط ید دلیل برای مدعا نیست، بلکه مهم مفاد روایت است و ممکن است

این روایات در مقام بیان اصل حکم در شریعت اسلامی باشد نه حکم زمان خود امام - علیه الصلاه و السلام -.

عَنْ عَمِّهِ حَمَزَةَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ وَعَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ^{۴۷۲} عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَ كِتَابًا وَهُوَ فِي الْحَبْسِ يَسْأَلُهُ عَنْ حَالِهِ وَعَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ فَأَجَابَهُ بِجَوَابٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ وَ سَأَلْتَ عَنِ الزَّكَاةِ فِيهِمْ - فَمَا كَانَ مِنَ الزَّكَاةِ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ - لِأَنَّا قَدْ أَحَلَّلْنَا ذَلِكَ لَكُمْ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ وَ أَيْنَ كَانَ^{۴۷۳}.

ترجمه: علی بن سؤید به امام موسی - علیه الصلاه و السلام - نامه نوشتند در حالی که ایشان در حبس بودند. در این نامه از حال ایشان و مسائل بسیاری سوال کردند و امام - علیه الصلاه و السلام - به آنها جواب دادند و در آن نامه حضرت فرموده اند «و از زکات در آنها سوال پرسیدی، پس آنچه از زکات است، شما به آن شایسته تر هستید، زیرا ما آن را برای شما حلال کردیم - هر کس که از شما باشد و هر جا که باشد -».

بحث سندی:

مرحوم کلینی این روایت را از سه طریق نقل کرده است:

۱. عده ای از اصحاب از سهل بن زیاد از اسماعیل بن مهران از محمد بن منصور از علی بن سؤید. وثاقت سهل بن زیاد مورد اختلاف است^{۴۷۴} و محمد بن منصور - به قرینه نقل همین روایت در کافی، ج ۲، ص ۴۰۶ و همچنین ج ۷، ص ۳۸۱ - محمد بن منصور بن نصر خزاعی است که توثیق نشده است^{۴۷۵} و توثیق عام قابل اعتنایی نیز برای او یافت نشد^{۴۷۶}. پس این سند حجیت ندارد.
۲. محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن اسماعیل بن بزیع از عمویش حمزه بن بزیع از علی بن سؤید. حمزه بن بزیع توسط مرحوم علامه توثیق شده است^{۴۷۷}، اما - همانطور که بیان شده است^{۴۷۸} - این توثیق ناشی از برداشت اشتباه ایشان از کلام نجاشی در ترجمه محمد بن اسماعیل بن بزیع بوده است^{۴۷۹} و لذا این شخص توثیق

^{۴۷۲} الکافی، طبع دارالحدیث / ج ۱۵ / ص ۲۲۹ در مورد نسخه های کافی آمده است: «هكذا في «بن». وفي «د، ع، ل، م، ن، بح، بف، جت، جد» والمطبوع والبحار: «الحسن بن محمد». والمتكرر في أسناد الكافي رواية الحسين بن محمد شيخ الكليني قدس سره عن محمد بن أحمد النهدي بعنوانه المختلف؛ من حمدان القلانسي و محمد بن أحمد النهدي». (در کافی / ج ۷ / ص ۳۸۱ قسمت دیگری از همین روایت نقل شده است و در آنجا نام «حسین بن محمد» در سند آمده است).

^{۴۷۳} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۲۱.

^{۴۷۴} ر.ک به مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۲ / قسم اول / ص ۷۵ و شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۵ / ص ۳۵۸ و خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۸ / ص ۳۳۷.

^{۴۷۵} ر.ک به مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۳ / ص ۱۹۲ و شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۹ / ص ۶۰۷ و خوبی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث / ج ۱۷ / ص ۲۷۶.

^{۴۷۶} وقوع در اسناد کافی یا نقل ثقه از توثیقات عام قابل ذکر برای ایشان می باشد.

^{۴۷۷} علامه حلی، الخلاصه / ص ۵۴: «حمزة بن بزيع من صالحی هذه الطائفة و ثقاتهم كثير العلم».

خاص ندارد. مرحوم کشی روایتی را نقل کرده است که مفادش ترحم امام رضا - علیه الصلاه و السلام - برای این شخص است^{۴۸۰}، لکن سند این روایت فاقد حجیت است^{۴۸۱} و در نتیجه این ترحم نیز ثابت نیست، اضافه بر این که دلالت ترحم بر وثاقت شخص مشکوک است. بنابراین این سند نیز حجیت ندارد.

۳. حسین بن محمد از محمد بن احمد نهدی از اسماعیل بن مهران از محمد بن منصور از علی بن سواد.

اشکال این سند نیز مربوط به محمد بن منصور الخزاعی است که در طریق اول بیان شد.

نتیجه آن که هیچ یک از اسناد ذکر شده دارای اعتبار نیستند، مگر ادعا شود روایت از دو شخص - محمد بن منصور و حمزه بن بزیع - نقل شده است که تضعیف نشده اند و روایت را بدون اختلاف و تفاوتی نقل کرده اند و احتمال تبانی آنها در نقل، عقلایی نیست و در نتیجه اطمینان به مضمون روایت حاصل می شود. با این بیان نمی توان مفاد روایت را نادیده گرفت.

بحث دلالتی:

عبارت «لَأَنَّا قَدْ أَحَلَّلْنَا ذَلِكَ لَكُمْ» (زیرا ما آن را برای شما حلال کردیم) با ولایت اصالی مالک بر زکات بر اساس حکم شرعی در زمان عدم بسط ید معصومین - علیهم الصلاه و السلام - سازگاری ندارد. این عبارت چنین دلالت دارد که در زمان عدم بسط ید نیز ولایت اصالی منحصر در وجود مقدس معصوم - علیه الصلاه و السلام - است؛ هر چند بر اساس شرایط و مصالح ایشان - علیهم الصلاه و السلام - هستند که ولایت را واگذار کرده و این حق را به دیگران واگذار می کنند^{۴۸۲}.

نتیجه آن که در انحصار ولایت اصالی زکات برای معصومین - علیهم الصلاه و السلام - تفاوتی بین زمان بسط ید و زمان عدم بسط ید وجود ندارد. این معنا با وجه جمع ذکر شده سازگاری ندارد.

^{۴۷۸} مرحوم علامه توثیقات و تضعیفات را از مرحوم شیخ و نجاشی اخذ کرده است و در ذیل عنوان حمزه بن بزیع، همان عبارتی را نقل کرده است که مرحوم نجاشی برای عنوان محمد بن اسماعیل بن بزیع آورده است (الخلاصه / ص ۵۴: «من صالحی هذه الطائفة و ثقاتهم كثير العلم»). ر.ک به مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۱ / ص ۳۷۲ و شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۴ / ص ۲۳ و خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحديث / ج ۷ / ص ۲۷۹.

^{۴۷۹} نجاشی، الرجال / ص ۳۳۰ / رقم ۸۹۳: «محمد بن إسماعیل بن بزیع أبو جعفر مولى المنصور أبی جعفر و ولد بزیع بیت منهم حمزة بن بزیع. كان من صالحی هذه الطائفة و ثقاتهم كثير العمل (العلم ن.ب)...».

^{۴۸۰} کشی، اختیار معرفة الرجال / ج ۱ / ۶۱۵: «روى أصحابنا عن الفضل بن كثير عن علی بن عبد الغفار المكفوف عن الحسن بن الحسين بن صالح الخثعمی قال ذكر بين یدی أبی الحسن الرضا (ع) حمزة بن بزیع فترحم علیه فقيل له إنه كان يقول بموسى و يقف علیه فترحم علیه ساعة ثم قال: من جحد حقى كمن جحد حق آبائى».

^{۴۸۱} وثاقت فضل بن كثير و علی بن عبد الغفار و حسن بن حسین بن صالح ثابت نشده است.

^{۴۸۲} هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۱۸.

نقد :

مرجع ضمیر در عبارت «سَأَلْتَ عَنِ الزَّكَاةِ فِيهِمْ»، - با توجه به متن روایت^{۴۸۳} - مخالفین و عامه هستند و ظاهراً مراد «سَأَلْتَ عَنِ وَضْعِ الزَّكَاةِ فِيهِمْ» یعنی «از پرداخت زکات به عامه سوال کردی» است. امام - علیه الصلاه و السلام - در جواب می فرماید «پرداخت زکات را به شیعیان حلال کرده اند». بنابراین مفاد روایت ارتباطی با مسئله مورد بحث ندارد.

اضافه بر این که عبارت «قد احللنا ...» ممکن است حکم حکومتی باشد - و نه حکم اولی -.

۲. روایت ایوب بن نوح :

«و [محمد بن یعقوب] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَ أَنْ قَوْمًا يَسْأَلُونِي - عَنِ الْفِطْرَةِ - وَ يَسْأَلُونِي أَنْ يَحْمِلُوا قِيمَتَهَا إِلَيْكَ - - فَأَرَايَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فِي ذَلِكَ - فَكَتَبَ عَ الْفِطْرَةَ قَدْ كَثُرَ السُّؤَالُ عَنْهَا - وَ أَنَا أَكْرَهُ كُلَّ مَا أَدَى إِلَى الشُّهْرَةِ - فَأَقْطَعُوا ذِكْرَ ذَلِكَ وَ أَقْبِضُ مِمَّنْ دَفَعَ لَهَا - وَ أَمْسِكُ عَمَّنْ لَمْ يَدْفَعْ»^{۴۸۴}.

ترجمه : ایوب بن نوح می گوید به امام هادی - علیه الصلاه و السلام - نوشتم که قومی از من در مورد فطره سوال می کنند و در مورد ارسال قیمت فطره برای شما می پرسند. قربانتان شوم نظر شما در این مورد چیست؟ امام - علیه الصلاه و السلام - نوشتند : «سوال از فطره زیاد شده است و من از هر چه موجب شهرت شود، اکراه دارم. پس دیگر از آن سوال نکنید و فطره را از هر کس که داد، بگیر و هر کس که نداد، کاری با او نداشته باش.»

بحث سندی :

افراد واقع در سند محمد بن یحیی عطار قمی و محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری و عبدالله بن جعفر حمیری و ایوب بن نوح بن دراج نخعی هستند که جلالیشان بر کسی پوشیده نیست.

بحث دلالی :

از لحن عبارات امام - علیه الصلاه و السلام - روشن است که به خاطر شرایط تقیه قصد ارائه جواب روشن به سوال را ندارند، در حالی که اگر در زمان عدم بسط ید حکم شرعی، ولایت اصالی برای مالک وجود داشته باشد، تعبیر «من

^{۴۸۳} کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی / ج ۸ / ص ۱۲۵ : « ... وَ سَأَلْتَ عَنْ أُمَّهَاتِ أَوْلَادِهِمْ وَ عَنْ نِكَاحِهِمْ وَ عَنْ طَلَاقِهِمْ فَأَمَّا أُمَّهَاتُ أَوْلَادِهِمْ فَهِنَّ عَوَاهِرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ نِكَاحٌ بغيرِ وِليٍّ وَ طَلَاقٌ فِي غيرِ عِدَّةٍ وَ أَمَّا مَنْ دَخَلَ فِي دَعْوَتِنَا فَقَدْ هَدَمَ إِيْمَانَهُ صَلَاةً وَ يَقِيْنُهُ شَكُّهُ وَ سَأَلْتَ عَنِ الزَّكَاةِ فِيهِمْ فَمَا كَانَ مِنَ الزَّكَاةِ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ لَأَنَّا قَدْ حَلَّلْنَا ذَلِكَ لَكُمْ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ وَ آيْنُ كَانَ ... ».

^{۴۸۴} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۴۶.

از هر چه موجب شهرت شود، اکراه دارم» بیان نمی شد. این تعبیر نشان می دهد بیان جواب روشن موجب شهرت حضرت - علیه الصلاه و السلام - می شود که به صلاح نبوده است.

به فهم عقلایی این جواب روشن همان انحصار ولایت اصالی بر زکات در امام - علیه الصلاه و السلام - حتی در زمان عدم بسط ید می باشد که با وجه جمع ذکر شده منافات دارد.

۴ / حمل اخبار مثبت بر ولایت تبعی

راه دیگر جمع بین اخبار - که از عبارات برخی علماء قابل استفاده است^{۴۸۵} - حمل اخبار مثبت ولایت مالک بر ولایت تبعی است. در این وجه جمع اخبار نافی ولایت، ولایت اصالی مالک را نفی می کنند و اخبار مثبت ولایت، ولایت تبعی مالک را اثبات می کنند و از این طریق تعارض بدوی بین اخبار مرتفع می گردد. مراد از ولایت تبعی، واگذاری ولایت به شخصی از سوی شخصی است که دارای ولایت اصالی است.

طبق این بیان ولایت اصالی بر زکات منحصر در معصوم - علیه الصلاه و السلام - است که می تواند این ولایت را - بنا بر شرایط و مصالح - به دیگران واگذار کند. ممکن است این ولایت به ساعی و مامور زکات یا حتی خود مالکان واگذار شود. ولایت مامور زکات یا مالک برگرفته و به تبع ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - است.

در این راه حل فرقی بین زمان بسط ید و عدم بسط ید نیست و امام - علیه الصلاه و السلام - ممکن است در زمان بسط ید نیز ولایت را به مالکین واگذار کنند یا در زمان عدم بسط ید این ولایت را واگذار نکنند.

این وجه جمع نه تنها با مفاد تمام اخبار سازگار است، بلکه کنار هم قرار دادن این روایات این معنا را به ذهن عرف منتقل می کند. روایات مبارک حسن بن راشد^{۴۸۶} و موسی بن بکر^{۴۸۷} و مرسله حماد^{۴۸۸} و مرسله علی بن ابراهیم^{۴۸۹} که ولایت امام - علیه الصلاه و السلام - را اثبات و نافی ولایت مالک بر زکات هستند، ناظر به ولایت اصالی هستند و

^{۴۸۵} بحرانی، آل عصفور، الحدائق الناضره / ج ۱۲ / ص ۲۲۳ و منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایه الفقیه / ج ۳ / ص ۳۳ و هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۱۹.

^{۴۸۶} «أَبِي عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْفِطْرَةِ لِمَنْ هِيَ - قَالَ لِلْإِمَامِ قَالَ قُلْتُ: لَهُ فَأَخْبَرَ أَصْحَابِي قَالَ نَعَمْ مَنْ أَرَدَتْ أَنْ تُطَهَّرَهُ^{۴۸۶} مِنْهُمْ». (وسائل الشيعة / ج ۹ / ص ۳۴۶).

^{۴۸۷} «مُوسَى بْنُ بَكْرٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ ع مَنْ طَلَبَ هَذَا الرِّزْقَ مِنْ حَلِّهِ لِيُعَوِّدَ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ وَعِيَالِهِ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنْ غَلَبَ عَلَيْهِ فَلْيَسْتَدِنْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ مَا يَقُوتُ بِهِ عِيَالَهُ فَإِنْ مَاتَ وَلَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَى الْإِمَامِ قَضَاؤُهُ فَإِنْ لَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَيْهِ وَزْرُهُ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا إِلَى قَوْلِهِ - وَالْعَامِلِينَ فَهُوَ فَقِيرٌ مَسْكِينٌ مُعْرَمٌ». (الكافي / ج ۵ / ص ۹۳).

^{۴۸۸} وسائل الشيعة / ج ۹ / ص ۲۶۶.

^{۴۸۹} وسائل الشيعة / ج ۹ / ص ۲۱۲.

ولایت اصالی را منحصر در امام - علیه الصلاه و السلام - معرفی می کنند و ولایت اصالی را از مالک نفی می کنند. روایت ایوب بن نوح^{۴۹۰} قابل حمل بر این معنا می باشد.

روایت صحیحۀ زراره و محمد بن مسلم^{۴۹۱} نیز می تواند شاهد خوبی برای این جمع باشد. صدر روایت به روشن ولایت اصالی امام - علیه الصلاه و السلام - را افاده می کند و شرطیت ایمان در مستحقین زکات را نفی می کند. اما در ادامه و با تعبیر «فاما الیوم فلا تعطها انت...» نشان می دهد که ولایت مخاطبین بر زکات با اذن و اجازه امام - علیه الصلاه و السلام - حاصل شده است و امام - علیه الصلاه و السلام - است که این اذن را مخصوص مستحقین مومن می کند و اجازه صرف زکات را در غیر مومن نمی دهند. پس ولایت مالک تبعی و با اذن امام - علیه الصلاه و السلام - حاصل شده است، مانند ولایت ماموران زکات.

بررسی روایات مثبت ولایت مالک بر زکات نیز نشان می دهد که - هر چند ظاهرشان ولایت اصالی و به حکم شرعی اولی است - اما قابل حمل بر ولایت تبعی هستند و عرف این حمل را در مقام جمع می پذیرند.

نکته ذکر شده در مورد فلسفه تشریح و طبیعت زکات^{۴۹۲} با این وجه جمع سازگارتر است و سیره مسلمین و ائمه - علیهم الصلاه و السلام - نیز صرفا ولایت مالکین بر زکات در برهه ای از زمان را نشان می دهد که با ولایت تبعی همخوانی دارد^{۴۹۳}.

^{۴۹۰} «أُیُوبُ بْنُ نُوحٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَ أَنْ قَوْمًا يَسْأَلُونِي - عَنِ الْفِطْرَةِ - وَيَسْأَلُونِي أَنْ يَحْمِلُوا قِيمَتَهَا إِلَيْكَ - - فَرَأَيْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فِي ذَلِكَ - فَكَتَبَ عَ الْفِطْرَةَ قَدْ كَثُرَ السُّؤَالُ عَنْهَا - وَ أَنَا أَكْرَهُ كُلَّ مَا أَدَى إِلَى الشُّهْرَةِ - فَاقْطَعُوا ذِكْرَ ذَلِكَ وَ اقْبِضْ مِمَّنْ دَفَعَ لَهَا - وَ أَمْسِكْ عَمَّنْ لَمْ يَدْفَعْ». (وسائل الشيعة / ج ۹ / ص ۳۴۶).

^{۴۹۱} « زُرَّارَةُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ - أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ - وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ - وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْعَارِمِينَ - وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ - أ كُلُّ هَؤُلَاءِ يُعْطَى وَ إِنْ كَانَ لَا يَعْرِفُ - فَقَالَ إِنْ الْإِمَامَ يُعْطَى هَؤُلَاءِ جَمِيعًا - لِأَنَّهُمْ يَقْرُونَ لَهُ بِالطَّاعَةِ - قَالَ زُرَّارَةُ قُلْتُ فَإِنْ كَانُوا لَا يَعْرِفُونَ - فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ لَوْ كَانَ يُعْطَى مَنْ يَعْرِفُ - دُونَ مَنْ لَا يَعْرِفُ - لَمْ يُوْجَدْ لَهَا مَوْضِعٌ - وَ إِنَّمَا يُعْطَى مَنْ لَا يَعْرِفُ لِيُرْغَبَ فِي الدِّينِ فَيُثَبِّتَ عَلَيْهِ - فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلَا تُعْطَى أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ إِلَّا مَنْ يَعْرِفُ - فَمَنْ وَجَدَتْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُسْلِمِينَ عَارِفًا - فَاعْطِهِ دُونَ النَّاسِ ... ». (وسائل الشيعة / ج ۹ / ص ۲۰۹).

^{۴۹۲} زکات از واجبات مالی است که برای مصالح عمومی و ایجاد عدالت اجتماعی جعل شده است و طبیعت تشریح آن چنین اقتضاء دارد که در اختیار حاکمیت قرار گیرد و مناسب با ارتکاز عرفی این است که ولایت آن در دست حاکم عادل باشد.

^{۴۹۳} نقد استاد محترم راهنما: در ضمن نقل روایات گفته شد که روایات اطلاق ندارد و لذا نیازی به این جمعها نیست و تعارضی وجود ندارد.

گفتار سوم / جمع بندی

در فصل دوم از بخش دوم در مورد ولایت مالک بر زکات اقوال علماء مطرح و ادله مورد نقد و بررسی قرار گرفت. بیان شد که وجود ادله نافی ولایت مالک و ادله مثبت ولایت مالک قابل انکار نیست و باید راهی برای جمع عرفی بین این ادله یافت.

بهترین وجه جمع ارائه شده، تفکیک بین ولایت اصالی و تبعی بود، به این بیان که ولایت اصالی بر زکات منحصر در امام - علیه الصلاه و السلام - است و ولایت مالک بر زکات با اذن امام - علیه الصلاه و السلام - و به تبع ولایت ایشان حاصل می شود. روایات مبارک که - بنابر نص یا ظاهر - ولایت مالک بر زکات را به اثبات می رسانند، مربوط به زمانی هستند که ولایت تبعی با اذن ائمه - علیهم الصلاه و السلام - برای ایشان وجود داشته است و اخبار شریفی که ولایت مالکین را نفی می کنند، ناظر به ولایت اصالی بر زکات می باشند.

نتیجه آن که در زمان ظهور فقط امام - علیه الصلاه و السلام - دارای ولایت اصالی بر زکات است؛ هر چند بنابر شرایط و مصالح می تواند این ولایت را به ماموران زکات یا به مالکین تفویض بفرماید.

بخش سوم / متولی زکات در عصر غیبت

طرح مساله

در بخش سوم از تحقیق، متولی مصرف زکات در عصر غیبت مورد بررسی قرار می‌گیرد و سوال مورد بحث این است که «چه کسی یا کسانی حق تعیین مصرف آن را دارند؟».

در بخش قبل بیان شد که ولایت اصالی بر مصرف زکات منحصر در وجود مقدس معصوم - علیه الصلاه و السلام - است. اما در زمان غیبت و عدم ظهور معصوم - علیه الصلاه و السلام - چه کسی متولی مصرف زکات است؟ نفی متولی برای زکات در عصر غیبت مساوی تعطیلی زکات و عدم دسترسی مستحقین زکات به زکات می‌شود که قابل التزام نبوده و بطلان آن واضح است.

آنچه محتمل است ولایت حاکم شرع و مالک در زمان غیبت بر زکات است و به همین دلیل مباحث این بخش در دو فصل ارائه می‌گردد. در فصل اول ولایت حاکم شرع بر زکات و در فصل دوم ولایت مالک بر زکات در عصر غیبت مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

فصل اول / جعل ولایت برای حاکم شرع

طرح مساله

این فصل در مقام یافتن جواب این سوال است که «آیا حاکم شرع در زمان غیبت متولی زکات می باشد یا خیر؟». اگر ولایت بر زکات برای حاکم شرع جعل شده باشد، ایشان حق دریافت اموال زکوی و مصرف آن در مصارفش را به صلاحدید خود خواهد داشت. اما در صورت عدم اثبات این ولایت، حاکم شرع حق دریافت زکات از مالکان را نداشته و تصرف او در اموال زکوی تصرف غیرشرعی خواهد بود.

گفتار اول / اقوال فقهاء

از عبارات علماء چنین استفاده می شود که وجود ولایت برای فقیه جامع شرایط مسلم و مفروغ عنه است و نزاعی در آن نیست، بلکه محل نزاع وجوب (نفی ولایت مالک بر زکات) یا استحباب (وجود ولایت مالک بر زکات) دفع زکات به فقیه جامع شرایط می باشد. لذا می توان وجود اجماع بر ولایت فقیه جامع شرایط بر زکات را نتیجه گرفت.

عبارات برخی از علماء اینگونه است :

مرحوم شیخ مفید :

«اگر خلیفه [رسول خدا - صلی الله علیه و اله و سلم] غایب بود، حمل زکات برای کسی که نائب خاص ایشان برای شیعیان است، واجب می باشد و اگر سفراء و نواب خاص آنان وجود نداشتند، حمل زکات برای فقهاء مامون شیعه واجب است»^{۴۹۴}.

مرحوم شیخ طوسی :

«افضل دفع زکات مال به علماء است تا آنان متولی تقسیم زکات باشند و مستحب است حمل زکات فطره برای امام یا برای علماء تا زکات را در موضعی که مناسب می بینند، قرار دهند»^{۴۹۵}.

^{۴۹۴} المقنعه / ص ۲۵۲ : «إذا غاب الخلیفه کان الفرض حملها إلی من نصبه من خاصته لشیعته فإذا عدم السفراء بینه و بین رعیتة وجب حملها إلی الفقهاء المأمونین من أهل ولایتة».

مرحوم شهید ثانی :

« گروهی از اصحاب در اولویت ارسال زکات برای امام مخالفت کرده اند و دفع ابتدایی به امام را واجب دانسته اند و همچنین دفع زکات به ساعی را واجب کرده اند و با فقدان امام و ساعی، دفع زکات به فقیه مورد وثوق را واجب دانسته اند و مشهور استحباب دفع است»^{۴۹۶}.

ظاهر این عبارت وجود نزاع در وجوب یا استحباب دفع زکات به حاکم شرع در زمان غیبت و عدم خلاف در ولایت حاکم شرع بر زکات می باشد. عدم اختلاف و نزاع در ولایت فقیه جامع شرایط در زمان غیبت بر زکات از عبارات مرحوم بهبهانی و مرحوم بحرانی و مرحوم صاحب جواهر نیز مشهود است.

مرحوم بهبهانی :

«محل اشکال در زمان ما این است که آیا تسلیم زکات به فقیه واجب است یا خیر، بلکه مالک می تواند آن را به مصرف برساند؛ با این که در اولویت دفع زکات به فقیه نزاعی نیست بلکه این کار احوط بلکه احتیاط در آن است - با امکان دفع زکات به فقیه -»^{۴۹۷}.

مرحوم بحرانی :

« گروهی از اصحاب - رضوان الله تعالی علیهم - تصریح کرده اند - بلکه ظاهر عدم خلاف بین اصحاب در این مسئله است - که حمل زکات برای امام و با عدم امام برای فقیه جامع شرایط مستحب است»^{۴۹۸}.

مرحوم صاحب جواهر :

«اگر امام - علیه الصلاه والسلام - در بین رعیت ظهور نداشت به نحوی که بتوان به ایشان رجوع کرد، زکات - به شکل وجوبی یا استحبابی بنابر دو قولی که وجود دارد - ابتداءً به فقیه مورد وثوق از امامیه داده می شود که او به جایگاه زکات آگاهتر است ... و به هر حال ارسال زکات برای فقیه مورد وثوق

^{۴۹۵} المبسوط / ج ۱ / ص ۲۳۳ : «و الأفضل دفعها إلى العلماء ليتولوا تفریقها». همان / ص ۲۴۲ : «و يستحب حمل الفطرة إلى الإمام أو إلى العلماء ليضعها حيث يراه».

^{۴۹۶} مسالك الأفهام / ج ۱ / ص ۴۲۵ : «قوله: «و الأولى حمل ذلك الى الامام». خالف في ذلك جماعة من الأصحاب فأوجبوا دفعها اليه ابتداءً، لقوله تعالى خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، فإن الإيجاب عليه يستلزم الإيجاب عليهم. و أوجبوا أيضا دفعها الى ساعيه، و مع تعذرهما الى الفقيه المأمون. و المشهور الاستحباب».

^{۴۹۷} مصابيح الظلام / ج ۱۰ / ص ۵۲۶ : «و إنما الإشكال في زماننا، هل يجب التسليم إلى الفقيه أم لا؟ بل يجوز للمالك أن يعطى، مع أنه لا نزاع في أن الأولى الدفع إليه، بل و أنه هو الأحوط، بل و إن الاحتياط فيه، مع التمكن».

^{۴۹۸} الحدائق الناضرة / ج ۱۲ / ص ۲۲۴ : «الثانية [حمل الزكاة إلى الإمام أو الفقيه]- قد صرح جملة من الأصحاب (رضوان الله عليهم)- بل الظاهر أنه لا خلاف فيه بينهم- بأنه يستحب حمل الزكاة إلى الإمام و مع عدم وجوده إلى الفقيه الجامع للشرائط».

مستحب است، بر خلاف نظر برخی از علمای عامه که تقسیم زکات توسط خود مالک را افضل دانسته اند»^{۴۹۹}.

این عبارت مرحوم نجفی چنین افاده می کند که اهل سنت نیز اجماعاً ولایت حاکم را پذیرفته اند، هر چند برخی دفع زکات به او را مستحب نمی دانند^{۵۰۰}.

گفتار دوم / بیان و بررسی ادله

در تنظیم این گفتار - مانند مباحث بخش دوم - ابتدا مقتضای اصل لفظی، سپس مقتضای اصل عملی و در انتها، ادله باب زکات، مورد اشاره قرار خواهند گرفت.

مقتضای اصل لفظی

حرمت تصرف در مال غیر و عمومیت ولایت فقیه دو اصل لفظی قابل طرح در این مساله هستند که دو مقتضای متفاوت را نتیجه می دهد.

۱. حرمت تصرف در مال غیر

در بخش دوم، ذیل بررسی ادله ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات، بیان شد که تمسک به این قاعده برای ابطال ولایت حاکم شرع صحیح نیست.^{۵۰۱}

۲. عمومیت ولایت فقیه

بعد از پذیرش عمومیت ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - و قبول سلطنت ایشان برای تصرف در تمام اموال و انفس - که ذیل بخش دوم، فصل اول، گفتار دوم، مقتضای اصل لفظی بیان شد^{۵۰۲} - و با قبول ولایت مطلق فقیه به نیابت

^{۴۹۹} جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۲۵: «و کیف کان فإذا لم یکن الامام (علیه السلام) موجودا بین رعیتة علی وجه یتمکنون من الرجوع الیه دفعت ابتداءً الی الفقیه المأمون من الإمامیة فانه أبصر بمواقعها استحباباً أو وجوباً علی القولین ... و علی کل حال فالمستحب حملها الیه، خلافاً لبعض العامة فجعل الأفضل تفریق المالك بنفسه».

^{۵۰۰} برای آگاهی از اقوال علماء ر.ک به ابوالصلاح حلبی، الکافی فی الفقه / ص ۱۷۲ و قاضی ابن براج، مهذب / ج ۱ / ص ۱۷۵ و ابن حمزه طوسی، الوسيله / ص ۱۳۰ و ۱۳۲ و ابن زهره حلبی، غنیة النزوع / ص ۱۲۵ و ابن ادریس حلبی، السرائر / ج ۱ / ص ۴۷۱ و محقق حلبی، شرائع الاسلام / ج ۱ / ص ۱۵۲ و علامه حلبی، تذکره الفقهاء / ج ۵ / ص ۳۱۷ و ۴۰۱ و شهید اول، دروس / ج ۱ / ص ۲۴۶ و اللمعه / ص ۵۴ و اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان / ج ۴ / ص ۲۰۶ و عاملی، مدارک الاحکام / ج ۵ / ص ۲۶۳ و سبزواری، ذخیره المعاد / ج ۲ / ص ۴۶۵ و فیض کاشانی، مفاتیح / ج ۱ / ص ۲۲۲ و مرتضی انصاری، کتاب الزکاه / ص ۳۵۴ و صاحب عروه، العروه الوثقی المحشی / ج ۴ / ص ۱۳۸.

^{۵۰۱} ر.ک به صفحه ۱۷.

^{۵۰۲} ر.ک به صفحه ۱۸.

عام از معصوم - علیه الصلاه و السلام - که شامل ولایت برای تصرف در تمام اموال و انفس بشود، می توان گفت دایره وسعت این ولایت شامل اموال زکوی می شود و فقیه جامع شرایط حق تصرف در این اموال و هزینه کردن آنها در مصارفش را دارد^{۵۳}.

مشروط بودن این ولایت به مصلحت مسلمین نیز خدشه ای به این استدلال وارد نخواهد کرد، چرا که روشن است فقیه جامع شرایط - به تشخیص خود - طبق مصلحت اسلام و مسلمین زکات را به مصرف می رساند. قبول ولایت عام و مطلق برای فقیه به معنای ذکر شده، اثبات کننده ولایت او بر زکات می باشد.

مقتضای اصل عملی

در این مقام «اصل عدم ولایت» و مقتضای «احتیاط» باید مطرح گردند.

۱. اصل عدم ولایت

در مباحث بخش قبل، اشکالات تمسک به این اصل بیان شد^{۵۴}.

۳. احتیاط

با توجه به علم به ثبوت ولایت برای حاکم شرع یا مالک یا هردو، می توان نتیجه گرفت مقتضای این علم اجمالی، تصرف توافقی حاکم شرع و مالک در زکات است، به نحوی که مال زکوی به مستحقینی داده شود یا در اموری هزینه گردد که هر دو به آن راضی هستند - همانطور که در بخش قبل مورد اشاره قرار گرفت-^{۵۵}.

مقتضای ادله باب زکات

بعد از بیان مقتضای اصل لفظی و اصل عملی، مقتضای ادله باب زکات در مورد ولایت حاکم شرع بر زکات باید مطرح گردد. در این مقام می توان به «اجماع»، «کتاب» و «سنت» تمسک کرد.

۱. اجماع

در ضمن بیان اقوال فقهاء در مسئله اشاره شد که ادعای اجماع بر ولایت حاکم شرع بر مصرف زکات در عصر غیبت، ادعای قریب به واقع است، بلکه از عبارات فقهاء چنین استفاده می شود که این ولایت مسلم و مفروغ عنه است^{۵۶}.

^{۵۳} ر.ک به شیخ انصاری، المکاسب / ج ۳ / ص ۵۵۱ و آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب / ص ۹۳ و اصفهانی، محمدحسین، حاشیه

المکاسب / ج ۲ / ص ۳۸۵ و موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی، الحاکمیه فی الاسلام / ص ۵۴۵.

^{۵۴} ر.ک به صفحه ۱۹.

^{۵۵} ر.ک به صفحه ۲۲.

^{۵۶} ر.ک به صفحه ۱۰۱.

البته احتمال - یا قطع به - مدرکی بودن این اجماع مانع از تمسک به آن به عنوان دلیلی مستقل از کتاب و سنت است.

۲. کتاب

(۱) آیه اخذ زکات

آیه شریفه «از اموال آنها صدقه ای [به عنوان زکات] بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی و [به هنگام گرفتن زکات] به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایه آرامش آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست»^{۵۰۷} به روشنی ولایت معصومین - علیهم الصلاه والسلام - بر زکات را به اثبات رساند.

ممکن است گفته شود امر کردن وجود مقدس نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - به اخذ زکات از حیث حاکم بودن ایشان بر مسلمین بوده است و در نتیجه حاکم بما هو حاکم موظف به اخذ زکات است و متولی مصرف زکات می باشد. در عصر غیبت، فقیه جامع شرایط حاکم است و در نتیجه اوست که مکلف به اخذ زکات و متولی اصلی برای تعیین مصرف زکات است^{۵۰۸}.

نقد:

این که خطاب به وجود مقدس نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - از حیث حاکم بودن ایشان بوده است، شاهدی ندارد. این احتمال وجود دارد که خطاب از حیث معصومیت ایشان بوده و ولایت اصلی بر زکات تنها برای معصومین - علیهم الصلاه والسلام - جعل شده باشد و با وجود این احتمال، استدلال باطل می شود.

(۲) سهم عاملین در آیه مصارف زکات

آیه شریفه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ»^{۵۰۹} مصارف زکات را بر می شمارد. فقرا، مساکین، مسئولین جمع آوری زکات، تالیف قلوب غیر مسلمانان، آزاد کردن بندگان، پرداخت بدهی بدهکاران، در راه خدا و در راه ماندگان، مصارف هشتگانه زکات می باشند.

یکی از مصارف «عاملین» است که مراد از آن ماموران جمع آوری زکات است. به شکل طبیعی این ماموران از ناحیه حاکم شرع مامور جمع آوری زکات می شوند. نفس وجود این مصرف دلیل بر این است که طبیعت زکات به

^{۵۰۷} سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۱۰۳: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». (ترجمه از ترجمه قرآن آیت الله مکارم شیرازی).

^{۵۰۸} منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه / ج ۳ / ص ۳۲: «و یشهد لذلك أيضا قوله - تعالى -: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً»، حیث إن النبی «ص» بما أنه كان حاکما علی المسلمین أمر بأخذها».

^{۵۰۹} سوره مبارکه توبه / آیه شریفه ۶۰.

نحوی است که باید از مالکان جمع شود و در اختیار حاکم اسلامی باشد تا آن را برای حل مشکلات جامعه اسلامی به مصرف برساند.^{۵۱۰}

نقد اول:

این احتمال وجود دارد که این سهم مخصوص زمان ظهور باشد^{۵۱۱} و در زمان غیبت مصداق نداشته باشد. به این معنا که عاملین تنها مامورانی هستند که توسط معصوم - علیه الصلاه و السلام - برای جمع آوری زکات اعزام می شوند و در نتیجه در عصر غیبت چنین مصرفی برای زکات محقق نخواهد بود^{۵۱۲، ۵۱۳}.

نقد دوم:

ممکن است این سهم مخصوص فرض مطالبه فقیه از باب حکم و در شرایط خاص باشد^{۵۱۴} و در غیر آن فروض چنین مصرفی برای زکات محقق نباشد^{۵۱۵}.

۳. سنت

از طریق سنت به دو راه می توان برای ولایت حاکم شرع بر زکات استدلال کرد: (۱) اثبات ولایت برای حاکم شرع به واسطه اثبات ولایت برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - در این راه با اثبات ولایت برای معصوم - علیه الصلاه و السلام - به

^{۵۱۰} منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایة الفقیه / ج ۳ / ص ۳۲: «الجهة الثالثة: فی أن الزكاة تكون تحت اختیار الإمام: اعلم أن الزكاة علی ما يظهر من بیان مصارفها فی الكتاب العزیز لم تكن تختص بالفقراء و المساکین فقط و لم تكن تحت اختیار الأشخاص يضعونها حیث شاءوا، بل شرعت لصد جميع الخلت التي تحدث فی المجتمع، و بقرینه ذکر العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم فی عداد مصارفها يظهر أنها میزانیة إسلامیة تقع تحت اختیار الحكومة الإسلامیة، و يكون الحاکم هو الذي يتصدى لأخذها و صرفها فی مصارفها».

^{۵۱۱} نقد استاد محترم راهنما: آیه شریفه اختصاص به زمان خاص ندارد، بلکه حکم مجعول برای همه زمانهاست.

^{۵۱۲} شیخ طوسی، النهایه / ص ۱۸۵: «و یسقط سهم المؤلفة قلوبهم و سهم السعة و سهم الجهاد، لأن هؤلاء لا یوجدون إلا مع ظهور الإمام. لأن المؤلفة قلوبهم إنما يتألفهم الإمام لیجاهدوا معه، و السعة أيضا إنما یكونون من قبله فی جميع الزکوات، و الجهاد أيضا إنما یكون به أو بمن نصبه». محقق حلی، المختصر النافع / ج ۱ / ص ۶۰: «الثامنة) یسقط مع غیبة الإمام سهم السعة و المؤلفة». بهبهانی، محمدباقر، مصابیح الظلام ج ۱۰ / ص ۵۲۶: «مع أن صرف سهم المؤلفة و الغازی عند جماعة خصوصا المتأخرین مخصوص بالإمام علیه السلام، بل لعل سهم العاملین علیها أيضا كذلك».

^{۵۱۳} برخی عدم اختصاص این سهم به زمان ظهور را متفرع بر ثبوت ولایت فقیه در مسئله مدنظر دانسته اند. با این بیان اثبات ولایت فقیه با عدم اختصاص این سهم به زمان ظهور دور مصرح است. بنی فضل، مرتضی، مدارک تحریر الوسیله (الزکاه و الخمس) / ص ۳۲۹: «هذه المسألة [عدم اختصاص سهم عاملین به زمان ظهور] مبتنیة علی ثبوت الولاية المطلقة للفقیه الجامع لشرائط الولاية و بسط یده و لو فی بعض الأقطار؛ فعلى القول بثبوتها كما هو الأقوى لا یسقط هذا الصنف فی زمان الغیبة، و علی القول بعدمه یسقط».

^{۵۱۴} ر.ک به فرع دوم در بخش چهارم، صفحه ۱۲۹.

^{۵۱۵} نقد استاد محترم راهنما: آیه مطلق است، لذا به این احتمال توجه نمی شود.

ضمیمه اثبات نیابت فقیه از ایشان - علیه الصلاه و السلام - در زمان غیبت، ولایت برای فقیه به اثبات می رسد. (۲) اثبات ولایت برای حاکم شرع بدون واسطه.

۱/ ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات به ضمیمه نیابت فقیه

در بخش دوم از تحقیق پیش رو ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات در عصر ظهور به اثبات رسید.

از سوی دیگر نیابت فقیه جامع شرایط از معصوم - علیه الصلاه و السلام - در عصر غیبت در زمینه امور اجتماعی، سیاسی و حکومتی به اثبات رسیده است و او نائب عام برای ایشان می باشد^{۵۱۶}.

دقت در این دو مقدمه چنین افاده خواهد کرد که متولی زکات در عصر غیبت نیز به فقیه جامع شرایط منتقل شده است؛ چرا که هزینه کردن زکات در مصارف آن از امور اجتماعی - سیاسی است که ولایت اصالی آن در زمان ظهور منحصر در وجود مقدس معصوم - علیه الصلاه و السلام - است^{۵۱۷}.

این دلیل ولایت حاکم شرع بر زکات را بر اساس نیابت از معصوم - علیه الصلاه و السلام - به اثبات می رساند و نتیجه اش وجود ولایت برای حاکم شرع در طول ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - است. در حقیقت معصوم - علیه الصلاه و السلام - این ولایت را به فقیه جامع شرایط واگذار کرده است. در نتیجه ولایت بدون واسطه برای حاکم شرع بر زکات به اثبات نمی رسد؛ هر چند این نکته تاثیری در مقام عمل ندارد و مهم این است که ولایت برای حاکم شرع وجود دارد و او حق تصرف در اموال زکوی را داراست^{۵۱۸، ۵۱۹}.

^{۵۱۶} آخوند خراسانی، حاشیه المکاسب / ص ۹۳ و امام خمینی، ولایت فقیه / ص ۵۰ و حسینی تهرانی، سیدمحمد حسین، ولایت الفقیه / ج ۱ / ص ۱۸۳ و منتظری، حسینعلی / دراسات فی ولایه الفقیه / ج ۱ / ص ۴۲۵ و موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی، الحاکمیه فی الاسلام / ص ۳۲۹ و صافی گلپایگانی، لطف الله، ضروره وجود الحکومه او الولایه للفقهاء / ص ۱۲ و حائری، سیدکاظم، اساس الحکومه الاسلامیه / ص ۱۳۷.

^{۵۱۷} علامه حلی، نهایه الاحکام / ج ۲ / ص ۴۱۷: «و لو تعذر الإمام، فالأولی صرفها إلى الفقیه المأمون. و کذا حال الغیبه، لأنه أعرِف بمواقعها، ولأنه نائب الإمام علیه السلام، فكان له ولایة ما يتولاه». علامه حلی، تذکره الفقهاء / ج ۵ / ص ۴۰۱: «لکن يستحب صرفها إلى الإمام أو نائبه، لأنه أعرِف بمواقعها، فإن تعذر صرف الی الفقیه المأمون من فقهاء الإمامیه، لأنهم أبصر بمواقعها. ولأنهم نواب الإمام علیه السلام». مرحوم اردبیلی، مجمع الفائده / ج ۴ / ص ۲۰۶: «انه [الفقیه] خلیفه الإمام علیه السلام، فكان الواصل الیه واصل الیه علیه السلام». مرحوم سبزواری، ذخیره المعاد / ج ۲ / ص ۴۷۷: «و الأفضل أن يتولى الإخراج الإمام أو نائبه أو الفقیه الذى هو نائب عن الإمام علیه السلام على العموم».

^{۵۱۸} این نکته نیز حائز اهمیت است که نیابت از معصوم - علیه الصلاه و السلام - در مسائل اجتماعی - سیاسی برای فقیه جامع شرایط مبسوط الید به فعلیت رسیده است و فقهای دیگر دارای این نیابت نیستند و در مسائل اجتماعی - سیاسی حق معارضه با حاکم مبسوط الید را ندارند. نتیجه آن که بر اساس این دلیل ولایت بر زکات در عصر غیبت مخصوص فقیه جامع شرایط مبسوط الید است و ولایت برای دیگر فقهاء ثابت نیست. اما در فرض حاکمیت جور و عدم حاکمیت فقهاء جامع شرایط، فقیهی که شایسته نیابت و حاکمیت را دارد - ولو در حال حاضر بسط ید نداشته باشد - این نیابت را داراست و حق ولایت او توسط حاکمان جور سلب گردیده است.

۲/ اخبار مشتمل بر لفظ «امام»

اخبار مبارک متعددی در باب زکات وارد شده اند که ولایت را برای عنوان «امام» ثابت می کنند^{۵۲۰}. از جمله :

- صحیحۀ زراره و محمد بن مسلم^{۵۲۱}: «أَنَّهَا قَالَا لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع- أَرَأَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ- وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبَهُمْ- وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ- وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ - أَكُلُ هَؤُلَاءِ يُعْطَى وَ إِنْ كَانَ لَا يَعْرِفُ- فَقَالَ إِنَّ الْإِمَامَ يُعْطَى هَؤُلَاءِ جَمِيعًا- لِأَنَّهُمْ يُقْرُونَ لَهُ بِالطَّاعَةِ»^{۵۲۲}.

ترجمه: «زراره و محمد بن مسلم از امام صادق - علیه الصلاه و السلام - در مورد آیه شریفه مصارف زکات سوال کردند که «آیا به همه اینها زکات داده می شود ولو شیعه نباشد و به ولایت اهل بیت - علیهم الصلاه و السلام - آگاهی نداشته باشند؟ امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند: امام به همه آنها زکات می دهد؛ چرا که به اطاعت او اقرار دارند».

- صحیحۀ ابوعلی بن راشد: «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْفِطْرَةِ لِمَنْ هِيَ- قَالَ لِلْإِمَامِ قَالَ قُلْتُ: لَهُ فَأَخْبَرَ أَصْحَابِي قَالَ نَعَمْ مَن أَرَدْتَ أَنْ تُطَهِّرَهُ مِنْهُمْ»^{۵۲۳}.

ترجمه: پرسیدم فطره برای کیست؟ امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند برای امام است. پرسیدم آیا به اصحابم خبر بدهم؟ جواب دادند: بله به هر کسی که می خواهی تطهیرش کنی، خبر بده.

- صحیحۀ حلبی^{۵۲۴}: «قُلْتُ لَهُ مَا يُعْطَى الْمُصَدَّقُ- قَالَ مَا يَرَى الْإِمَامُ وَلَا يُقَدَّرُ لَهُ شَيْءٌ»^{۵۲۵}.

خلاصه آن که در زمان حکومت اسلامی، حاکم شرع مبسوط الید متولی زکات است و در زمان حکومت جور، فقیه جامع شرایط نیابت و حاکمیت، متولی زکات می باشد.

^{۵۱۹} عمده دلیل نیابت فقیه از معصوم - علیه الصلاه و السلام - اخبار است و لذا مناسب دیده شد این دلیل در قسمت سنت مطرح گردد. اضافه بر این که ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات از ادله مختص باب زکات به اثبات رسید و به همین خاطر این دلیل در قسمت مقتضای ادله باب زکات مطرح گردید و سبب تفاوت این دلیل با دلیل دوم ذکر شده در مقتضای اصل لفظی (عمومیت ولایت فقیه که مبتنی بر عمومیت ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بود) می شود. (نقد استاد محترم راهنما: این مطلب دلیل بر دلیل خاص بودن این دلیل نمی باشد و حقیقت این دلیل به همان مقتضای اصل اولی عمومیت ولایت فقیه رجوع می کند).

^{۵۲۰} در مباحث قبل و برای اثبات ولایت معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر مصرف زکات یا نفی ولایت مالک، وجه دلالت این روایات بیان گردید. ر.ک به صفحات ۲۷، ۲۸، ۴۲ و ۵۲.

^{۵۲۱} سند مرحوم کلینی، الکافی / ج ۳ / ص ۴۹۶: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدَ بْنِ مُسْلِمٍ».

^{۵۲۲} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۰۹ / ح ۱.

^{۵۲۳} الوسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۴۶.

^{۵۲۴} سند روایت: «و [محمد بن یعقوب کلینی] عَنْهُ [علی بن ابراهیم] عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع».

ترجمه: «پرسیدم به مصدق [عامل] چه مقدار از زکات داده می شود؟ امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند: هر مقدار که امام صلاح بداند و چیزی برای او مقدر نمی شود».

لفظ «امام» هر چند در اصطلاح خاص بر اهل بیت طاهرین نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - اطلاق می شود^{۵۲۶}، اما در لغت به معنای مطلق رهبر، پیشوا و مقتداست^{۵۲۷}. در بسیاری آیات^{۵۲۸}، روایات^{۵۲۹} و عبارات فقهاء^{۵۳۰} همین معنای لغوی از این لفظ «امام» اراده شده است.

نتیجه آن که حاکم شرع مصداق «امام» و دارای ولایت بر زکات در دوره حاکمیت خود می باشد^{۵۳۱}. روشن است که این بیان ولایت بر زکات را تنها برای فقیه جامع شرایط مبسوط الید - که عنوان امام بر او صادق است - به اثبات می رساند.

نقد:

کثرت استعمال لفظ «امام» در اصطلاح خاص (ائمه اطهار - علیهم الصلاه و السلام) - در روایات^{۵۳۲} سبب انصراف این لفظ به این اصطلاح شده یا لاقط موجب اجمال آن گردیده است. اجمال لفظ منجر به استفاده قدرمتیقن از معنای آن - که همان اصطلاح خاص (ائمه اطهار - علیهم الصلاه و السلام) است - می شود.

^{۵۲۵} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۱۱ / ح ۴.

^{۵۲۶} هاشمی شاهرودی، سید محمود، فرهنگ فقه / ج ۱ / ص ۶۷ و محمود عبدالرحمن، معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه / ج ۱ / ص ۲۸۲.

^{۵۲۷} فراهیدی، خلیل، العین / ج ۸ / ص ۴۲۸: «کل من اقتدی به، و قدم فی الأمور فهو إمام». همچنین مراجعه شود به صاحب بن عباد، المحیط / ج ۱۰ / ص ۴۶۰ و جوهری، اسماعیل، الصحاح / ج ۵ / ص ۱۸۶۵.

^{۵۲۸} مانند: سوره مبارکه الفرقان / آیه شریفه ۷۴: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا». همچنین مراجعه شود به سوره مبارکه توبه / آیه شریفه ۱۲ و سوره مبارکه قصص / آیه شریفه ۴۱ و سوره مبارکه انبیاء / آیه شریفه ۷۳ و سوره مبارکه اسراء / آیه شریفه ۷۱ و سوره مبارکه هود / آیه شریفه ۱۷ و سوره مبارکه الاحقاف / آیه شریفه ۵۰۳.

^{۵۲۹} مانند: عاملی، شیخ حر، وسایل الشیعه / ج ۱۲ / ص ۲۸۹: «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَيْسَ لَهُمْ حُرْمَةٌ صَاحِبٌ هُوَ مَبْتَدَعٌ - وَ الْإِمَامُ الْجَائِزُ وَالْفَاسِقُ الْمُعَلَّنُ بِالْفِسْقِ». همچنین مراجعه شود به همین کتاب / ج ۵ / ص ۸۲ و ج ۱۲ / ص ۱۳۱ و ج ۱۵ / ص ۸۱.
^{۵۳۰} مانند: شیخ صدوق، المقنع / ص ۴ و ۶۶ و ۹۱ و ۹۶ و ۱۰۹ و ... شیخ مفید، المقنعه / ص ۹۷ و ۱۴۱ و ۱۶۴ و ۲۱۴ و ... علم الهدی، سید مرتضی، جمل العلم و لعمل / ص ۶۹ و ۷۰ و ... شیخ طوسی، النهایه / ص ۶۵ و ۶۶ و ۸۰ و ...

^{۵۳۱} مزینانی، محمدصادق، کاوشی نو در فقه اسلامی / ش ۳ / ص ۱۱۷: «یادآوری: واژه (امام) در روایات، ویژه امام معصوم (ع) نیست؛ از این روی نمی توان پذیرفت که احکام یادشده در روایات چون پرداخت دیون بدهکاران، مهربان کردن دلها به اسلام و ... ویژه روزگار پیامبر (ص) و علی (ع) بوده است و در دیگر زمانها کاربردی ندارند».

^{۵۳۲} الکافی / ج ۱ / ص ۱۷۰ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ... من لایحضره الفقیه / ج ۲ / ص ۳۷ و ۳۹ و ۴۵ و ... تهذیب الاحکام / ج ۱ / ص ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ...

مرحوم عاملی در مفتاح الكرامه می نویسد :

«مراد از سلطان عادل در منتهی و امام معصوم - علیه الصلاه و السلام - است و همین معنا مراد از لفظ

«امام» در اخبار است»^{۵۳۳}.

مرحوم نراقی نیز معتقد است :

«متبادر از «امام» هنگام استعمال مطلق آن، معصوم است»^{۵۳۴}.

^{۵۳۳} مفتاح الكرامه / ج ۸ / ص ۱۹۴ : و قبل الشروع فی نشر الأقوال فلنبین المراد بالسلطان العادل، ففی المنتهی و نهاية الإحکام و التذکره و الذکرى و جامع المقاصد و كشف الالتباس و الغریه و غیرها أنه الإمام المعصوم علیه السلام. و هو المراد من إمام الملة كما عبر به التقی و من الإمام العادل كما فی «الغنیة و من إمام الأصل كما فی «المراسم و الإشارة و جامع الشرائع و هو المراد من الإمام الواقع فی الأخبار كما ورد «أن الصلاة يوم الجمعة ركعتان مع الإمام و بغير الإمام أربع ركعات». و فی «الكافی» فی باب أن الأرض لا تخلو عن حجة عن الصادق علیه السلام: «أن الله أعزّ و أجلّ من أن يترك الأرض بغير إمام عادل». و فی «المحاسن» عن الباقر علیه السلام: «من دان الله تعالى بعبادة يجهد فيها نفسه بلا إمام عادل فهو غير مقبول» و فی ثواب زيارة الحسين علیه السلام: «من أتى الحسين علیه السلام عارفاً بحقه، إلى قوله: و عشرين حجة و عمره مع نبي مرسل و إمام عادل. و عن الصادق علیه السلام: «لا اعتكاف إلا في مسجد جماعة صلى فيه إمام عادل». و فی «الكافی» أنه ذكر عن الصادق علیه السلام: «لا غزو إلا مع إمام عادل». و فی «التهدیب» فی قتال أهل البغی عن أمير المؤمنين علیه السلام أنه قال: «إن خرجوا على إمام عادل فقاتلوهم، و إن خرجوا على إمام جائر فلا تقاتلوهم». إلى غير ذلك من الأخبار كالخبر الوارد فی حدّ السرقة، و الوارد فی امرأة قتلت من قصدها بحرام و الوارد فیمن قتل ناصباً، و ما أورده فی «الكافی» عن الرسول صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال: «ساعة مع إمام عادل أفضل من عبادة سبعين سنة، و حدّ يقام لله في أرضه أفضل من مطر أربعين صباحاً». و يظهر من الفقهاء أن الإمام و السلطان العادل و الإمام العادل كان اصطلاحاً في المعصوم.

^{۵۳۴} مستند الشیعه / ج ۶ / ص ۲۴ : دلت هذه الأخبار على اشتراط وجوب الجمعة بوجود الإمام، و المتبادر منه حين أطلق: المعصوم، كما صرح به جماعة منهم التونی و الخوانساری. و لذا ترى جماعة من علماء العرب - منهم الفاضل فی المنتهی - قد حملوه عليه، و جماعة أخرى كالعماني و السيد و الشيخ و الحلبي أطلقوه و أرادوا به إمام الأصل. و لذا لو فرض وجود المعصوم في بلد فقال أحد: كان الإمام في بيتي، يتبادر هو قطعاً، و أما عدم التبادر حينئذ فللقريئة الحالية، و لذا لو قال أحد: رأيت الإمام في المنام يتبادر المعصوم، انظر إلى أنه لو حكى عن زمان الظهور حكايات فقيل: قال الإمام وجاء الإمام و ذهب الإمام، لم يتبادر غير المعصوم. و الظاهر - كما صرح به بعضهم - أن الإمام لا يطلق على غيره إلا بالقرينة، فيقال: إمام المسجد، و إمام الصلاة، و إمام البلد، و لذا ترى يطلق على الاثنا عشرية الإمامية، و لذا ورد في الأحاديث أن الإمام إمامان: إمام هدى و إمام ضلالة. و قد أريد منه ذلك في الأخبار بحيث يثبت منه تبادره عنه في تلك العهود، كما في صحيحة محمد المتقدمه حيث أطلقه و أراد به إمام الأصل بقريئة قوله «و قاضيه». و في رواية ابن سيابة: «و على الإمام أن يخرج المحبسین فی الدین يوم الجمعة إلى الجمعة، و يوم العيد إلى العيد، و يرسل معهم، فإذا قضاوا الصلاة ردهم إلى السجن». و في رواية الرقی: «إن الحجة لا تقوم لله على خلقه إلا بإمام، حتى يعرف». و رواية إسحاق: «إن الأرض لا تخلو إلا و فيها إمام». و في صحيحة ابن أبي العلاء: تكون الأرض ليس فيها إمام؟ قال: «لا». و في رواية أبي حمزة: «لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت». و في رواية أبي هراسه: «لو أن الإمام رفع من الأرض ساعة لماجت بأهلها». و في رواية يونس: «لو لم يكن في الأرض إلا اثنان لكان الإمام أحدهما». و في الحديث المشهور: «من مات و لم يعرف إمام زمانه ..» بل في الآية الشريفة وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً. و قال في حق إبراهيم إني جاعلك للناس إماماً. بل صرح بعض العلماء أن الإمام في مقابل الرعية.

۳ / صحیحہ عبدالکریم بن عتبہ

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَتَبَةَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ لِعَمْرٍو بْنِ عُبَيْدٍ فِي احْتِجَاجِهِ عَلَيْهِ^{۵۳۵} - مَا تَقُولُ فِي الصَّدَقَةِ فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْآيَةَ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ - وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا^{۵۳۶} إِلَى آخِرِ الْآيَةِ - قَالَ نَعَمْ فَكَيْفَ تَقْسِمُهَا - قَالَ أَقْسَمُهَا عَلَى ثَمَانِيَةِ أَجْزَاءٍ - فَأَعْطَى كُلَّ جُزْءٍ مِنْ الثَّمَانِيَةِ جُزْءًا - قَالَ وَإِنْ كَانَ صَنْفٌ مِنْهُمْ عَشْرَةَ آلَافٍ - وَ صَنْفٌ مِنْهُمْ رَجُلًا وَاحِدًا أَوْ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً - جَعَلْتَ لِهَذَا الْوَاحِدِ مَا جَعَلْتَ لِلْعَشْرَةِ آلَافٍ قَالَ نَعَمْ - قَالَ وَ تَجْمَعُ صَدَقَاتُ أَهْلِ الْحَضَرِ وَ أَهْلِ الْبُؤَادَى - فَتَجْعَلُهُمْ فِيهَا سَوَاءً قَالَ نَعَمْ - قَالَ فَقَدْ خَالَفْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص - فِي كُلِّ مَا قُلْتَ فِي سِيرَتِهِ ... أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ^{۵۳۷}».

ترجمه : امام - علیه الصلاه و السلام - پرسیدند نظرت در مورد صدقه چیست؟ عمرو آیه مصارف زکات (انما الصدقات للفقراء ...) را تلاوت کرد. امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند : بله. چگونه زکات را تقسیم می کنی؟ جواب داد : آن را بر هشت قسمت کرده و هر قسمت را در یک مصرف از مصارف هشتگانه هزینه می کنم. امام - علیه الصلاه و السلام - پرسیدند : حتی اگر صنفی از آنها ده هزار نفر باشند و صنف دیگر یک نفر یا دو یا سه نفر، باز هم این دو صنف را مانند هم قرار می دهی؟ جواب داد : بله. امام - علیه الصلاه و السلام - پرسیدند : زکات اهل شهر و اهل بیابان را جمع می کنی و همه را در آن مساوی قرار می دهی؟ جواب داد : بله. امام - علیه الصلاه و السلام - فرمودند : در تمام آنچه گفتمی با سیره رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مخالفت کردی [سپس امام - علیه الصلاه و السلام - سیره حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - در تقسیم زکات را بیان می فرمایند و در نهایت از قول پدرشان - علیه الصلاه و السلام - می فرمایند : حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند هر کس به روی مردم شمشیر بکشد و آنها را به خودش بخواند، در حالی که در بین مسلمانان اعلم از او وجود دارد، گمراهی است که خود را به تکلف انداخته است».

بحث سندی :

تنها شبهه سند ناشی از عنوان «عمر بن اذینه» است. این عنوان در فهرست و رجال شیخ طوسی به «ثقه» توصیف شده است.^{۵۳۸} نجاشی نیز تعبیر «شیخ شیعیان بصره و چهره شناخته شده آنها» را برای او به کار برده است.^{۵۳۹}

^{۵۳۵} این شخص به همراه عده ای از معتزله قصد تشکیل حکومت به ریاست و حاکمیت محمد بن عبدالله بن الحسن را داشتند که امام -

علیه الصلاه و السلام - برای اثبات بطلان راهشان با ایشان احتجاج کردند. رک به الکافی / ج ۵ / ص ۲۳.

^{۵۳۶} سوره مبارکه توبه / آیه شریفه ۶۰.

^{۵۳۷} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۶۵.

^{۵۳۸} الفهرست / ص ۳۲۴ / ش ۵۰۴ : «عمر بن اذینه ثقه». الرجال / ص ۳۳۹ : «۵۰۴۷ - ۸ - عمر بن اذینه ثقه له کتاب».

لکن در رجال برقی^{۵۴۰}، رجال کشی^{۵۴۱} و رجال مرحوم شیخ، ذیل اصحاب امام صادق - علیه الصلاه و السلام -^{۵۴۲} آمده است که شخصی به نام «محمد بن عمر بن اذینه» وجود دارد که نام پدرش (عمر بن اذینه) به او اطلاق می شده است. این شخص با همین عنوان «محمد بن عمر بن اذینه» توثیق خاص ندارد.

سوال این است که دو راوی با نام اصلی «عمر بن اذینه» و «محمد بن عمر بن اذینه» وجود دارد یا این دو عنوان اشاره به یک راوی دارند و تعددی در کار نیست؟^{۵۴۳}

البته در روایت مذکور بر اساس مبنای مختار (وثاقت مروی عنه های ابن ابی عمیر)^{۵۴۴} شخص واقع شده در سند ثقه می باشد.

بحث دلالی:

سوال امام - علیه الصلاه و السلام - از شخصی که خواهان تشکیل حکومت است در مورد نحوه مصرف زکات، چنین افاده می کند که حاکمان متولی زکات بوده اند و بنای سلاطین و والیان در اسلام بر اخذ زکات از اموال مردم بوده است و لذا باید به چگونگی مصرف آن آگاهی داشته باشند. در حقیقت طبق مفاد این روایت، وجود اصل ولایت برای حاکم مفروض است.

نقد:

^{۵۳۹} نجاشی، الرجال / ص ۲۸۳ / ش ۷۵۲: «عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه بن سلمه بن الحارث بن خالد بن عانذ بن سعد بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن بهته بن جدیمه بن الدیل بن شن بن افضی بن عبد القیس بن افضی بن دعی بن جدیله بن اسد بن ربیع بن نزار بن معد بن عدنان. شیخ أصحابنا البصریین و وجههم».

^{۵۴۰} برقی، الرجال / ص ۲۱: «محمد بن عمر بن اذینه غلب علیه اسم ایه و هو مدنی مولی عبد القیس».

^{۵۴۱} کشی، اختیار معرفه الرجال / ص ۳۳۵: «۶۱۲ - حمدویه بن نصیر قال سمعت أشیاخی منهم العبیدی و غیره أن ابن اذینه کوفی و کان هرب من المهدي و مات باليمن فلذلك لم یرو عنه کثیر و یقال اسمه محمد بن عمر بن اذینه غلب علیه اسم ایه و هو کوفی مولی لعبد القیس».

^{۵۴۲} الرجال / ص ۳۱۳: «۴۶۵۵ - ۶۸۰ - محمد بن عمر بن اذینه غلب علیه اسم ایه مدنی مولی عبد القیس».

^{۵۴۳} مجلسی اول، روضه المتقین / ج ۱۴ / ص ۲۱۱ و مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۲ / قسم اول / ص ۳۴۰ و شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال / ج ۸ / ص ۱۶۰.

^{۵۴۴} به دلیل فرمایش مرحوم شیخ طوسی در العده / ج ۱ / ص ۱۵۴: «و إذا کان أحد الراویین مسندا و الآخر مرسلا، نظر فی حال المرسل، فإن کان ممن یعلم أنه لا یرسل إلا عن ثقة موثق به فلا ترجیح لخبیر غیره علی خبره، و لأجل ذلك سوت الطائفة بین ما یرویه محمد بن أبی عمیر [۱]، و صفوان بن یحیی، و أحمد بن محمد بن أبی نصر و غیرهم من الثقات الذین عرفوا بأنهم لا یروون و لا یرسلون إلا عن موثق به و بین ما أسنده غیرهم، و لذلك عملوا بمراسیلهم إذا انفردوا عن روایه غیرهم». رک به مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال (رحلی) / ج ۳ (خاتمه) / ص ۴۸.

با توجه به عبارت «قَالَ وَتَجْمَعُ صَدَقَاتِ أَهْلِ الْحَضَرِ وَأَهْلِ الْبَوَادِي - فَتَجْعَلُهُمْ فِيهَا سَوَاءً»، روایت این معنا را افاده می کند که حاکم در نظر «عمرو بن عبید» و هم کیشان او دارای حق جمع آوری و تقسیم زکات بوده است، اما تایید این مفاد توسط امام - علیه الصلاه و السلام - از روایت استفاده نمی شود.

ذیل روایت و عبارت «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَدَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَفِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ» این نکته را تفهیم می کند که امام - علیه الصلاه و السلام - در مقام اثبات اعلامیت خودشان نسبت به آنها هستند و مناظره برای اثبات عدم صلاحیت آنها برای در اختیار گرفتن حکومت است.

بنابراین تایید ولایت حاکم بر زکات از این روایت مبارک قابل استفاده نیست.

۴ / مرسله حماد

«و [محمد بن یعقوب] عَنْهُ [علی بن ابراهیم] عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: ... وَالْأَرْضُونَ الَّتِي أُخِذَتْ عَنَوَةٌ إِلَيَّ أَنْ قَالَ فَإِذَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَا أَخْرَجَ - بَدَأَ فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْعُشْرَ مِنَ الْجَمِيعِ - مِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ أَوْ سُقِيَ سَيْحًا - وَنَصْفَ الْعُشْرِ مِمَّا سُقِيَ بِالِدَّوَالِي - وَالنَّوَاضِحِ - فَأَخَذَهُ الْوَالِي فَوَجَّهَهُ فِي الْجِهَةِ الَّتِي وَجَّهَهَا اللَّهُ - عَلَى ثَمَانِيَةِ أَسْهُمٍ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ - وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَقَةَ قُلُوبُهُمْ - وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَابْنَ السَّبِيلِ ثَمَانِيَةَ أَسْهُمٍ - يَفْسِمُ بَيْنَهُمْ فِي مَوَاضِعِهِمْ - بِقَدَرِ مَا يَسْتَعْنُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ - بِلَا ضَيْقٍ وَلَا تَفْتِيرٍ - فَإِنْ فَضَلَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ رُدَّ إِلَى الْوَالِي - وَإِنْ نَقَصَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ وَكَمْ يَكْتَفُوا بِهِ - كَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يَمُونَهُمْ مِنْ عِنْدِهِ - بِقَدَرِ سَعَتِهِمْ حَتَّى يَسْتَعْنُوا - ...» ۵۴۵.

ترجمه: «و زمین هایی که به زور و خشونت فتح شده است تا این که فرمود: هنگامی که محصول کشت شده به دست آمد، مالک یک دهم محصول دیمی یا آبیاری شده با آب جاری و یک بیستم محصولی که با سطل و آبیاری، آبیاری شده است را خارج می کند. پس والی آن را می گیرد و در جهات تعیین شده توسط خداوند مصرف می کند - بر هشت قسم فقراء و مساکین و مامورین جمع آوری زکات و تالیف قلوب و بندگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان که هشت سهم می شود - زکات را در مصارف به مقداری که در سال بی نیاز شوند - بدون سختی و تنگدستی - تقسیم می کند. پس اگر چیزی از زکات باقی ماند، به والی بازگردانده می شود و اگر زکات کفاف مصارف را ندارد، بر والی است که از خودش به مقداری که بی نیاز شوند، موهنه آنها را تقبل کند».

ظاهر روایت، ولایت والی بر زکات است. در عصر غیبت فقیه جامع شرایط مبسوط الید مصداق والی است، پس متولی زکات است. اما - همانطور که در مباحث قبل بیان شد^{۵۴۶} - روایت مرسله است و تنها می توان آن را موید دانست.

اشکال دیگری که در گذشته به دلالت این روایت ایراد شد^{۵۴۷}، این است که محل بحث روایت اراضی مفتوح عنوه و زکات این اراضی است نه مطلق اراضی زراعی و نمی توان حکم این اراضی را به تمام اراضی سرایت داد. پس عدم ولایت مالک بر زکات مخصوص این اراضی می باشد^{۵۴۸}. ادعای الغای خصوصیت از اراضی مفتوح عنوه و سرایت حکم به دیگر اراضی، نزد عرف مقبول نیست. احتمال خصوصیت برای این اراضی وجود دارد. نتیجه این اشکال تفصیل در مسئله بین زکات اراضی مفتوح عنوه و غیر آن است^{۵۴۹}.

۵/ نامه حضرت امیر - علیه الصلاه و السلام - برای ماموران زکات

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الرَّضِيِّ فِي نَهْجِ الْبَلَاغَةِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي وَصِيَّتِهِ كَانَ يَكْتُبُهَا لِمَنْ يَسْتَعْمَلُهُ عَلَى الصَّدَقَاتِ أَنْطَلَقَ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ ... ثُمَّ تَقُولَ عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَكَوَلِي اللَّهُ وَخَلِيفَتُهُ لَأَخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فِتْوَدُوهُ إِلَى وَكِيهِ ... وَ لَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوصَلَّهُ إِلَى وَكِيهِمْ فَيُقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ ...»^{۵۵۰}.

ترجمه: «حضرت امیر مومنان - علیه الصلاه و السلام - در وصیتی که برای ماموران جمع آوری صدقات نوشتند، آمده است «بر تقوای الهی مشی کن ... سپس بگو این بندگان خدا! ولی و خلیفه خدا من را فرستاده تا از شما حق خداوند در اموالتان را دریافت کنم. آیا حقی برای خداوند در اموالتان وجود دارد که آن را به ولی خدا بدهید؟ ... و بر زکات مگر کسی را که به دین او اعتماد داری، امین قرار مده در حالی که با عطوفت با اموال مسلمین رفتار می کنی تا این که آن را به ولی مسلمین برسانی و او صدقات را بین آنها تقسیم کند ...».

بحث سنندی:

روایت مرسل است و مرحوم سید رضی واسطه های خود تا وجود مقدس امیر المومنین - علیه الصلاه و السلام - را نقل نکرده اند.

^{۵۴۶} ر.ک به صفحه ۴۷.

^{۵۴۷} ر.ک به صفحه ۴۷.

^{۵۴۸} اشتهازی، علی پناه، مدارک العروة / ج ۲۳ / ص ۹: «لکن یمکن توجیهه بأن موضوع کلامه علیه السلام فی تلك الروایة الأرض التي أخذت عنوه لا مطلق أرض الزراعة».

^{۵۴۹} نقد استاد محترم راهنما: خلط بین خراج و زکات شده است. زکات در اراضی خراجیه از مال مستاجر است نه درآمد ارض خراجی و لذا تفاوتی با دیگر اراضی ندارد.

^{۵۵۰} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۱۳۳.

بحث دلالتی :

استناد به ذیل روایت است که می فرماید «آن را به ولی مسلمین برسانید و او صدقات را بین آنها تقسیم کند». این عبارت ولی مسلمین را متولی زکات معرفی می کند و حاکم شرع مبسوط الید ولی مسلمین می باشد^{۵۵۱}.

نقد :

این روایت مربوط به والیان منصوب به نصب خاص می باشد و مراد از «ولّیهم» به قرینه «ارسلنی الیکم ولی الله و خلیفته^{۵۵۲}»، خود حضرت است و شامل والیان دیگر نمی شود.

گفتار سوم / جمع بندی

ولایت حاکم شرع بر زکات در عصر غیبت قابل انکار نیست و ادله ولایت فقیه و نیابت فقیه جامع شرایط از معصوم - علیه الصلاه و السلام - در مسائل اجتماعی - سیاسی این مطلب را به اثبات می رسانند و مرسله حماد موید برای آن می باشد.

با مطالب ذکر شد مشخص می شود که این ولایت از جانب معصومین - علیهم الصلاه و السلام - به فقیه جامع شرایط اعطاء شده است و معصوم - علیه الصلاه و السلام - است که فقیه را نایب خود در مسائل اجتماعی - سیاسی قرار داده است و لذا ولایت فقیه جامع شرایط بر زکات، در طول ولایت اصالی معصوم - علیه الصلاه و السلام - بر زکات است و ایشان این ولایت را به فقیه تفویض کرده اند.

هیچ دلیل متقنی که ولایت را به شکل اصالی و مستقیم به فقیه اعطاء کرده باشد، یافت نشده است.

^{۵۵۱} مومن، محمد، الولایه الهیه الاسلامیه / ج ۲ / ص ۲۳۵: «أَنَّ قَوْلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِيرًا: «حَتَّى يُوَصَّلَهُ إِلَى وَلِيِّهِمْ فَيُقَسِّمُهُ بَيْنَهُمْ» يَدُلُّ عَلَى أَنَّ شَأْنَ هَذَا الْحَقِّ الْمَالِيِّ أَنْ يَجْعَلَ بِيَدِ وَلِيِّ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَيُقَسِّمَهُ مَصَارِفَهُ الشَّرْعِيَّةَ، فَيَدُلُّ عَلَى أَنَّ أَخْذَ الزَّكَاةِ مِنْ وُظَائِفِ وَلِيِّ أَمْرِ الْأُمَّةِ الشَّامِلِ لِلنَّبِيِّ وَالْإِمَامِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا».

^{۵۵۲} بر اساس ظاهر عطف خلیفه بر ولی الله، عطف تفسیری است.

فصل دوم / جعل ولایت برای مالک در عصر غیبت

طرح مساله

بعد از اثبات ولایت بر زکات برای حاکم شرع دارای بسط ید در عصر غیبت، نوبت به بحث از ولایت مالک بر زکات در این عصر می رسد.

بیان شد که بر اساس ادله، معصومین - علیهم الصلاه و السلام - این ولایت را به فقهای جامع شرایط تفویض کرده اند؛ اما این احتمال وجود دارد که معصومین - علیهم الصلاه و السلام - این ولایت را به مالکین نیز تفویض کرده باشند و دو گروه را متولی زکات قرار داده باشند یا ممکن است ادعا شود مالک در عصر غیبت دارای ولایت اصالی بر زکات است و او حق دارد بدون اذن و اجازه و وکالت از کسی اموال زکوی را به صلاحدید خود بین مستحقین و مصارف تعیین شده، به مصرف برساند.

در نتیجه این سوال که «آیا مالک در زمان غیبت معصوم - علیه الصلاه و السلام - متولی زکات می باشد؟» محور مباحث این فصل است.

گفتار اول / اقوال فقهاء

دو قول را می توان از عبارات علمای شیعه در مقام استفاده کرد. قول اول نفی ولایت مالک و قول دوم قبول ولایت مالک بر زکات است.

قول اول : نفی ولایت مالک

مرحوم شیخ مفید و مرحوم حلبی و مرحوم راوندی به صراحت لزوم دفع زکات به فقیه در عصر غیبت را معتقدند و با این بیان ولایت مالک بر تقسیم زکات را منتفی دانسته اند و حقی برای او در تقسیم اموال زکوی قائل نیستند.

مرحوم شیخ مفید در مقنعه بعد از بیان لزوم دفع زکات به امام - علیه الصلاه و السلام - یا خلیفه منصوب ایشان می نویسد: «اگر خلیفه وجود نداشت، حمل زکات برای منصوب به خصوص [نواب خاص] برای شیعیان واجب است و اگر نایبان خاص بین حضرت - علیه الصلاه و السلام - و مردم وجود نداشت، ارسال زکات برای فقهاء مورد وثوق از شیعیان واجب است»^{۵۵۳}.

عین این عبارت را نیز مرحوم راوندی در فقه القرآن بیان کرده است^{۵۵۴}.

همچنین مرحوم حلبی در الکافی می نویسد: «اما اگر این دو امر (دفع به سلطان اسلام یا منصوب او) معذور بود، پس به فقیه مامون داده شود. اگر در انجام آن نیز معذور بود و چاره ای نداشت، خود مکلف هزینه کردن زکات در مصارفش را متولی می شود»^{۵۵۵}.

مرحوم شهید ثانی در مسالک الافهام می فرماید: «کسانی که قائل به وجوب ابتدایی دفع زکات به امام - علیه الصلاه و السلام - هستند، دفع زکات را در زمان غیبت به فقیه مورد وثوق واجب می دانند»^{۵۵۶}.

ظاهر عبارت امام خمینی - رحمه الله علیه - در کتاب البیع نیز نفی ولایت مالک بر زکات در عصر غیبت و ولایت انحصاری فقیه جامع شرایط بر آن است. ایشان می فرماید: «... همانطور که امر زکات در عصر والی در اختیار اوست و به حسب مصالحی که تشخیص می دهد زکات را در سهم های آن به مصرف می رساند»^{۵۵۷}. هر چند ایشان نظر متفاوتی را در تحریرالوسیله^{۵۵۸} بیان کرده اند.

^{۵۵۳} المقنعه / ص ۲۵۲: «فإذا غاب الخليفة كان الفرض حملها إلى من نصبه من خاصته لشيعته فإذا عدم السفراء بينه وبين رعيته وجب حملها إلى الفقهاء المأمونين من أهل ولايته».

^{۵۵۴} فقه القرآن / ج ۱ / ص ۲۲۸: «فإذا غاب الخليفة كان الفرض حملها إلى من نصبه في مقامه من خاصته فإذا عدم السفراء بينه وبين رعيته وجب حملها إلى الفقهاء المأمونين».

^{۵۵۵} الکافی / ص ۱۷۲: «يجب على كل من تعين عليه فرض زكاة أو فطرة أو خمس أو أنفال أن يخرج ما وجب عليه من ذلك إلى سلطان الإسلام المنصوب من قبله سبحانه، أو إلى من ينصبه لقبض ذلك من شيعته ليضعه مواضعه، فان تعذر الأمران فإلى الفقيه المأمون، فإن تعذر و آثر [ن.ب: او آثر] المكلف تولى ذلك نفسه [ن.ب: بنفسه]».

^{۵۵۶} مسالک الافهام / ج ۱ / ص ۴۲۷: «و القائل بوجوب دفعها إلى الامام ابتداء أوجب دفعها مع غيبته إلى الفقيه المأمون».

^{۵۵۷} کتاب البیع / ج ۲ / ص ۶۶۲: «و بالجمله: من تدبر في مفاد الآيه و الروايات، يظهر له أن الخمس بجميع سهامه من بيت المال، و والی ولی التصرف فيه، و نظره متبع بحسب المصالح العامّة للمسلمين، و عليه إدارة معاش الطوائف الثلاث من السهم المقرّر ارتزاقهم منه حسب ما يرى. كما أن أمر الزكوات بيده في عصره؛ يجعل السهم في مصارفها حسب ما يرى من المصالح، هذا كله في السهمين».

^{۵۵۸} تحریرالوسیله / ج ۱ / ص ۳۴۲: «الأفضل بل الأحوط دفع الزكاة إلى الفقيه في عصر الغيبة سيما إذا طلبها، لأنه أعرف بمواقعها، و إن كان الأقوى عدم وجوبه».

قول دوم: قبول ولایت مالک

مشهور علماء^{۵۵۹} - از جمله سید مرتضی^{۵۶۰}، شیخ طوسی^{۵۶۱}، ابن حمزه^{۵۶۲}، ابن ادریس^{۵۶۳} و محقق حلی^{۵۶۴} - تقسیم زکات توسط مالک را جایز شمرده اند و وجوب ارسال آن برای حاکم شرع را انکار کرده اند.

می توان گفت کسانی که ولایت مالک بر زکات در عصر ظهور را پذیرفته اند، این ولایت را در عصر غیبت به طریق اولی یا مساوی قبول کرده اند و از این حیث تفاوتی میان عصر ظهور و عصر غیبت قائل نیستند^{۵۶۵}.

ظاهر کلام برخی، اتفاق متاخرین بر این قول است^{۵۶۶} و برخی حتی ادعای اجماع در این مسئله را مطرح کرده اند^{۵۶۷}؛ هر چند وجود قول مخالف - مانند شیخ مفید و مرحوم حلبی و مرحوم راوندی - این ادعا را انکار می کند.

^{۵۵۹} بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة / ج ۱۲ / ص ۲۲۱: «الأولی [هل يجوز تولی المالك تفريق الزكاة؟] - المشهور بین الأصحاب (رضوان الله عليهم) ولا سيما المتأخرین جواز تولی المالك أو وكيله لتفريق الزكاة [زکات مال]». همان، ص ۳۱۹: «الرابعة [هل يجب حمل الفطرة إلى الإمام أو نائبه؟] المشهور بین الأصحاب (رضوان الله عليهم) استحباب حملها [فطره] إلى الإمام عليه السلام مع وجوده و مع عدمه فإلی فقهاء الإمامیة المستکملین لشروط النیابة عنه علیه السلام». ادعای شهرت در زکات مال توسط شهید ثانی در مسالک / ج ۱ / ص ۴۲۵ و مرحوم سبزواری در کفایه الاحکام / ج ۱ / ص ۱۹۶ نیز بیان شده است.

^{۵۶۰} جمل العلم و العمل / ص ۱۲۷.

^{۵۶۱} المبسوط / ج ۱ / ص ۲۳۳ و ۲۴۲.

^{۵۶۲} الوسیله / ص ۱۳۰ و ۱۳۲.

^{۵۶۳} السرائر / ج ۱ / ص ۴۷۱.

^{۵۶۴} المعبر / ج ۲ / ص ۵۸۷ و ۶۱۵.

^{۵۶۵} شیخ طوسی، الخلاف / ج ۲ / ص ۱۵۵: «يستحب حمل الزکوات زکاة الأموال الظاهرة و الباطنة و زکاة الفطرة إلى الامام ليفرقها علی مستحقها، فان فرقها بنفسه جاز». البته ممکن است لفظ «امام» در کلمات این علماء معنای اعمی داشته و شامل حاکم شرع نیز بشود (امام خامنه ای / المهاده / ص ۶۹: «فأما بناء علی القول بولاية الفقيه فی زمن الغیبة، فولایته و لایة الإمام، بل لا یبعد أن یكون المراد بالإمام فی بعض کلمات الفقهاء - رحمهم الله - الأعم منه»).

^{۵۶۶} مصابیح الظلام / ج ۱۰ / ص ۵۲۲: «لکن المتأخرون و من وافقهم من القدماء یجوزون أن یتولی المالك الإخراج بنفسه أو بوكيله».

^{۵۶۷} شیخ طوسی، الخلاف / ج ۲ / ص ۱۵۵: «يستحب حمل الزکوات زکاة الأموال الظاهرة و الباطنة و زکاة الفطرة إلى الامام ليفرقها علی مستحقها، فان فرقها بنفسه جاز. دلیلتنا: إجماع الفرقة». علامه حلی، تذکره الفقهاء / ج ۵ / ص ۳۱۵: «مسألة ۲۲۳: یجوز أن یتولی المالك الإخراج بنفسه فی الأموال کلها، سواء كانت ظاهرة أو باطنة، و إن كان الأفضل فی الظاهرة صرفها إلى الإمام أو الساعی، لیتوکیا تفريقها، عند علمائنا». همان، ص ۴۰۱: «مسألة ۳۰۴: یجوز أن یتولی المالك تفريق الفطرة بنفسه إجماعاً». ادعای عدم خلاف در زکات فطره توسط علامه حلی در منتهی المطلب / ج ۸ / ص ۴۹۴ و توسط مرحوم فیض در مفاتیح الشرائع / ج ۱ / ص ۲۲۲ بیان گردیده است.

گفتار دوم / بیان و بررسی ادله

در بخش دوم از این تحقیق ادله متعددی بر ولایت مالک بر زکات در عصر ظهور اقامه شد که در نهایت حمل بر ولایت تبعی مالک و بر اساس اذن و اجازه معصوم - علیه الصلاه و السلام - گردید و با توجه به ادله، ولایت اصالی مالک بر زکات انکار شد.

ولایت اصالی مالک بر زکات در عصر غیبت دلیل مجزایی ندارد و با همین مقدمه روشن می شود که ولایت اصالی برای مالک بر زکات در عصر غیبت نیز منتفی است.

اما ادعا شده است که ولایت تبعی در عصر غیبت برای مالک ثابت است و معصومین - علیهم الصلاه و السلام - این ولایت را در عصر غیبت - علاوه بر فقیه جامع شرایط - به مالکین نیز تفویض کرده اند^{۵۶۸}.

برای اثبات این ادعا به دو روایت و سیره متشرعه ممکن است تمسک شود:

۱/ روایت جابر

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعَلَلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: أَقْبَلَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَنَا حَاضِرٌ - فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَقْبِضْ مِنِّي هَذِهِ الْخَمْسَمَائَةِ دَرَاهِمٍ - فَضَعَهَا فِي مَوَاضِعِهَا فَأَنَّهَا زَكَاةٌ مَالِي - فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بَلْ خَذَهَا أَنْتَ فَضَعَهَا فِي جِيرَانِكَ - وَالْأَيْتَامِ وَالْمَسَاكِينِ وَ فِي إِخْوَانِكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ - إِنَّمَا يَكُونُ هَذَا إِذَا قَامَ قَائِمًا - فَإِنَّهُ يُقَسِّمُ بِالسَّوِيَّةِ - وَيَعْدِلُ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَ الْفَاجِرِ الْحَدِيثِ»^{۵۶۹}.

ترجمه: خدمت امام باقر - علیه الصلاه و السلام - بودم که مردی وارد شد و گفت: خداوند شما را رحمت کند، این پانصد درهم را از من بگیرد و در مصارفش قرار بده. اینها زکات مال من هستند. امام باقر - علیه الصلاه و السلام - فرمودند: بلکه خودت آن را بگیر و در همسایه هایت و ایتام و مساکین و در برادران مسلمانان خرج کن. این [دفع زکات به امام] فقط برای وقتی است که قائم ما [-عجل الله تعالی فرجه الشریف] - قیام می کند. او به تساوی تقسیم می کند و در مورد خلق رحمان - خوب و بد نشان - به عدل رفتار می کند.

بحث دلالتی:

^{۵۶۸} هاشمی شاهرودی، سیدمحمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۲۱: «سواء كانت الولاية المجعولة للمزكي حكما شرعيا اوليا ام مجعولا من قبل الائمة الاطهار - عليهم الصلاه و السلام - فلا ينبغي الشك في ان ذلك مطلق الى زمان قیام الحجج - عليه السلام - كما في تحليل الخمس».

^{۵۶۹} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۸۲.

امام - علیه الصلاه و السلام - تقسیم زکات را به خود مالک و اگذار کردند و بیان کردند که « این [دفع زکات به امام^{۵۷۰}] برای وقتی است که قائم ما [- عجل الله تعالی فرجه الشریف -] قیام می کند». مفاد این روایت اعطای ولایت بر زکات به مالک تا زمان ظهور حضرت بقیه الله الاعظم - روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - است و این که در عصر غیبت نیز ولایت تبعی مالک بر زکات باقی است و امام - علیه الصلاه و السلام - اجازه تصرف به مالکان در زکات را داده اند.

اشکال سندی:

در ضمن بخش دوم^{۵۷۱} بیان شد که روایت از نظر سند فاقد حجیت است و حداقل ضعف آن ناشی از مجهول بودن سفیان بن عبد مومن انصاری است.

اشکال دلالی:

احتمال دارد حصر موجود در روایت که می فرماید «این [دفع زکات به امام] فقط برای وقتی است که قائم ما [- عجل الله تعالی فرجه الشریف -] قیام می کند»، حصر اضافی ناظر به زمان ظهور و نسبت به ائمه اطهار - علیهم الصلاه و السلام - باشد و مراد این است که تمام ائمه اطهار - علیهم الصلاه و السلام - حق تصرف در زکات را به مالکین و اگذار کرده اند، به جز وجود مقدس صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - که این ولایت را به مالکین و اگذار نمی کنند و مالکان باید اموال زکوی را به ایشان تقدیم کنند^{۵۷۲}.

بنابراین محتمل است روایت مذکور تنها ناظر به زمان ظهور بوده و نسبت به زمان غیبت و ولایت بر زکات در این زمان ساکت باشد. با این احتمال نمی توان به این روایت برای ولایت مالک بر زکات در عصر غیبت تمسک کرد.

۲/ روایت علی بن سوید

«و [مرحوم کلینی] عَنْهُمْ [عده ای از اصحاب] عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنصُورٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَمِّهِ حَمْرَةَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ وَعَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ^{۵۷۳} عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ عَنْ

^{۵۷۰} بیان شد که اگر ادعا شود مراد از مشارالیه «تقسیم زکات به تساوی بین سهامها» باشد، این روایت دلالت بر مطلب نخواهد داشت، اما این احتمال خلاف ظاهر است.

^{۵۷۱} ر.ک به صفحه ۴۹.

^{۵۷۲} منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۵۲: «و لعل... أو يكون الحصر إضافياً بالنسبة إلى الأئمة المعصومين «ع» فيكون كلامه «ع» إخباراً غيبياً بأنه لا يتصدى بعده للحكومة الظاهرية منهم إلا الإمام الثاني عشر «ع».

^{۵۷۳} الکافی، طبع دارالحدیث / ج ۱۵ / ص ۲۲۹ در مورد نسخه های کافی آمده است: «هكذا في «بن». وفي «د، ع، ل، م، ن، ب، ج، ب، جت، جد» والمطبوع والبحار: «الحسن بن محمد». والمتكرر في أسناد الكافي رواية الحسين بن محمد شيخ الكليني قدس سره عن محمد بن

إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع كِتَابًا وَهُوَ فِي الْحَبْسِ يَسْأَلُهُ عَنْ حَالِهِ وَعَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ فَأَجَابَهُ بِجَوَابٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ وَسَأَلْتَ عَنِ الزَّكَاةِ فِيهِمْ - فَمَا كَانَ مِنَ الزَّكَاةِ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ - لِأَنَّ قَدْ أَحَلَّلْنَا ذَلِكَ لَكُمْ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ وَآيِنَ كَانَ^{۵۷۴}.

ترجمه: علی بن سوید به امام موسی - علیه الصلاه و السلام - نامه نوشتند در حالی که ایشان در حبس بودند. در این نامه از از حال ایشان و مسائل بسیاری سوال کردند و امام - علیه الصلاه و السلام - به آنها جواب دادند و در آن نامه حضرت فرموده اند «و از زکات سوال پرسیدی، پس آنچه از زکات است، شما به آن شایسته تر هستید، زیرا ما آن را برای شما حلال کردیم - هر کس که از شما باشد و هر جا که باشد -».

بحث سندی:

در بخش دوم به تفصیل اسناد این روایت را مورد بررسی قرار گرفت^{۵۷۵} و ضعفهای آن روشن گردید؛ اما در نهایت این نتیجه حاصل شد که نمی توان مفاد روایت را نادیده گرفت.

بحث دلالی:

عبارت «لِأَنَّ قَدْ أَحَلَّلْنَا ذَلِكَ لَكُمْ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ وَ آيِنَ كَانَ» (زیرا ما آن را برای شما حلال کردیم - هر کس از شما باشد و هر جا که باشد -) عمومیت تحلیل تصرف زکات برای همه شیعیان را افاده می کند و این عمومیت شامل زمان غیبت نیز می شود و تفویض ولایت بر مصرف زکات را به خوبی بیان می کند.

نقد:

اولاً شمولیت خطاب «شما» برای شیعیان عصر غیبت ناصحیح یا حداقل مشکوک است. این خطاب در بر گیرنده شیعیان زمان امام کاظم - علیه الصلاه و السلام - است و نهایت مفاد آن واگذاری این ولایت به ایشان است و واگذاری این ولایت به شیعیان عصر غیبت حداقل مشکوک و غیر قابل استناد است.

ثانیاً بیان شد که مفاد روایت در ارتباط با پرداخت زکات به اهل ایمان است و ارتباطی با مسئله ولایت بر مصرف زکات ندارد^{۵۷۶}.

أحمد النهدی بعناوینة المختلفة؛ من حمدان القلانسی و محمد بن أحمد النهدی». (در کافی / ج ۷ / ص ۳۸۱ قسمت دیگری از همین روایت نقل شده است و در آنجا نام «حسین بن محمد» در سند آمده است).

^{۵۷۴} وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۲۲۱.

^{۵۷۵} ر.ک به صفحه ۹۴.

^{۵۷۶} ر.ک به صفحه ۹۶.

۳ / سیره متشرعه

سیره متشرعه در دوران غیبت، تولى زکات توسط مالک بوده است و مالک خود به تقسیم و توزیع زکات در مصارف آن اقدام می کرده است. وجود این سیره کاشف از رضایت شارع است.

نقد:

اولا این سیره مخصوص دورانی است که حکومت اسلامی تشکیل نشده و حاکم شرع مبسوط الید وجود نداشته است. لذا این دلیل اخص از مدعاست و تنها ولایت مالک را در دوران غیبت که حاکم شرع مبسوط الید وجود ندارد، به اثبات می رساند.

ثانیا سیره متشرعه ذکر شده می تواند ناشی از فتوای فقهاء بر ولایت اصالی مالک بر زکات یا فتوای ایشان بر وجود ولایت تبعی مالک در دوران غیبت یا براساس اذن حاکمان شرع به تقسیم زکات توسط مالک بوده باشد. در نتیجه سیره مذکور در اثبات ولایت مالک بر زکات در دوران غیبت ناتوان است.

ثالثا اصل وجود این سیره که متشرعه - بدون اذن حاکم شرع - خود را متولی زکات می دانسته و به دلخواه خود آن را به مصرف می رساندند، مشکوک است. بیان شد که «قاضی نعمان» در «دعائم الاسلام» ادعا می کند «هیچ کسی نبود که خودش زکات مالش را بین مساکین تقسیم کند»^{۵۷۷}.

گفتار سوم / جمع بندی

ولایت اصالی و ولایت تبعی از سوی معصومین - علیهم الصلاه و السلام - برای مالک در عصر غیبت دلیل موجهی ندارد و در نتیجه مالک باید زکات را به فقیه جامع شرایط - که نائب معصوم - علیه الصلاه و السلام - است - واگذار کند و خود حق تصرف در این اموال و مصرف آنها در بین مستحقین را ندارد^{۵۷۸}.

^{۵۷۷} دعائم الاسلام / ج ۱ / ص ۲۶۲: «و أن أحدا لم یکن یفرق زکاة ماله علی المساکین».

^{۵۷۸} البته روشن است که فقیه می تواند این ولایت را به مالک یا شخص دیگری واگذار کرده و با این واگذاری، ولایت تبعی برای مالک یا آن شخص حاصل می شود.

بخش چهارم / فروع

در بخش پایانی این پژوهش، دو فرع از فروع مهم مبحث مصرف زکات تحت عنوان «فروع» مورد اشاره قرار می‌گیرد.

در فرع اول سوال این است که «با انکار ولایت مالک بر زکات، اگر مالک زکات را بین مستحقین تقسیم کرد و آن را به مصرف رساند، آیا این تصرف او مجزی است و دیگر مکلف به پرداخت زکات نمی‌باشد یا مجزی نیست و تنها در صورت دفع آنها به متولی زکات (حاکم شرع) تکلیف از عهده او ساقط می‌شود؟».

فرع دوم، مسئله مشهوری است که از گذشته در کلمات اصحاب - رحمه الله علیهم - مطرح بوده است و مبتنی بر قبول ولایت مالک بر زکات است. سوال فرع دوم این است که «اگر حاکم شرع زکات را مطالبه کرد، تقسیم مستقیم زکات توسط مالک بین مستحقین مجزی است یا خیر و امر به ادای زکات تنها با ارسال زکات برای حاکم ساقط می‌شود؟».

فرع اول / عدم اجزاء تقسیم زکات توسط مالک

طرح مساله

مساله مدنظر در این فرع مبتنی بر انکار ولایت مالک بر زکات است، پیش فرضی که حاصل و نتیجه تحقیق پیش رو در بخش دوم و سوم بود.

اگر مالک - با وجود عدم ولایت بر زکات - در آن تصرف کرد و آن را بین مستحقین زکات تقسیم نمود، آیا می توان مدعی شد که پرداخت زکات توسط او به شکل صحیح رخ داده است و تکلیف (ادای زکات) از عهده او خارج شده است یا تنها راه پرداخت زکات به شکل صحیح، دفع آن به متولی زکات است و تکلیف همچنان باقی است؟ فرع اول در مقام یافتن جواب این سوال است.

گفتار اول / اقوال فقهاء

از آنجایی که مشهور علماء ولایت مالک بر زکات را پذیرفته اند، متعرض این فرض نشده و آن را مورد طرح و بررسی قرار نداده اند.

فقهای که وجوب ابتدایی دفع زکات به امام - علیه الصلاه و السلام - یا فقیه جامع شرایط قائل هستند، به صراحت این مسئله را مورد اشاره قرار نداده اند^{۵۷۹}، هر چند ممکن است گفته شود بنابر ظاهر کلامشان تصرف مالک را صحیح نمی دانند؛ چرا که وجوب دفع به متولی ملازمه عرفی، عقلایی یا شرعی با عدم صحت تصرف مالک در آن اموال دارد و اگر ایشان نظر دیگری داشته و تصرف مالک را مجزی می دانستند، متذکر آن شده و آن را بیان می کردند^{۵۸۰}.

این مطلب را مرحوم علامه و مرحوم صیمری در فرض مطالبه زکات توسط امام ادعا کرده اند و مقتضای قول به وجوب ابتدایی دفع زکات به امام را عدم اجزاء دانسته اند.

مرحوم علامه می نویسد: «اگر امام زکات را مطالبه کند و مالک زکات را به امام تحویل ندهد و خودش تقسیم کند، شیخ قائل به عدم اجزاء است و این قول مقتضای کلام هر کسی است که وجوب دفع زکات به امام را در فرض عدم مطالبه قائل است»^{۵۸۱}.

مرحوم صیمری در غایه المرام می فرماید: «هر کس قائل به وجوب دفع [به امام - علیه الصلاه و السلام - یا فقیه جامع شرایط] در فرض عدم مطالبه است، به طریق اولی مقتضای قولش عدم اجزاء در فرض مطالبه نیز می باشد»^{۵۸۲}.

^{۵۷۹} عبارات این علماء ضمن بخش دوم / فصل دوم / قول اول از اقوال فقهاء مورد اشاره قرار گرفت. ر.ک. به صفحه ۳۱.

^{۵۸۰} نظر استاد محترم راهنما: کلام این علماء ظهوری در حکم وضعی ندارد.

^{۵۸۱} علامه حلی، مختلف الشیعه / ج ۳ / ص ۲۳۳: «لو طلبها الامام فلم يدفعها إليه و فرقها بنفسه قال الشيخ: لا یجزئه، و هو الذی یقتضیه قول

کل من أوجب الدفع إليه مع غیر الطلب». همچنین ر.ک. به کنزالفوائد / ج ۱ / ص ۱۸۷.

اما استاد گرانقدر مومن قمی - دامت برکاته - در الولایه الالهیه می نویسد: «پرداخت فطره به امام - علیه الصلاه و السلام - هر چند واجب است، اما بیش از وجوب دلیلی ندارد و این که شرط صحت دفع زکات، ادای آن به امام - علیه الصلاه و السلام - باشد، بدون دلیل است، بلکه اطلاقات ادله وجوب فطره و مصرف آن در مصارف خاصش، عدم اشتراط را اقتضاء دارد»^{۵۸۳}. البته در عبارت ایشان عدم ولایت مالک بر زکات ذکر نشده است و ممکن است ایشان وجوب ابتدایی اعطای زکات به امام را ملازم با عدم ولایت مالک بر زکات ندانند.

از سوی دیگر در کلمات استاد گرانقدر هاشمی شاهرودی - دامت برکاته - عدم اجزاء در فرض عدم ولایت مالک واضح و مفروغ عنه تلقی شده است و ایشان عدم اجزاء تصرف مالک در فرض مطالبه امام را ناشی از عدم ولایت مالک بر زکات در این فرض می دانند^{۵۸۴}.

نتیجه آن که قول به عدم اجزاء را به استاد هاشمی شاهرودی - دامت برکاته - و شاید قائلین به وجوب ابتدائی دفع زکات به حاکم شرع بتوان نسبت داد، ولی وجود قائل به اجزاء مشکوک است.

گفتار دوم / بیان و بررسی ادله

در این گفتار ابتدا دلیل عدم اجزاء بیان و سپس دلیل اجزاء نقل می شوند و این ادله مورد نقد و بررسی قرار می گیرند.

دلیل عدم اجزاء

عدم ولایت مالک بر زکات

پیش فرض مسئله محل بحث عدم ولایت مالک بر زکات است. یعنی مالک حق تقسیم زکات در بین مستحقین را ندارد و تصرف او بدون اذن و اجازه متولی (حاکم شرع)، تصرف فضولی است و صحتش منوط به اجازه متولی می باشد.

^{۵۸۲} صیمری، غایه المرام / ج ۱ / ص ۲۷۵: «و من قال بوجوب الدفع مع عدم الطلب اقتضى عدم الاجزاء أيضا بطريق الأولى».

^{۵۸۳} مومن قمی، محمد، الولایه الالهیه الإسلامیه / ج ۲ / ص ۲۵۸: «ثم أنك بالتأمل فيما بيناه في زكاة الأموال تعرف أن أداء الفطرة إلى الإمام عليه السلام وإن كان واجبا إلا أنه لا دليل على أزيد من وجوبه، و أما كون الأداء إليه شرط الصحة فلا دليل عليه بل إطلاقات أدلته وجوب الفطرة و صرفها في مصرفها الخاص بها تقتضي عدم الاشتراط. مضافا إلى اقتضاء البراءة أيضا له».

^{۵۸۴} هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۲۷ و ۱۲۸: «ولكن الصحيح عدم الاجزاء و عدم صحه ما ذکر و ذلك.... ثانيا.... كان معناها عدم ولايه المالكين في قبالتها و الا لم تكن الولایه للحاكم عليها و هذا يعني عدم ولايتهم على التصرف في المال العام و تملكه للفقير في قبالة حكم الحاكم و اعمال ولايته بالمنع عنه.... و ثالثا... و قد ذكرنا انه في باب الاموال الرجعة الى الغير مقتضى القاعده بطلان التصرف فيه و وضعها و عدم الولایه عليه الا فيما يتقین بصحته و هو الصرف عليها من خلال اذن الحاكم الشرعي و هذه وجهه اخرى تجعل المقام الاصل فيه عدم الاجزاء».

مسئله پیش رو مانند این فرض است که غیر متولی در اموال موقوفه بدون اذن متولی، تصرف کند یا شخصی بدون اذن حاکم در بیت المال تصرف کند یا غیر مالک در اموال زکوی تصرف کند. روشن است که این تصرف فی نفسه و به خودی خود صحیح تلقی نمی شود.

بنابراین گیرنده مال زکوی از مالک، مالک آن مال نشده است و تقسیم زکات توسط مالک مجزی نیست^{۵۸۵}.

اشکال

مالک با تقسیم زکات در حقیقت اموال را به صاحبانش رسانده است و این گونه تصرف وجهی برای بطلان ندارد.

جواب

این متولی است که حق تطبیق مستحق بر مصادیقش را دارد - نه مالک - و اگر اخذ از متولی باشد، اخذ صحیح رخ داده و گیرنده مالک شده است. مستحقی که زکات را از مالک گرفته است، صاحب مال زکوی نشده است؛ چرا که مالک حق تطبیق مستحق بر مصادیقش را نداشته است^{۵۸۶}. در ضمن فرع دوم مطالبی ذکر خواهد شد که در این زمینه مفید است.

دلیل اجزاء

اطلاقات ادله

ادله وجوب ادای زکات و مصرف آن در مصارفش، شروطی را - مانند قصد قربت - برای امتثال این واجب الهی بیان کرده اند؛ اما جزو این شروط، دفع زکات به امام - علیه الصلاه و السلام - یا حاکم شرع ذکر نشده است. ظاهر این اطلاق به این معناست که دفع زکات به امام - علیه الصلاه و السلام - یا حاکم شرع جزو شروط این واجب نیست و این واجب بدون آن نیز صحیح است. بنابراین اگر مالک به وجوب دفع زکات به امام - علیه الصلاه و السلام - یا حاکم شرع عمل نکرد و خودش اموال زکوی را به مستحقین تحویل داد، گناه مرتکب شده است، لکن زکات را پرداخت کرده و

^{۵۸۵} شبیه این بیان را استاد سید محمود هاشمی شاهرودی - دامت برکاته - در ضمن بحث مطالبه زکات توسط حاکم بیان کرده اند که در فرع دوم مورد اشاره قرار می گیرد. (کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۲۷ و ۱۲۸).

^{۵۸۶} این نکته در عبارات برخی علماء در فرض مطالبه زکات توسط امام مورد اشاره قرار گرفته است. علامه حلی، مختلف الشیعه / ج ۳ / ص ۲۳۴: «احتج الآخرون بأنه دفع مالا إلى مستحقه فيخرج عن العهدة. والجواب: أنما يخرج عن العهدة لو دفعه إليه على الوجه المطلوب منه». صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۲۳: «و الإیصال إلى المستحق بعد أن لم یکن علی الوجه المأمور به غیر مجز».

این واجب را امتثال کرده است و مستحقین نیز مالک آن اموال زکوی - که از مالک دریافت کرده اند - شده اند.^{۵۸۷}

اشکال

استدلال بر این پایه استوار است که دو تکلیف وجوبی بر عهده مالک است: (۱) ادای زکات به نحو مطلق. (۲) دفع زکات به حاکم شرع. روشن است در این صورت عصیان تکلیف دوم مانع از امتثال تکلیف اول نیست. در حالی که با توجه به ادله ای که ولایت حاکم بر زکات را اثبات و ولایت مالک و حق او در تقسیم زکات را نفی می کنند^{۵۸۸}، روشن می شود که مالک مکلف به «دفع زکات به نحو مطلق» نیست، بلکه مکلف به یک تکلیف یعنی «دفع زکات به متولی زکات (حاکم شرع)» است. اگر مکلف به «دفع زکات به نحو مطلق» بود، استدلال صحیح بود. اما با توجه به مکلف بودن مالک به تحویل زکات به متولی آن، تنها راه امتثال این واجب ارسال آن برای متولی زکات (حاکم شرع) است.^{۵۸۹}

مالک مکلف به تفریق و تقسیم زکات بین مستحقین نیست تا با تقسیم زکات امری را امتثال کرده باشد. متولی زکات مکلف به تفریق و تقسیم زکات است.

جواب

یک حکم تکلیفی (وجوب ادای به امام - علیه الصلاه و السلام -) فقط وجود دارد که توسط مالک عصیان شده است. اما یک حکم وضعی هم وجود دارد که تعلق زکات به مال است و با ادای زکات به مستحق و صاحب آن مال، سهم او از مال جدا شده و دیگر زکاتی به اموال مالک تعلق ندارد.

رد جواب

در ضمن دلیل عدم اجزاء بیان شد که عدم ولایت مالک بر زکات مستلزم عدم حق او در تطبیق مستحق بر افراد است و افراد با اخذ از مالک، صاحب مال زکوی نمی شوند.

^{۵۸۷} مومن قمی، محمد، الولاية الإلهية الإسلامية / ج ۲ / ص ۲۵۸: «ثم أنك بالتأمل فيما بيناه في زكاة الأموال تعرف أن أداء الفطرة إلى الإمام عليه السلام وإن كان واجبا إلا أنه لا دليل على أزيد من وجوبه، و أما كون الأداء إليه شرط الصحة فلا دليل عليه بل إطلاقات أدلة وجوب الفطرة و صرفها في مصرفها الخاص بها تقتضي عدم الاشتراط».

^{۵۸۸} ر.ک به بخش دوم و سوم این تحقیق.

^{۵۸۹} مانند امر به ادای خمس که تنها راه امتثال آن را در حال حاضر، تحویل خمس به حاکم شرع می دانند.

گفتار سوم / جمع بندی

اگر مالک - بدون اجازه از متولی زکات (حاکم شرع) - در زکات تصرف کرد و آن را بین مستحقین زکات تقسیم نمود، تصرف او باطل و زکات گیرندگان مالک اموال نشده اند و تکلیف به ادای زکات از عهده مالک خارج نشده است. مالک باید همان اموال یا اموال دیگری را به حاکم شرع برساند تا وظیفه خود را انجام داده باشد.

فرع دوم / عدم اجزاء تصرف مالک در فرض مطالبه حاکم

طرح مساله

پیش فرض فرع پیش رو، قبول ولایت مالک بر زکات است که معنای آن صحت تصرف اصالی مالک در اموال زکوی برای هزینه کردن آن در مصارف زکات می باشد.

ممکن است حاکم شرع زکات را از مالکین مطالبه کند و از آنها بخواهد تا تمام اموال زکوی را به او تحویل دهند و زکات توسط او و از طریق او و به صلاحدید او در مصارفش هزینه گردد.

این مطالبه ممکن است مبتنی بر فتوا یا بر اساس حکم باشد. روشن است که مطالبه بر اساس فتوا، وجوب دفع ابتدایی زکات به حاکم شرع را به همراه دارد و به معنای نفی ولایت مالک بر زکات است و با توجه به این که پیش فرض این فرع پذیرش ولایت مالک بر زکات است، روشن می شود که مطالبه مبتنی بر فتوا از فرض فرع پیش رو خارج است.

بنابراین مسئله مورد بحث مبتنی بر مطالبه زکات بر اساس حکم^{۵۹۰} و لزوم تبعیت از حکم حاکم است. با این دو فرض، این سوال به ذهن خطور می کند که «با مطالبه زکات توسط حاکم، آیا مصرف مستقیم زکات توسط مالک مجزی است؟ آیا عصیان او با ترک تبعیت از حکم حاکم با اجزاء منافات دارد؟».

گفتار اول / اقوال فقهاء

هر دو نظر اجزاء و عدم اجزاء در بین قدماء و متاخرین قائلینی دارد.

مرحوم شیخ طوسی^{۵۹۱}، ابن حمزه طوسی^{۵۹۲}، محقق حلی^{۵۹۳}، علامه در مختلف الشیعه^{۵۹۴}، شهید اول^{۵۹۵}، شهید ثانی^{۵۹۶}، محقق کرکی^{۵۹۷}، مرحوم سبزواری^{۵۹۸}، صاحب جواهر^{۵۹۹} و شیخ اعظم^{۶۰۰} را می توان جزو قائلین به عدم اجزاء دانست.

^{۵۹۰} خوبی، سیدابوالقاسم، موسوعه الإمام الخوئی / ج ۲۴ / ص ۲۰۶: «لا یخفی أن طلب الفقیه للزکاة علی أنحاء: ... و أخرى: أن لا یكون ذلك فتواہ ابتداءً فیعتقد ثبوت الولاية للمالك و لا یری وجوب النقل من حیث هو، و لکنه من أجل بعض الخصوصیات و المناسبات الطارئة و العناوین الثانویة یری الوجوب، كما لو هاجم الکفار فطلبها لصرافها بتمامها فی المؤلفه حفظاً لبلاد الإسلام عن استیلائهم، أو كان العام عام مجاعة فطلبها لحفظ المسلمین عن الهلکة، إلى غیر ذلك من الأسباب الباعثة لطلب الزکاة و صرفها فی جهة خاصة، فحینئذ لا مناص من صرفها فی تلك الجهة دون غيرها من المصارف الثمانية». سبحانی، جعفر، الزکاة فی الشریعة الإسلامیة الغراء / ج ۲ / ص ۳۴۳: «و أما الثانی: أی طلب الفقیه الجامع للشرائط علی وجه الإیجاب، فه قسمان: ... ۲. ما یطلبها لا لاعتقاده بأن له الولاية علیها، بل یعتقد بأن للمالك أیضا الولاية علیها، غیر أن الظروف الخاصة دفعت بالفقیه إلى طلبها من المالك، یاصدار الحكم الولائی، كما إذا توقّف نجاه طائفة من المسلمین علی إیصال الزکاة إلیهم، فدفع هذا العنوان الثانوی الفقیه إلى إیصال الحكم بلزوم نقلها إلیه».

در مقابل مرحوم علامه در تذکره الفقهاء^{۶۰۱}، میرزا محمد تقی آملی^{۶۰۲} و محقق خویی^{۶۰۳} قول به اجزاء را پذیرفته اند^{۶۰۴}.

گفتار دوم / بیان و بررسی ادله

در این گفتار ابتدا ادله اجزاء و سپس ادله عدم اجزاء نقل و بررسی می شوند.

- ^{۵۹۱} المبسوط / ج ۱ / ص ۲۴۴: «و متى طلبها الإمام وجب دفعها إليه، وإن فرقها بنفسه مع مطالبتة لم يجزه».
- ^{۵۹۲} الوسیله / ص ۱۳۰: «و إذا حضر الإمام و طلب مال الزكاة و جب أن يدفع إليه فإن لم يدفع إليه و أعطى صاحبه لم يجزئ».
- ^{۵۹۳} شرائع الاسلام / ج ۱ / ص ۱۵۲: «و لو طلبها الإمام و جب صرفها إليه و لو فرقها المالك و الحال هذه قيل لا يجزى و قيل يجزى و إن أتم و الأول أشبه».
- ^{۵۹۴} مختلف الشیعه / ج ۳ / ص ۲۳۴: «مسألة: لو طلبها الإمام فلم يدفعها إليه و فرقها بنفسه قال الشيخ: لا يجزئه، و هو الذى يقتضيه قول كل من أوجب الدفع إليه مع غير الطلب، و قيل: يجزئه. لنا: أنها عبادة لم يأت بها على وجهها المطلوب شرعا فيبقى في عبادة التكليف».
- ^{۵۹۵} الدروس / ج ۱ / ص ۲۴۶: «و يجب دفع الزكاة إلى الإمام أو نائبه مع الطلب و إلا استحب، و فى الغيبة إلى الفقيه المأمون و خصوصا الأموال الظاهرة، و أوجب المفيد و الحلبي حملها إلى الإمام فنائبه فالفقيه ابتداء. و مع الوجوب لو فرقها بنفسه فالأجود عدم الإجزاء».
- ^{۵۹۶} مسالك الافهام / ج ۱ / ص ۴۲۶: «قوله: «و لو فرقها المالك و الحال هذه قيل: لا يجزى و قيل: يجزى و الأول أشبه». لا خلاف فى حصول الإثم سواء قلنا بالإجزاء أم لا، للمخالفة. و وجه الإجزاء معه حصول الغرض و هو وصولها الى المستحق كالدين إذا دفعه إلى مستحقه، و هو خيرة التذكرة. و ما اختاره المصنف أجود لأنها عبادة قد خولف فى فعلها مقتضى الأمر، و الأمر بالشىء يقتضى النهى عن ضده، و هو يستلزم فساد العبادة».
- ^{۵۹۷} جامع المقاصد / ج ۳ / ص ۳۷: «لا يجزئ لتعين الدفع الى الإمام، فلا يكون آتيا بالمأمور به على وجهه».
- ^{۵۹۸} ذخيره المعاد / ج ۲ / ص ۴۶۵: «و لو طلبها أى الإمام و جب حملها إليه باتفاق الأصحاب لوجوب متابعتة فى جميع الأمور و تحريم مخالفتة و لو فرقها حينئذ أتم لعصيانته بمخالفة الإمام ع و أجزاء على رأى اختاره المصنف فى التذكرة و ذهب جماعة من الأصحاب منهم الشيخ و المحقق إلى عدم الإجزاء ... و الترجيح عندى للقول بعدم الإجزاء».
- ^{۵۹۹} جواهرالكلام / ج ۱۵ / ص ۴۲۲: «الأول [عدم اجزاء] أشبه بأصول المذهب و قواعده مع النهى عن التفريق لعدم التمكن من نية القرية حينئذ التى لا ريب فى اشتراطها فى صحة دفع الزكاة».
- ^{۶۰۰} كتاب الزكاة / ص ۳۵۶: «فرع لو طلب الإمام أو نائبه الخاص أو العام الزكاة فلم يجبه و دفعها هو بنفسه فهل يجزئ أم لا؟ قولان: أصحهما أنه لا يجزئ».
- ^{۶۰۱} تذکره الفقهاء / ج ۵ / ص ۳۱۷: «لو طلب الإمام الزكاة منه و جب دفعها إليه إجماعاً منّا، لأنه معصوم تجب طاعته و تحرم مخالفتة، فلو دفعها المالك إلى المستحقين بعد طلبه و إمكان دفعها إليه فقولان لعلمائنا: الإجزاء - و هو الوجه عندى -».
- ^{۶۰۲} مصباح الهدى / ج ۱۰ / ص ۳۰۴: «و بما ذكرنا ظهر صحة ما استدلل به للقول الثانى [اجزاء]».
- ^{۶۰۳} موسوعه الامام الخويى / ج ۲۴ / ص ۲۰۷: «بل لو تصدى المالك بنفسه للصرف فى تلك الجهة نفسها كفى، و لو سلم فغايبته الإثم لو خالف لا أن يكون العمل باطلاً و غير مبرئ للذمة».
- ^{۶۰۴} همچنين مرحوم محقق حلى اين قول را به عده اى نسبت داده، ولى نامى از آنها نبرده است. (شرائع الاسلام / ج ۱ / ص ۱۵۲ : و لو طلبها الإمام و جب صرفها إليه و لو فرقها المالك و الحال هذه قيل لا يجزى و قيل يجزى و إن أتم و الأول أشبه).

ادله اجزاء

در عبارات علماء دو دلیل برای اثبات اجزاء ارائه شده است.

۱/ صدق امتثال امر ادای زکات

مطالبه زکات توسط حاکم شرع در فرضی که مالک ولایت بر زکات دارد، به معنای به وجود آمدن دو تکلیف الزامی بر عهده مالک است: (۱) ادای زکات به نحو مطلق که با تحویل زکات به مستحقین یا تحویل زکات به متولی آن (حاکم شرع) قابل امتثال است. (۲) اطاعت از حاکم شرع با ارسال زکات برای او^{۶۰۵}.

اگر مالک زکات را به حاکم شرع تحویل دهد، مستحق دو پاداش است؛ چرا که دو تکلیف را امتثال کرده است. همانطور که اگر از ادای زکات به طور کلی امتناع کند، مستحق دو عقاب می باشد؛ چرا که هر دو تکلیف را عصیان کرده است.

اما اگر زکات را مستقیم به مستحق پرداخت کند و آن را به حاکم شرع تحویل ندهد، امر به ادای زکات را امتثال کرده و تکلیف با امتثال ساقط می شود؛ هر چند امر به اطاعت از حاکم شرع را عصیان کرده است. در حقیقت امر به اطاعت از حاکم شرع، ولایت مالک بر زکات را منتفی نکرده است.^{۶۰۶}

خواست مولا این است که ادای زکات از طریق دفع آن به حاکم شرع صورت گیرد، اما اگر دفع به حاکم شرع صورت نگرفت، حداقل اصل ادای زکات ترک نشود.

محل بحث مانند اطاعت مولا و عصیان سید است. مولا امر به ادای زکات و امر به اطاعت حاکم کرده است. عبدی که از اطاعت حاکم سرپیچی کند و از این جهت عاصی باشد، ممکن است از حیث ادای زکات (اطاعت خداوند) مطیع باشد^{۶۰۷، ۶۰۸}.

خلاصه آن که با اعطای زکات به مستحق، مالک امر به ادای زکات را امتثال کرده است و دیگر مکلف به این امر نیست. هر چند با این اقدام، موضوع تکلیف دوم (اطاعت از حاکم شرع با دفع زکات به ایشان) را منتفی کرده است؛ چرا که امتثال این تکلیف متفرع بر وجود اموال زکوی است، در حالی که دیگر اموال زکوی نزد مالک

^{۶۰۵} شیخ انصاری، کتاب الزکاة / ص ۳۵۸: «اللهم إنا أن يقال: إن التكليف بالمقيد هنا تكليف آخر مغاير للتكليف بالمطلق؛ لأن التكليف بالمطلق إنما هو بإيتاء الزكاة، والتكليف بالمقيد إنما هو بإجابة الإمام عليه السلام».

^{۶۰۶} خویی، سید ابوالقاسم، موسوعه الإمام الخوئی / ج ۲۴ / ص ۲۰۷: «إذ المفروض أن الوجوب عرضي نشأ من داعٍ آخر مع بقاء ولاية المالك على حالها، فلو باشر بنفسه فقد أدى الواجب وإن عصى أمر الفقيه».

^{۶۰۷} صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۲۱: «و لأنه في الحقيقة كالعبد الذي يطيع الله و يعصى سیده، ضرورة عدم اقتضاء طلب الامام عليه السلام لها تقييد أوامر الإيتاء للفقراء».

^{۶۰۸} تفاوت عمده احکام حاکم با احکام سید در این است که سید در احکام مصالح خود را مدنظر دارد.

وجود ندارد تا بتواند آن را به حاکم شرع تحویل دهد. پس مالک با منتفی کردن موضوع تکلیف دوم، این تکلیف را عصیان کرده است، لکن عصیان این تکلیف نافی امتثال تکلیف اول نیست^{۶۰۹}.

نقد و بررسی

تام بودن این استدلال مبتنی بر پیش فرض های متعددی - مانند عدم مقید شدن امر ادای زکات به ارسال برای حاکم، تمشی قصد قربت، صلاحیت فعل برای تقرب و بقای ولایت مالک بر زکات - است که ادله عدم اجزاء آنها را هدف قرار داده اند. در نتیجه قضاوت در مورد این دلیل متوقف بر بررسی ادله عدم اجزاء می باشد^{۶۱۰}.

۲/ رسیدن مال زکوی به مستحقین

گفته شده است که مالک، اموال زکوی را به مستحقین آن - مثل فقراء - رسانده است. وصول اموال زکوی به مستحقین، سبب سقوط تکلیف ادای زکات از عهده مالک می شود^{۶۱۱}، چرا که دیگر مال زکوی وجود ندارد تا امری به ادای آن متصور باشد (انتفاء حکم به انتفاء موضوع).

با این بیان حتی اگر امتثال تکلیف به ادای زکات انکار شود و ادعا شود که این تکلیف امتثال نشده است و مالک با دفع زکات به مستحق موضوع تکلیف را منتفی کرده و عاصی است، باز هم می توان اجزاء و عدم لزوم اعاده را نتیجه گرفت.

نقد و بررسی

این استدلال یک پیش فرض به همراه دارد که مستحقین با اخذ زکات از مالک، مالک اموال زکوی می شوند و در نتیجه دیگر مالی که زکات باشد، وجود ندارد. در حالی که این پیش فرض به اثبات نرسیده است و مخالفین - با ادله ای که برای عدم اجزاء ارائه کرده اند - آن را انکار می کنند^{۶۱۲}.

ادله عدم اجزاء

با بررسی و تنظیم فرمایشات فقهاء می توان نه دلیل را ذیل عنوان ادله عدم اجزاء، مطرح کرد.

^{۶۰۹} ر.ک به صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۲۱ و منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۷۱.

^{۶۱۰} در ذیل ادله عدم اجزاء بیان شده است که امر مطلق به ادای زکات وجود ندارد و با مطالبه حاکم تنها حکمی که بر عهده مکلف است، ارسال زکات برای حاکم است. بنابراین با دفع مستقیم زکات هیچ امری امتثال نشده است. ر.ک به صفحه ۱۳۴ و ۱۴۳.

^{۶۱۱} علامه حلی، نهایه الاحکام / ج ۲ / ص ۴۱۵ و صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۲۱.

^{۶۱۲} در ذیل ادله عدم اجزاء بیان شده است که مالک در فرض مطالبه حاکم ولایتی بر زکات ندارد و تصرف او در زکات صحیح نبوده و اخذ کننده زکات از مالک، مالک آن اموال نمی شود و مال زکوی همچنان باقی است. ر.ک به صفحه ۱۴۳.

۱/ تلازم عرفی بین مطالبه و عدم اجزاء

متبادر و مستظهر عرفی از مطالبه زکات توسط حاکم شرع، عدم رضای او از دفع مستقیم زکات و عدم اجزای این دفع است^{۶۱۳}.

اشکال

ملازمه عرفی بین مطالبه زکات و عدم اجزای دفع مستقیم زکات قابل انکار است. قائلین به اجزاء، امتثال امر یا عدم بقاء مال زکوی (نفی موضوع) را دلیل بر اجزاء می دانند^{۶۱۴}، که بیان می کند عصیان با اجزاء منافاتی ندارد^{۶۱۵}.

البته ممکن است با اصلاحاتی این دلیل را به دلیل نهم یا دهم تبدیل کرد که در ادامه ذکر خواهند شد.

۲/ اقتضای وجوب اطاعت از حاکم شرع برای عدم اجزاء

مقتضای لزوم اطاعت از حاکم شرع، عدم ترتب اثر بر دفع مستقیم زکات به فقیر است. مانند نذر در مال معین که ادله وجوب وفای به نذر موجب بطلان تصرفات مالک در آن مال می شود. شخصی که گوسفند معین خود را نذر کرده است، اگر آن را بفروشد، بیع او باطل است. در محل کلام نیز لزوم دفع زکات به حاکم - گویا سبب حدوث حق اختصاص می شود و - موجب عدم ترتب اثر بر دفع مستقیم زکات به فقیر و عدم ملکیت فقیر از باب استحقاق زکات می شود^{۶۱۶}.

^{۶۱۳} مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان / ج ۴ / ص ۲۰۴: «و يمكن ان يقال: المتبادر من طلب الأمر و الدفع اليه، عدم الرضا من دفعه الي غيره و عدم اجزاء ذلك، فتأمل».

^{۶۱۴} شیخ انصاری، کتاب الزکاة / ص ۳۵۸: «لكن يدفعه: إن وجوب الدفع إلى الإمام مختص بصورة وجوب الزكاة، و بعد سقوط الزكاة عنه بمقتضى العمل بعمومات جواز الدفع إلى الفقراء المستلزم لسقوط التكليف لا يبقى موضوع لوجوب الدفع إلى الإمام عليه السلام فالعمل بالعمومات مخرج للمسألة عن موضوع وجوب الدفع إلى الإمام، فالحكم بالإجزاء من جهة العمل بظاهر العمومات لا يلزم منه خلاف ظاهر في دليل وجوب الدفع إلى الإمام عليه السلام، بل يلزم منه خروج الواقعة عن موضوع ذلك الدليل بخلاف الحكم بعدم الإجزاء، فإنه موجب لتخصيص العمومات».

^{۶۱۵} مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان / ج ۴ / ص ۲۰۴: «و يمكن ان يقال: لا ينافي الأجزاء، الإثم أيضا على تقدير التفريق بنفسه، لاحتمال كون الإثم على عدم الدفع اليه عليه السلام و العزم على ذلك، و البقاء، و التأخير، لا على التفريق كما أشرنا اليه».

^{۶۱۶} شیخ انصاری، کتاب الزکاة / ص ۳۵۸: «مع إمكان أن يقال: إن مقتضى عموم وجوب الدفع إلى الإمام عليه السلام من باب الإطاعة هو عدم ترتب الأثر على دفعه إلى الفقير، بل المزكى بعد دفع المال إلى الفقير مكلف بدفعه إلى الإمام عليه السلام، فيجب عليه استرجاعه من الفقير، و دفعه إلى الإمام عليه السلام أو دفع الزكاة من ماله اليه، و هذا معنى عدم الإجزاء، كما ذكرنا نظيره في مسألة من نذر التصديق بمال معين، و إن عموم وجوب الوفاء مانع عن ترتب الأثر على التصرفات الواقعة على ذلك المال، الثابت جوازها بعموم أدلتها».

اشکال

وجود این اقتضاء قابل انکار است و - همانطور که در اشکال به دلیل اول بیان شد - قائلین به اجزاء، امثال امر یا عدم بقاء مال زکوی (نفی موضوع) را دلیل بر اجزاء می دانند^{۶۱۷}، که بیان می کند عصیان با اجزاء منافاتی ندارد^{۶۱۸}.

این دلیل نیز - مانند دلیل اول - ممکن است با اصلاحاتی به دلیل نهم یا دهم تبدیل شود که در ادامه ذکر خواهند شد.

۳/ مقید شدن امر ادای زکات

امر مطلق به «ادای زکات» - که مخاطب آن مالک است - با «دفع مستقیم زکات به مستحقین» و همچنین با «دفع زکات به حاکم شرع (متولی زکات)» امثال می شود.

اطلاق این امر - که مخاطب را در دفع مستقیم زکات به مستحقین آزاد می گذارد - با امر به «اطاعت حاکم شرع (دفع زکات به حاکم شرع)» سازگاری ندارد و امر به «دفع زکات به حاکم شرع» موجب تقييدِ اطلاقِ امر به «ادای زکات» می شود. حمل مطلق بر مقید موجب می شود^{۶۱۹} که یک تکلیف - که همان امر به «دفع زکات به حاکم شرع» است - بر عهده مکلف باشد و دیگر تکلیف مطلق «دفع زکات» باقی نباشد.

نتیجه آن که دفع مستقیم زکات توسط مالک به مستحق همراه با امثال هیچ تکلیفی نیست و هیچ واجبی امثال نشده است و تکلیف به «دفع زکات به حاکم شرع» همچنان باقی است. بقاء این تکلیف به معنای عدم اجزاء تصرف مالک در فرض مطالبه زکات توسط حاکم شرع است^{۶۲۰}.

^{۶۱۷} شیخ انصاری، کتاب الزکاة / ص ۳۵۸: «لکن یدفعه: إن وجوب الدفع إلى الإمام مختص بصورة وجوب الزکاة، و بعد سقوط الزکاة عنه بمقتضى العمل بعمومات جواز الدفع إلى الفقراء المستلزم لسقوط التكليف لا يبقى موضوع لوجوب الدفع إلى الإمام عليه السلام فالعمل بالعمومات مخرج للمسألة عن موضوع وجوب الدفع إلى الإمام، فالحكم بالإجزاء من جهة العمل بظاهر العمومات لا يلزم منه خلاف ظاهر في دليل وجوب الدفع إلى الإمام عليه السلام، بل يلزم منه خروج الواقعة عن موضوع ذلك الدليل بخلاف الحكم بعدم الإجزاء، فإنه موجب لتخصيص العمومات».

^{۶۱۸} مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان / ج ۴ / ص ۲۰۴: «و يمكن ان يقال: لا ينافي الأجزاء، الإثم أيضا على تقدير التفريق بنفسه، لاحتمال كون الإثم على عدم الدفع إليه عليه السلام و العزم على ذلك، و البقاء، و التأخير، لا على التفريق كما أشرنا إليه».

^{۶۱۹} مانند حمل مطلق بر مقید در مثال «اعتق رقبه» و «اعتق رقبه مومنه».

^{۶۲۰} صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۲۲: «الاقْتِصَارُ عَلَى الْأَمْرِ بِالْدَفْعِ إِلَيْهِ الْمَنَافِي لِلأَمْرِ حِينَئِذٍ بِالْإِيتَاءِ، فَوْجِبَ تَقْيِيدُهُ بِهِ عَلَى مَعْنَى وَجوب الإيتاء على هذا الوجه بالنسبة». شیخ انصاری، کتاب الزکاه / ص ۳۵۸: «ثم لو سلم أن الأمر بالدفع لا يرجع إلى مجرد القيد، بل إلى الدفع المقيد، لكن نقول: إن هذا الأمر مقيد للأوامر العامة؛ بوجوب إخراج الزکاة إلى الفقراء بما إذا لم يطلبه الإمام عليه السلام الذي هو الولي للفقراء، ضرورة التعارض بين جواز دفع المال إلى الفقراء، و بين وجوب دفع ذلك المال بعينه إلى وليهم، نظير التعارض الواقع بين تعيين عتق الرقبه المؤمنه المستفاد من قوله: أعتق رقبه مؤمنه، و جواز عتق الكافرة المستفاد من قوله: أعتق رقبه». همچنین ر.ك به آملی، محمدتقی، مصباح الهدی / ج ۱۰ / ص ۳۰۳ و منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۶۹.

اشکال

حمل مطلق بر مقید تنها در فرض وحدت مطلوب صحیح است و در فرض تعدد مطلوب چنین حملی مقبول نیست. در مثال «اعتق رقبه» و «اعتق رقبه مومنه» که دو دلیل مثبت هستند، اگر وحدت مطلوب اثبات شد، می توان مطلق را بر مقید حمل کرد و الا با تعدد مطلوب مطلق بر اطلاقش باقی است^{۶۲۱}.

در محل کلام نیز دو مطلوب برای شارع وجود دارد که اولی ادای زکات و دیگری اطاعت از حاکم شرع (ادای زکات با دفع آن به حاکم) است. تعدد مطلوب مانع از حمل مطلق بر مقید می شود^{۶۲۲}.

جواب

اولاً بحث وحدت یا تعدد مطلوب مخصوص احکام تکلیفی صرف - با احراز وحدت حکم - است، اما مقام بحث شامل حکم وضعی (ولایت بر زکات و صحت تصرفات متولی و تملیک مستحق) نیز می باشد^{۶۲۳، ۶۲۴}.

ثانیاً در ادامه روشن خواهد شد^{۶۲۵} که با انکار ولایت مالک در فرض مطالبه حاکم، امر به ادای زکات به شکل مطلق وجود ندارد و تنها حکمی که بر عهده مکلف است، ارسال زکات برای حاکم است. با انکار امر مطلق، تعدد مطلوب قابل اثبات نیست.

۴ / امر به شیء مستلزم نهی از ضد خاص

دفع زکات به مستحق در تضاد با دفع زکات به حاکم شرع می باشد و امکان اتیان هر دو با هم وجود ندارد. امر به دفع زکات به حاکم شرع اهم و مستلزم نهی از ضد آن (دفع زکات به مستحق) است. پس دفع زکات به مستحق - که عبادت است و باید به قصد قربت اتیان شود - منهی عنه است. نهی از عبادت موجب فساد است^{۶۲۶} و در نتیجه دفع زکات به فقیر فاسد است و مجزی نیست.

^{۶۲۱} میرزای نائینی، اجودالتقریرات / ج ۱ / ص ۵۳۷ و محقق عراقی، نهاییه الافکار / ج ۲ / ص ۵۷۸.

^{۶۲۲} شیخ انصاری، کتاب الزکاه / ص ۳۵۸ و منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۷۱.

^{۶۲۳} نقد استاد محترم راهنما: بحث وحدت و تعدد مطلوب اختصاص به حکم تکلیفی ندارد.

^{۶۲۴} نقد استاد محترم مشاور: مجرد شمول مقام نسبت به حکم وضعی مشکل را حل نمی کند. همین مقدار که به لحاظ حکم تکلیفی در بین مشکل وجود دارد، کافی است.

^{۶۲۵} ر.ک به صفحه ۱۴۳.

^{۶۲۶} چرا که مانع از تمشی قصد قربت یا مانع از صلاحیت فعل برای تقرب یا موجب عدم تعلق امر به عبادت یا مبین فقدان ملاک در آن می شود. ر.ک به آخوند خراسانی، کفایه الاصول / ص ۱۸۶ و میرزای نائینی، اجودالتقریرات / ج ۱ / ص ۳۹۴ و امام خمینی، مناہج الوصول / ج ۲ / ص ۱۵۹ و شهید صدر، بحوث فی علم الاصول / ج ۳ / ص ۱۰۷.

اشکال اول

دفع زکات به مستحقّ امر وجودی و ضدّ خاصّ برای دفع زکات به حاکم است. امر به شیء مقتضی نهی از ضدّ خاصّ نمی باشد^{۶۲۷} و در نتیجه دفع زکات به مستحقّ منهی عنه نیست^{۶۲۸، ۶۲۹}.

اشکال دوم

ضدّیت ذاتی بین دفع زکات به مستحقّ و دفع زکات به حاکم وجود ندارد؛ زیرا می توان مال زکوی را بعد از دفع به مستحقّ، از او گرفت و به حاکم نیز تحویل داد. ضدّیت بین این دو فعل عرضی و ناشی از مالک شدن مستحقّ است. از آنجایی که دفع زکات به مستحقّ موجب ملکیت او می شود، اخذ از او و تحویل آن به حاکم شرع صحیح نیست و به خاطر این تملیک است که دفع زکات به مستحقّ با دفع زکات به حاکم منافات دارد.

حال اگر گفته شود که دفع زکات به مستحقّ موجب ملکیت او می شود و این فعل به خاطر ضدّیت عرضی (ملکیت مستحقّ) منهی عنه است، در حقیقت ملکیت مستحقّ زکات - بما هو مستحقّ زکات - مقبول واقع شده و به مجزی بودن دفع زکات به او اعتراف شده است؛ چرا که دیگر مال زکوی وجود ندارد تا امر به دفع آن به حاکم باقی باشد. مجزی بودن این عبادت نیز به معنای عدم نهی از این عبادت است. پس قبول ملکیت مستحقّ با وجود نهی سازگاری ندارد. اما اگر ملکیت مستحقّ انکار شود، ضدّیتی بین دو دفع وجود ندارد تا دفع به مستحقّ منهی عنه شود و در این فرض نیز نهی متفی است.

خلاصه اگر ملکیت مستحقّ پذیرفته شود، پس دفع زکات به مستحقّ صحیح بوده است و منهی عنه نیست. اگر ملکیت مستحقّ پذیرفته نشود نیز ضدّیتی وجود ندارد تا نهی شکل بگیرد^{۶۳۰}.

^{۶۲۷} آخوند خراسانی، کفایه الاصول / ص ۱۲۹ و میرزای نائینی، اجود التقريرات / ج ۱ / ص ۲۵۲ و محقق عراقی، نهاییه الافکار / ج ۲ / ص ۳۶۰.

^{۶۲۸} صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۲۱ و آشتیانی، محمدحسن، کتاب الزکاه / ج ۲ / ص ۷۱۳.

^{۶۲۹} البته ضدّ خاصّ نمی تواند امر داشته باشد که در دلیل ششم به این نکته اشاره شده و از این راه تلاش می شود تا عدم اجزاء به اثبات برسد.

^{۶۳۰} صاحب جواهر، جواهر الکلام / ج ۱۵ / ص ۴۲۱: «بل الدفع إلى الفقير ليس ضدا للدفع إلى الامام بذاته، إذ يمكن الدفع إليه بعد الدفع إليه، و إنما عرضت له الضدية لاستلزامه هنا التملیک، و إن قلنا بالنهی عنه لاستلزامه التملیک لزم من وصفه صحة الدفع، فإنه لا نهی إذا لم یکن تملیک، و لا تملیک إذا کان نهی كما أن عدم ترتب الملک علیه للنهی لا یقتضی جوازه، لعدم منافاته حينئذ». همچنین ر.ک به آشتیانی، محمدحسن، کتاب الزکاه / ج ۲ / ص ۷۱۳.

جواب

اگر نهی به دفع مستقیم زکات تعلق نمی گرفت، ملکیت مستحق محقق می شد. اما نهی تعلق گرفته و موجب فساد دفع و عدم ملکیت مستحق شده است. عدم ملکیت که معلول نهی است، نمی تواند نافی علت خود (نهی) باشد و نمی توان از عدم تحقق ملکیت، عدم تعلق نهی را نتیجه گرفت^{۶۳۱}.

اشکال سوم

نهایت نتیجه استدلال ذکر شده فساد عبادت و عدم امتثال امر به ادای زکات توسط مالک است. اما دفع زکات توسط مالک به مستحق دارای بُعد معاملی است و اگر صحیح باشد، مستحق زکات مالک اموال می شود. با قبول این استدلال پذیرفته می شود که امر امتثال نشده است و مکلف عبادت را اتیان نکرده است، اما آیا مستحق مالک اموال زکوی نشده است؟ آیا نهی سبب می شود که مستحق مالک این اموال نشود؟

این احتمال وجود دارد که مستحق مالک اموال زکوی شده باشد و در عین حال مکلف امر را امتثال نکرده باشد و با توجه به عدم بقاء اموال زکوی، موضوع امر «ادای زکات» منتفی شده باشد و مکلف دیگر قادر به اتیان این عبادت نباشد.

خلاصه آن که نهی ادعا شده، بطلان عبادت را اثبات می کند اما در اثبات عدم اجزاء و لزوم تکرار زکات ناتوان است^{۶۳۲}.

۵/ امر به شیء مستلزم نهی از ضد عام

در محل بحث اصل دفع زکات توسط مالک مفروغ عنه است و مفروض وقوع حتمی آن می باشد. در این هنگام است که حاکم زکات را مطالبه می کند. بنابراین وقتی امر به «دفع زکات به حاکم» تحقق می یابد، در حقیقت امر به مجرد قید (به حاکم) تعلق گرفته است - نه به مقید (دفع به حاکم) -.

با این فرض ضدّ عامّ مامور به - با توجه به مفروغ عنه بودن وقوع اصل دفع - عرفاً دفع آن به غیر حاکم است؛ هر چند دفع زکات به غیر حاکم امری وجودی است و ضدّ عامّ امری عدمی.

^{۶۳۱} آملی، محمدتقی، مصباح الهدی / ج ۱۰ / ص ۳۰۴: «إذ فيه ان عدم ترتب التملیک علی الدفع الی الغير بسبب النهی عنه لا یعقل ان یصیر منشأ لرفع النهی و لا یوجب ان یکون المعلول موجبا لرفع علته و هو بدیهی البطلان فالموضوع للنهی هو الدفع المترتب علیه التملیک مع قطع النظر عن هذا النهی و ان لم یتربط علیه بالنظر الیه، كما ان الصحّة فی موضوع النهی فی العبادات و المعاملات هی الصحّة مع قطع النظر عن النهی عنها و ان صارتا فاسدة بالنظر الی النهی و بذلك یندفع توهم ابی حنیفة و الشیبانی لاستلزام النهی صحّة متعلّقة إذ لو لم یکن صحیحاً لم یکن منہیا عنه كما حقق فی الأصول».

^{۶۳۲} مگر برای اثبات عدم اجزاء به اصالت فساد در معاملات تمسک شود.

امر به شیء مستلزم نهی از ضدّ عامّ است و نهی به دفع زکات به غیر حاکم مصداق نهی به عبادت است که موجب فساد آن می باشد و در نتیجه دفع مستقیم زکات به مستحق توسط مالک باطل است.^{۶۳۳}

اشکال اول

بنابر نظر صحیح امر به شیء مستلزم نهی از ضدّ عام نمی باشد.^{۶۳۴}

اشکال دوم

دفع به غیر حاکم ضدّ عام دفع به حاکم نیست و ادعای تناقض عرفی بین آنها مردود است.^{۶۳۵} مخصوصاً که ادعای مفروغ عنه بودن دفع مورد پذیرش نیست و مطالبه حاکم شامل افرادی که از پرداخت زکات خودداری می کنند نیز می شود.^{۶۳۶} ضدّ عام در این شرایط «عدم دفع به حاکم» است که شامل «عدم دفع» و «دفع به غیر حاکم» می شود.

اشکال سوم

نتیجه این اشکال حرمت قید مقابل (دفع به غیر حاکم) است و اصل طبیعت «دفع زکات» - که مفروغ عنه تصور شده است - منهی عنه نخواهد بود. امتثال امر به «ادای زکات» نیز با اتیان «اصل طبیعت دفع زکات» محقق شده و امتثال

^{۶۳۳} شیخ انصاری، کتاب الزکاة / ص ۳۵۷: «بیان ذلك: إن مطلق الدفع أو الدفع إلى شخص خاص قد يلاحظ من حيث هو، و ضده العام - حينئذ - ترك الدفع [سواء أبقاه على ماله أو دفعه إلى غير من أمر بالدفع إليه] - وقد يلاحظ مقيداً بكونه إلى شخص خاص بعد الفراغ عن أصل الدفع، و فرض وقوعه من المكلف لا محالة، فيتوجه الإيجاب حينئذ إلى مجرد القيد، فيرجع قوله: «ادفع إلى الإمام» إلى قوله: «ليكن الدفع إلى الإمام» أو «ليكن المدفوع إليه الإمام عليه السلام»، فضده العام هو ترك إيقاع الدفع المفروغ عن وقوعه إلى الإمام عليه السلام. و هي عبارة أخرى عرفاً عن دفعه إلى غير الإمام عليه السلام و إن كان هو عدماً و هذا وجودياً. و لا ريب أن الغرض من أمر الإمام عليه السلام بالدفع إليه ليس إلّا مجرد إيجاد القيد بعد الفراغ عن أصل وجوب الإخراج الذي هو بأمر الله سبحانه، فالزامه الدفع إلى نفسه في مقابلة المنع عن الدفع إلى غيره، و المفروض أن أمر الله سبحانه بإطاعته يرجع إلى طبق أمره عليه السلام». همچنين ر.ك به آشتياني، محمدحسن، كتاب الزكاه / ج ۲ / ص ۷۱۵ و آملی، محمدتقی، مصباح الهدی / ج ۱۰ / ص ۳۰۲.

^{۶۳۴} منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۶۷. همچنين برای این بحث اصولی ر.ك به آخوندخراسانی، کفایه الاصول / ص ۱۳۳ و امام خمینی، مناهج الوصول / ج ۲ / ص ۹.

^{۶۳۵} آملی، محمدتقی، مصباح الهدی / ج ۱۰ / ص ۳۰۲: «يمكن ان يقال: ان الدفع الى الممتحق ليس ضدا للدفع الى الامام إلا بالعرض و ذلك لا يمكن الدفع اليه عليه السلام مع الدفع الى غيره و انما عرضت الضدية لمكان ترتب التملك على احد الفعلين الموجب لسقوط الوجوب بسقوط ملاكه».

^{۶۳۶} منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ / ص ۶۷: «و یرد علی هذا الوجه: أولاً منع كون غرض الإمام في طلبه دائماً طلب إيجاد القيد بعد الفراغ عن أصل الإخراج بل ربما يواجه المستكفين لأصل الإخراج فيطلب الإخراج بقيد».

امر رخ داده است. نتیجه آن که ما حصل این استدلال فساد دفع و عدم مجزی بودن آن نیست، بلکه صرفا حرمت خصوصیت دفع زکات به غیر حاکم را اثبات می کند^{۶۳۷}.

جواب

فعل محقق شده در خارج، «دفع زکات به غیر حاکم» است که یک فعل واحد خارجی است. مفاد اشکال سوم این است که طبیعت (اصل دفع زکات) که جنس برای فعل خارجی است مطلوب و مامور به و فصل آن (به غیر حاکم) مبعوض باشد؛ در حالی که فعل واحد خارجی یا محبوب است و یا مبعوض و امکان ندارد که جنس آن محبوب و فصل آن مبعوض باشد^{۶۳۸}.

بررسی جواب

امکان محبوبیت مطلق و مبعوضیت قید بحثی اصولی است که برخی از بزرگان به آن پرداخته اند و اگر مستشکل این امر را ممکن بدانند، جواب ارائه شده یک جواب مبنایی است.^{۶۳۹}

اشکال چهارم

اشکال سوم به دلیل قبل، به این دلیل نیز وارد است و این دلیل بطلان عبادت را اثبات می کند، اما در اثبات عدم اجزاء و لزوم تکرار زکات ناتوان است.

۶/ فقدان امر برای این عبادت

امر به شیء - هر چند مستلزم نهی از ضدّ عام یا ضدّ خاص خود نیست، اما - با امر به ضدّ خود تنافی دارد. بنابراین اگر «دفع زکات به حاکم» دارای امر است، «دفع زکات به غیر حاکم» - که ضد آن است - نمی تواند امر داشته باشد.

صحت عبادت منوط به وجود امر است. «دفع زکات به غیر حاکم» فاقد امر است و نمی تواند عبادتی صحیح باشد^{۶۴۰}.

^{۶۳۷} آملی، محمدتقی، مصباح الهدی / ج ۱۰ / ص ۳۰۳: «مع ان حرمة خصوصيته الدفع الى غيره لا توجب حرمة طبيعة الدفع المحققة بها غاية الأمر تكون الطبيعة مطلوباً و خصوصيته الدفع الى غيره مبعوضاً و لا ضير فيه بعد صدق الامتثال بإتيان أصل الطبيعة فهذا الوجه أيضا لا يعني شيئاً».

^{۶۳۸} منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه / ج ۴ ص ۶۸: و أمّا ما فی مصباح الهدی فی جواب الوجه الثانی من: «أنّ حرمة خصوصية الدفع إلى غيره لا توجب حرمة طبيعة الدفع المحققة بها غاية الأمر تكون الطبيعة مطلوباً و خصوصية الدفع إلى غيره مبعوضاً و لا ضير فيه بعد صدق الامتثال بإتيان أصل الطبيعة». فالإشكال فيه واضح إذ يرجع كلامه إلى مبعوضية الفصل و مطلوبية الجنس المحقق في ضمنه مع وحدتهما خارجاً، فتدبر.

^{۶۳۹} شهید صدر، بحوث فی علم الاصول / ج ۳ / ص ۲۶ و هاشمی شاهرودی، سید محمود، اضواء و آراء / ج ۱ / ص ۳۵۹.

اشکال اول

برای صحت عبادت وجود ملاک کافی است و فقدان امر به تنهایی دلیل بر بطلان عبادت نیست.

جواب

با فقدان امر، وجود ملاک منتفی است یا حداقل قابل احراز نیست و عدم احراز ملاک، مساوی شک در صحت عبادت و شک در امتثال امر است. شک در امتثال نیز در مقام عمل مساوی عدم امتثال است و لزوم احتیاط در عمل را به همراه دارد که خلاف اجزاء را نتیجه می دهد^{۶۴۱}.

اشکال دوم

امر به شیء با امر به ضدّ خاص در یک رتبه قابل جمع نیستند، اما به نحو ترتب، امکان جمع هر دو امر وجود دارد. مانند تراحم اهم و مهم که امر به اهم مطلق و امر به مهم مشروط به ترک اهم (امر ترتبی) است. البته بنابر مسلک خطابات قانونی، می توان مدعی شد هر دو امر در یک رتبه جمع شده اند و عدم قدرت مکلف بر امتثال هر دو به معنای معذور بودن او در ترک یکی از دو امر است. خلاصه آن که بنابر مسلک امکان امر ترتبی و مسلک خطابات قانونی، «دفع زکات به غیر حاکم» می تواند دارای امر باشد.

اشکال سوم

مدعای قائلین به اجزاء مامور به بودن «دفع زکات به مستحق» نیست، بلکه مامور به مطلق «دفع زکات» است که با دفع زکات به مستحق یا دفع آن به متولی (حاکم شرع) امتثال می شود. بنابراین اثبات عدم امر به «دفع زکات به مستحق» اجزاء را ابطال نمی کند بلکه باید امر مطلق «دفع زکات» را منکر شد. روشن است که این امر مطلق ضدّ عام یا ضدّ خاص امر مقید «دفع زکات به حاکم» نیست تا از این طریق بتوان تعلق امر به آن را انکار کرد.

اشکال چهارم

اشکال سوم به دلیل سوم به این دلیل نیز وارد است و این دلیل بطلان عبادت را اثبات می کند، اما عدم اجزاء و لزوم تکرار ادای زکات را اثبات نمی کند.

^{۶۴۰} آملی، محمدتقی، مصباح الهدی / ج ۱۰ / ص ۳۰۲: «(و ثانیها) عدم الأمر بالدفع الی غیره المعتبر فی صحه العباده، و هو أيضا مدفوع بصحه الأمر الترتبی علی ما هو التحقیق و کفایه الإتیان بملاک الأمر فی صحه العباده لو منع عن الأمر الترتبی».

^{۶۴۱} نقد استاد محترم راهنما: عدم احراز ملاک مربوط به مواردی است که تراحم رخ نداده باشد و مورد از باب تراحم است و لذا احراز ملاک قطعی است.

۷/ مصداق عصیان بودن دفع مستقیم

زکات عمل عبادی است و شرط صحت عمل عبادی امکان تمشی قصد قربت و صلاحیت عمل برای تقرب است. از آن جایی که اطاعت حکم حاکم واجب است، پس عمل مالک (دفع مستقیم به مستحق) مصداق عصیان و تمرد خواهد بود. عملی که مصداق عصیان است، صلاحیت مقرّبت را ندارد و در نتیجه فاقد شرط صحت عبادت می باشد. شبیه این کلام در مورد نماز در مکان غصبی مطرح است که - با وجود جواز اجتماع امر و نهی - گفته شده است که نماز باطل است؛ زیرا صلاحیت مقرّبت را ندارد^{۶۴۲}.

اشکال اول

مصداق عصیان و تمرد بودن «دفع مستقیم زکات به مستحقین» اول کلام است. بیان شد که مخالفین این عمل را مصداق ماموریه می دانند نه منهی عنه. آنچه که عصیان است، ترک واجب (اطاعت حاکم با ارسال زکات برای او) است نه اتیان فعلی متضادّ با واجب. به عنوان مثال ترک نماز در آخر وقت عصیان و حرام است نه فعلی - مانند ازاله نجاست از مسجد یا بازی کردن - که ملازم ترک نماز در آخر وقت است. در محل کلام نیز «ترک ارسال زکات برای حاکم» عصیان است نه «دفع مستقیم زکات به مستحقین».

این فعل مصداق عصیان و تمرد نیست، پس می تواند صلاحیت برای مقرّبت را هم داشته باشد.

اشکال دوم

اشکال سوم به دلیل سوم به این دلیل نیز وارد است و این دلیل بطلان عبادت را اثبات می کند و در اثبات عدم اجزاء و لزوم تکرار زکات ناکام است.

^{۶۴۲} سبحانی، جعفر، الزکاة فی الشریعة الإسلامیة الغراء / ج ۲ / ص ۳۴۳: «یلاحظ علیه: بأنّ عدم الإجزاء لیس لأجل أنّه لم یدفع المال إلى مستحقّه، بل لأجل أنّ الزکاة عمل عبادیّ، فیشرط فی صحّه العمل أمران: ۱. امکان تمشی القریة من الدافع. ۲. کون العمل صالحاً للتقرّب. و لو فرض وجود الشرط الأوّل فالتانی غیر موجود، لأنّ نفس العمل مصداقاً للعصیان و التمرد، و بذلك یفقد العمل الصحه. فالأجله قلنا ببطلان الصلاة فی الدار المغصوبة مع القول بجواز اجتماع الأمر و النهی، فانّ عدم المحذور من الأخذ بالإطلاقین: صلّ و لا تغصب، لا یستلزم القول بصحّه الصلاة، لعدم صلاة الفرد للتقرّب».

۸/ ناتوان کنندگی فعل از انجام واجب

دفع مستقیم زکات توسط مالک، او را از امتثال اطاعت حکم حاکم ناتوان کرده و قدرت امتثال را از او سلب می کند. چنین عملی مبعوض مولا بوده و مبعودیّت از مولا را به همراه دارد و در نتیجه صلاحیت مقریّت را نخواهد داشت. چنین عملی نمی تواند عبادت صحیحی باشد^{۶۴۳}.

اشکال اول

صرف این بیان که «دفع مستقیم زکات» مالک را از امتثال واجب باز می دارد، برای قبول مبعوضیت فعل و مبعودیّت آن کافی نیست. بیان شد که قائلین به اجزاء وجود امر - ولو به نحو امر ترتبی - را برای این فعل قائل هستند که نتیجه اش انکار مبعوضیت و مبعودیّت آن است. آنچه مبعوض و مبعود است، ترک اطاعت از حاکم است نه دفع مستقیم زکات.

با انکار مبعوضیت و مبعودیّت، عدم صلاحیت مقریّت این فعل نیز انکار می شود.

اشکال دوم

اشکال سوم به دلیل سوم به این دلیل نیز وارد است و این دلیل تنها بطلان عبادت را اثبات می کند و در اثبات عدم اجزاء عاجز است.

۹/ مطالبه حاکم مستلزم نهی از دفع مستقیم زکات

مالک مکلف به ادای زکات است. در فرض عدم مطالبه زکات توسط حاکم، این تکلیف با دفع زکات به حاکم شرع یا با دفع مستقیم زکات به مستحقین امتثال می شود.

معنای حکم حاکم به دفع زکات به او، منع او و حکم او به عدم صرف مستقیم زکات بین مستحقین توسط مالک است و این منع نافذ است و وجوب اطاعت دارد و مخالفت با آن منهی عنه و حرام شرعی است و - با توجه به این که نهی از عبادت موجب فساد است - نمی تواند مصداق عبادت صحیح باشد^{۶۴۴}.

^{۶۴۳} منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاة / ج ۴ / ص ۶۸: «اللهم إله أن يرید أن تفریقه بنفسه للزکاة لَمَّا كان معجزاً له عن امتثال الأمر بالقید و محققاً لعصیانه بحيث لا یمكن امتثاله بعد تفریقه بنفسه فلا محالة یقع مبعوضاً علیه و مبعداً عن المولی لذلك فلا یصلح لأن یتقرّب به فیطل لذلك».

^{۶۴۴} هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۲۷.

اشکال اول

این استدلال از این جهت ناقص است که توضیح نمی دهد «چرا باید حکم حاکم به دفع زکات به او، به معنای حکم او به عدم صرف مستقیم زکات بین مستحقین باشد و چرا از باب تعدد مطلوب نباشد؟». مخالفین با تعدد مطلوب، نه تنها دفع مستقیم زکات را منهی عنه نمی دانند بلکه آن را مصداق مامور به تلقی می کنند.

اشکال دوم

اشکال سوم به دلیل سوم به این دلیل نیز وارد است. این دلیل - مانند ادله پیشین خود - در مقام اثبات بطلان عبادت است، در حالی که مسئله محل بحث بطلان یا صحت عبادت نیست، بلکه اجزاء یا عدم اجزاء تقسیم مستقیم زکات توسط مالک در بین مستحقین است. احتمال دارد عبادت باطل باشد، اما تحویل زکات به مستحقین مجزی باشد و مستحقین مالک اموال زکوی شده باشند.

۱۰/ عدم ولایت مالک با مطالبه حاکم

مطالبه زکات توسط حاکم و نفوذ حکم او - که به معنای ولایت او بر مکلفین در امور عامه است -، نافی فعلیت ولایت مالک بر زکات است؛ چرا که اجتماع فعلیت دو ولایت متضاد ممکن نیست. نفوذ ولایت حاکم شرع و تقدمش بر ولایت افراد و تصرفات آنها در امور عامه - که زکات نیز از جمله آنهاست - به معنای سلب ولایت مالکین بر زکات است و تصرفات مالک در این فرض مصداق تصرف غیر متولی در زکات است - که در فرع اول بر بطلانش تاکید شد - . پس مطالبه زکات توسط حاکم نافی ولایت مالک بر زکات است.^{۶۴۵}

۱۱/ عدم اطلاق ادله ولایت مالک

ادله ولایت مالک بر زکات - مانند اخبار جواز تقسیم زکات توسط مالک یا اخبار نقل زکات توسط مالک یا اخبار توکیل در تقسیم زکات یا ... که در بخش دوم، فصل دوم، گفتار دوم بیان گردید - اطلاق نسبت به فرض مطالبه حاکم ندارند و نسبت به ولایت مالک در این فرض ساکت هستند. این سکوت منجر به رجوع به قاعده و اصل که

^{۶۴۵} هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۲۷: «ولکن الصحيح عدم الاجزاء و عدم صحه ما ذکر و ذلك ... ثانيا ان مفاد دليل نفوذ حکم الحاكم هو ولايته على المكلفين فيما يرجع الى الامور العامه بنحو تسلب ولايتهم الخاصه و تحکم عليها لعدم امکان اجتماع ولايتين فعليتين متضادتين، فليس هذا الحكم مجرد حکم تکلیفی محض، بل حقیقتة نفوذ ولايه الحاكم الشرعی و تقدم على ولايه الافراد و تصرفاتهم فيما يرتبط بالامور العامه و التي منها الزكاه، فلا يمكن فرض ثبوت كلا الحكمين بنحو تعدد المطلوب، فان هذا معقول في الاحكام التکلیفیه الصرّفه لا في الحكم الوضعي بالولاية، فانها لا بد و ان تكون لاحدهما بالفعل، فاذا كانت الولاية على جمع الزكوات و الاموال العامه ثابتة للحاكم الشرعی على الافراد كان معناها عدم ولاية المالكين في قبالتها و الا لم تكن الولاية للحاكم عليها و هذا يعنى عدم ولايتهم على التصرف في المال العام و تملكه للفقير في قبالة حکم الحاكم و اعمال ولايته بالمنع عنه و هذا لعمرى واضح لا يشوبه شك فقياس المقام على الاحكام التکلیفیه الصرّفه غير فنی».

همان عدم ولایت مالک بر زکات است می شود. پس مالک در فرض مطالبه حاکم ولایتی بر زکات ندارد. حکم به عدم ولایت مالک بر زکات، بطلان تصرف او در هزینه کردن زکات را به همراه دارد.^{۶۴۶}

نتیجه این که در فرض مطالبه حاکم شرع، تنها تکلیفی که بر عهده مالک است، اطاعت از حاکم شرع با ارسال زکات برای اوست. در این شرایط دفع زکات به فقیر موجب ملکیت فقیر نمی شود؛ چرا که شخصی که ولایتی بر زکات نداشته است، در آن تصرف کرده و آن را به فقیر رسانده است.

نکته اصلی در فرض مطالبه زکات توسط حاکم، عدم ولایت مالک بر زکات در این فرض است و با انکار این ولایت، بطلان تصرف و عدم اجزاء آن روشن می شود.

گفتار سوم / جمع بندی

در فرض مطالبه زکات توسط حاکم، مالک ولایتی بر زکات نداشته و تصرفات آن، مصداق تصرفات غیر متولی در زکات است که در فرع اول بطلان و عدم اجزاء آن به اثبات رسید.

^{۶۴۶} هاشمی شاهرودی، سید محمود، کتاب الزکاه / ج ۳ / ص ۱۲۷ و ۱۲۸: «ولکن الصحيح عدم الاجزاء و عدم صحه ما ذکر و ذلک ... و ثالثا تقدم فيما سبق انه لا اطلاقا اساسا لدليل ولاية المالکين او جواز تملیکهم و صرفهم لزکواتهم علی الفقراء فی الروایات المعجوزه لاکثر من صوره عدم تصدی الامام او نائبه ای الحاکم الشرعی بنفسه لجمع الزکوات و صرفها فی مواضعها فيكون المرجع فی موارد التصدی ما هو مقتضى القاعدة. و قد ذکرنا انه فی باب الاموال الراجعه الی الغير مقتضى القاعدة بطلان التصرف فيه وضعاً و عدم الولاية علیه الا فيما يتقین بصحته و هو الصرف علیها من خلال اذن الحاکم الشرعی و هذه جهة اخرى تجعل المقام الاصل فيه عدم الاجزاء».

منابع و مأخذ

- قرآن کریم با ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، اول، امیرالمومنین ع، قم، بی تا.
- آشتیانی، میرزا محمد حسن، کتاب الزکاه، اول، زهیر-کنگره، قم، ۱۴۲۶ق.
- آصفی، مهدی، فصلنامه فقه اهل بیت ع شماره ۱۰ و ۱۱، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی، قم، ۱۳۷۶ش.
- آلوسی، سید محمود، روح المعانی، اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
- آملی، محمدتقی، مصباح الهدی، اول، بی نا، تهران، ۱۳۸۰ق.
- ابن طاووس، علی، فلاح السائل، اول، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، بی تا.
- ابن قولویه، جعفر، کامل الزیارات، دارالمرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۹۸ق.
- ابن منظور، جمال الدین، لسان العرب، سوم، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- احمد بن فارس، معجم مقائیس اللغه، اول، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
- اردبیلی، محمد، جامع الرواه، اول، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- اردبیلی، احمد، مجمع الفائده، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۳ق.
- استرآبادی، محمدباقر، عیون المسائل، اول، بی نا، تهران، ۱۳۹۷ق.
- استرآبادی، محمد بن علی، منهج المقال، اول، موسسه آل البيت ع، قم، ۱۴۲۲ق.
- اشتهاردی، علی پناه، مدارک العروه، اول، دارالاسوه، تهران، ۱۴۱۷ق.
- اصفهانی، راغب، حسین، مفردات الفاظ القرآن، اول، دارالعلم، لبنان، ۱۴۱۲ق.
- اصفهانی، محمدحسین، نهایه الدرایه، اول، سیدالشهداء، قم، ۱۳۷۴ق.
- اصفهانی، محمدحسین، حاشیه المکاسب، اول، انوارالهدی، قم، ۱۴۱۸ق.
- انصاری، مرتضی، کتاب الزکاه، اول، کنگره جهانی شیخ انصاری، قم، ۱۴۱۵ق.
- انصاری، مرتضی، کتاب الخمس، اول، کنگره جهانی شیخ انصاری، قم، ۱۴۱۵ق.
- انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، پنجم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۶ق.
- انصاری، مرتضی، المکاسب، اول، کنگره بزرگداشت شیخ انصاری، قم، ۱۴۱۵ق.
- ایراوانی، علی، حاشیه المکاسب، اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۰۶ق.

- بحر العلوم، محمد، بلغة الفقيه، چهارم، مكتبة الصادق، تهران، ١٤٠٣ق.
- بحر العلوم، محمد مهدي، الفوائد الرجالية، اول، مكتبة الصادق ع، تهران، ١٣٦٣ش.
- بحراني، حسين، عيون الحائق الناظره، اول، دفتر انتشارات اسلامي، قم، ١٤١٠ق.
- بحراني، يوسف، الحدائق الناضره، اول، دفتر انتشارات اسلامي، قم، ١٤٠٥ق.
- بهبهاني، محمد باقر، مصابيح الظلام، اول، موسسه الوحيد البهبهاني، قم، ١٤٢٤ق.
- تبريزي، موسى، اوثق الوسائل، اول، كتيبي نجفي، قم، ١٣٦٩ق.
- تميمي، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، دوم، موسسه آل البيت ع، قم، ١٣٨٥ق.
- جزري، ابن اثير، النهاية، اول، اسماعيليان، قم، بي تا.
- جوهرى، اسماعيل، الصحاح، اول، دار العلم للملايين، بيروت، ١٤١٠ق.
- حائري، سيد كاظم، اساس الحكومه الاسلاميه، اول، النيل، بيروت، ١٣٩٩ق.
- حائري مازندراني، محمد، منتهى المقال، اول، موسسه آل البيت ع، قم، ١٤١٦ق.
- حسيني تهراني، سيد محمد حسين، ولايت فقيه در حكومت اسلام، دوم، انتشارات علامه طباطبائي، مشهد، ١٤٢١ق.
- حكيم، سيد محسن، مستمسك العروه الوثقى، اول، موسسه دار التفسير، قم، ١٤١٦ق.
- حكيم، سيد محسن، نهج الفقاهه، اول، انتشارات ٢٢ بهمن، قم، بي تا.
- حلبى، ابن ابى مجد، اشاره السيق، اول، دفتر انتشارات اسلامي، قم، ١٤١٤ق.
- حلبى، ابوالصلاح، الكافي فى الفقه، اول، كتابخانه امام على ع، اصفهان، ١٤٠٣ق.
- حلبى، حمزه بن على، غنيه النزوع، اول، موسسه امام صادق ع-، قم، ١٤١٧ق.
- حلى، ابن ادريس، السرائر، دوم، دفتر انتشارات اسلامي، قم، ١٤١٠ق.
- حلى، ابن فهد، الرسائل العشر، اول، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، قم، ١٤٠٩ق.
- حلى، محقق، جعفر، شرائع الاسلام، دوم، اسماعيليان، قم، ١٤٠٨ق.
- حلى، محقق، جعفر، المختصر النافع، ششم، موسسه المطبوعات الدينيه، قم، ١٤١٨ق.
- حلى، محقق، جعفر، المعتمر، اول، موسسه سيد الشهداء، قم، ١٤٠٧ق.
- حلى، علامه، حسن، تذكره الفقهاء، اول، موسسه آل البيت ع-، قم، بي تا.

- حلی، علامه، حسن، منتهی المطلب، اول، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ۱۴۱۲ ق.
- حلی، علامه، حسن، خلاصه الاقوال، دوم، الحیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۱ ق.
- حلی، علامه، حسن، مختلف الشیعہ، دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.
- حلی، علامه، حسن، نهایه الاحکام، اول، موسسه آل البيت ع، قم، ۱۴۱۹ ق.
- حلی، علامه، حسن، قواعد الاحکام، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.
- حلی، علامه، حسن، تحریر الاحکام، اول، موسسه امام صادق ع، قم، ۱۴۲۰ ق.
- حلی، علامه، حسن، اجوبه المسائل المهنائیه، اول، چاپخانه خیام، قم، ۱۴۰۱ ق.
- حلی، حسن بن علی بن داود، الرجال، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- حلی، فخرالمحققین، محمد، ایضاح الفوائد، اول، اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۷ ق.
- حلی، مقداد، کنز العرفان، اول، بی نا، قم، بی تا.
- حلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرائع، اول، موسسه سیدالشهداء العلمیه، قم، ۱۴۰۵ ق.
- حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم، اول، دارالفکر المعاصر، بیروت، ۱۴۲۰ ق.
- خامنه ای، سیدعلی، المهادنه، اول، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.
- خراسانی، آخوند، محمد کاظم، حاشیه المکاسب، اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۰۶ ق.
- خراسانی، آخوند، محمد کاظم، کفایه الاصول، اول، موسسه آل البيت ع، قم، ۱۴۰۹ ق.
- خمینی، امام، سیدروح الله، ولایت فقیه، دوازدهم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره، تهران، ۱۴۲۳ ق.
- خمینی، امام، سیدروح الله، الاستصحاب، اول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره، تهران، ۱۴۰۹ ق.
- خمینی، امام، سیدروح الله، البیع، اول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره، تهران، بی تا.
- خمینی، امام، سیدروح الله، المکاسب المحرمه، اول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره، قم، ۱۴۱۵ ق.
- خمینی، امام، سیدروح الله، مناهج الوصول، اول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره، قم، ۱۴۱۵ ق.
- خمینی، امام، سید روح الله، تحریر الوسیله، اول، موسسه مطبوعات دارالعلم، قم، بی تا.
- خمینی، سیدمصطفی، ولایه الفقیه، اول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره، قم، بی تا.
- دیلمی، حمزه، المراسم، اول، منشورات الحرمین، قم، ۱۴۰۴ ق.

- رازی نجفی، محمدتقی، تبصره الفقهاء، اول، مجمع الذخائر الاسلامیه، قم، ۱۴۲۷ق.
- رافعی قزوینی، عبدالکریم، فتح العزیز، التضامن الاخوی، مصر، ۱۳۴۴ق.
- راوندی، قطب الدین، فقه القرآن، دوم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۵ق.
- رحمان ستایش، محمد کاظم، رسائل فی ولایه الفقیه، اول، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۲۵ق.
- روحانی، سیدصادق، فقه الصادق، بی نا، بی جا، بی تا.
- روحانی، سیدمحمد، منتقى الاصول، اول، دفتر آیت الله سید محمد روحانی، قم، ۱۴۱۳ق.
- سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال، دوم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۰ق.
- سبحانی، جعفر، الزکاه فی الشریعه الاسلامیه الغراء، اول، موسسه امام صادق ع، قم، ۱۴۲۴ق.
- سبزواری، محمدباقر، ذخیره المعاد، اول، موسسه آل البیت ع-، قم، بی تا.
- سبزواری، محمدباقر، کفایه الاحکام، اول، انتشارات مهدوی، اصفهان، بی تا.
- سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، اول، هجرت، قم، ۱۴۱۴ق.
- سیدمرتضی، علی بن حسین، الانتصار، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۵ق.
- سیدمرتضی، علی بن حسین، جمل العلم و العمل، اول، الآداب، نجف اشرف، ۱۳۸۷ق.
- شیرازی زنجانی، سیدموسی، نکاح، اول، موسسه پژوهشی رای پرداز، قم، ۱۴۱۹ق.
- شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، دوم، موسسه النشرالاسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.
- صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، اول، عالم الکتاب، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- صافی گلپایگانی، لطف الله، ضروره وجود الحکومه او الولایه للفقهاء، بی نا، بی جا، بی تا.
- صدر، سیدمحمدباقر (مقرر: هاشمی شاهرودی)، بحوث فی شرح العروه الوثقی، دوم، مجمع الشهدید الصدر العلمی، قم، ۱۴۰۸ق.
- صدر، سیدمحمدباقر (مقرر: هاشمی شاهرودی)، بحوث فی علم الاصول، سوم، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ق.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الامالی، ششم، کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ش.

- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، المقنع، اول، موسسه امام هادی ع، قم، ۱۴۱۵ق.
- صیمری، مفلح، غایه المرام، اول، دارالهادی، بیروت، ۱۴۲۰ق.
- طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، اول، موسسه آل البيت ع-، قم، ۱۴۱۸ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، سوم، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- طرابلسی، قاضی، ابن براج، عبدالعزیز، المهذب، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۶ق.
- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، سوم، کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۴۱۶ق.
- طوسی، محمد بن حسن، التهذیب، چهارم، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، اول، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۷ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد، اول، کتابخانه جامع چهل ستون، اصفهان، ۱۳۷۵ق.
- طوسی، محمد بن حسن، النهایه، دوم، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۰ق.
- طوسی، محمد بن حسن، المبسوط، سوم، المكتبه المرتضویه، تهران، ۱۳۸۷ق.
- طوسی، محمد بن حسن، العده، اول، چاپخانه ستاره، قم، ۱۴۱۷ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، اول، دارالمعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۱۱ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الامالی، اول، دارالثقافه، قم، ۱۴۱۴ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الرجال، سوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۲۷ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، اول، الرضویه، نجف اشرف، بی تا.
- طوسی، محمد بن علی، الوسیله، دوم، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۱۰ق.
- طهرانی، آقابزرگ، الذریعه، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- عاملی، جواد، مفتاح الکرامه، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۹ق.
- عاملی، شهید اول، محمد، الدروس، دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
- عاملی، شهید اول، محمد، اللمعه الدمشقیه، اول، دارالتراث-الدار الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۰ق.
- عاملی، شهید اول، محمد، البیان، اول، بی نا، قم، ۱۴۱۲ق.

- عاملی، شهید اول، محمد، رسائل، بی نا، بی جا، بی تا.
- عاملی، شهید ثانی، زین الدین، مسالك الافهام، اول، موسسه المعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۱۳ ق.
- عاملی کرکی، علی، جامع المقاصد، دوم، موسسه آل البيت -ع-، قم، ۱۴۱۴ ق.
- عاملی، محمد، نهایه المرام، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۱ ق.
- عاملی، شیخ حر، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، اول، موسسه آل البيت -ع-، قم، ۱۴۰۹ ق.
- عاملی، محمد بن علی، مدارک الاحکام، اول، موسسه آل البيت -ع-، قم، ۱۴۱۱ ق.
- عراقی، ضیاء الدین (مقرر: بروجردی)، نهایه الافکار، سوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.
- عمیدی، عمیدالدین، کنزالفوائد، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۶ ق.
- عیاشی، محمد، تفسیر العیاشی، اول، العلمیه، تهران، ۱۳۸۰ ق.
- فراهیدی، خلیل، العین، دوم، نشر هجرت، قم، ۱۴۱۰ ق.
- فجری، محمد مهدی، ماهنامه مبلغان، شماره ۱۰۶، سیمای زکات در اسلام، معاونت تبلیغ حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۸۷ ش.
- فیاض کابلی، محمد اسحاق، رساله توضیح المسائل، اول، انتشارات مجلسی، قم، ۱۴۲۶ ق.
- فیومی، احمد، المصباح المنیر، اول، منشورات دارالرضی، قم، بی تا.
- قرشی، سید علی اکبر، قاموس القرآن، ششم، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۱۲ ق.
- قمی، سید تقی، درساتنا من الفقه الجعفری، اول، الخیام، قم، ۱۴۰۰ ق.
- قمی، سید تقی، الدلائل فی شرح منتخف المسائل، اول، کتابفروشی محلاتی، قم، ۱۴۲۳ ق.
- قمی، سید تقی، عمدہ المطالب، اول، کتابفروشی محلاتی، قم، ۱۴۱۳ ق.
- کاشانی، فیض، الوافی، اول، کتابخانه امام امیرالمومنین -ع-، اصفهان، ۱۴۰۶ ق.
- کاشانی، فیض، مفاتیح الشرائع، اول، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، بی تا.
- کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء، اول، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۲۲ ق.
- کاشف الغطاء، حسن، انوار الفقاهه، اول، موسسه کاشف الغطاء، نجف، ۱۴۲۲ ق.
- کاشف الغطاء، عباس، الفوائد الجعفریه، موسسه کاشف الغطاء، بی جا، ۱۳۲۳ ق.

- کشی، محمد، اختیار معرفه الرجال، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۴۰۹ق.
- کلانتر، سیدمحمد، مکاسب المحشی، سوم، دارالکتاب، قم، ۱۴۱۰ق.
- کلینی، محمد، الکافی، چهارم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
- کلینی، محمد، الکافی، اول، دارالحدیث، قم، ۱۴۲۹ق.
- مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، بی نا، بی جا، بی تا.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، اول، موسسه الطبع و النشر، بیروت، ۱۴۱۰ق.
- مجلسی، محمدتقی، روضه المتقین، دوم، موسسه فرهنگی کوشانبور، قم، ۱۴۰۶ق.
- محمد بن حسن بن شهید ثانی، استقصاء الاعتبار، اول، موسسه آل البيت ع، قم، ۱۴۱۹ق.
- محمود عبدالرحمن، معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه، بی نا، بی جا، بی تا.
- مروج، سیدمحمدجعفر، هدی الطالب، اول، دارالکتاب، قم، ۱۴۱۶ق.
- مزینانی، محمدصادق، کاوشی نو در فقه، شماره ۳، نگاهی به مبانی وجوه شرعی در حاکمیت فقیه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۴ش.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، اول، مرکز کتاب، تهران، ۱۴۰۲ق.
- مصطفوی، سیدمحمدکاظم، فقه المعاملات، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۲۳ق.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، المقنعه، اول، کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
- منتظری، حسینعلی، کتاب الزکاه، دوم، مرکز جهانی مطالعات اسلامی، قم، ۱۴۰۹ق.
- منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایه الفقیه، دوم، تفکر، قم، ۱۴۰۹ق.
- موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی، الحاکمیه فی الاسلام، اول، مجمع اندیشه اسلامی، قم، ۱۴۲۵ق.
- موسوی خویی، سیدابوالقاسم، مصباح الاصول، اول، موسسه احیاء آثار الامام الخویی، قم، ۱۴۲۲ق.
- موسوی خویی، سیدابوالقاسم، موسوعه الامام الخویی، اول، موسسه احیاء آثار الامام الخویی، قم، ۱۴۱۸ق.
- موسوی خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، بی نا، بی جا، بی تا.
- مومن قمی، محمد، الولایه الالهیه الاسلامیه، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۲۵ق.
- میرزای قمی، ابوالقاسم، غنائم الايام، اول، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.

- میلانی، سیدمحمدهادی، محاضرات فی فقه الامامیه، اول، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۹۵ ق.
- نائینی، محمدحسین (مقرر: کاظمی)، فوائدالاصول، اول، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۶ ش.
- نائینی، محمدحسین (مقرر: خویی)، اجودالتقریرات، اول، العرفان، قم، ۱۳۵۲ ش.
- نائینی، محمدحسین، منیه الطالب، اول، المحمدیه، تهران، ۱۳۷۳ ق.
- نائینی، محمدحسین، المکاسب و البیع، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ ق.
- نجاشی، احمد، الرجال، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۷ ق.
- نجفی، صاحب جواهر، جواهر الکلام، هفتم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- نراقی، احمد، مستندالشیعه، اول، موسسه آل البيت -ع-، قم، ۱۴۱۵ ق.
- نوری، حسین، مستدرک الوسائل، اول، موسسه آل البيت ع، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- نوری، حسین، خاتمه المستدرک، اول، موسسه آل البيت ع، قم، ۱۴۱۷ ق.
- واسطی، سیدمحمدمرتضی، تاج العروس، اول، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
- هاشمی شاهرودی، سیدمحمود، کتاب الزکاه، اول، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی، قم، ۱۴۳۵ ق.
- هاشمی شاهرودی، سیدمحمود، متن درس خارج استاد هاشمی شاهرودی، دفتر معظم له، منتشر نشده، قم.
- هاشمی شاهرودی، سیدمحمود (مقرر: تقوی)، فصلنامه فقه اهل بیت -ع-، شماره ۷۳، متولی زکات، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی، قم، ۱۳۹۲ ش.
- هاشمی شاهرودی، سیدمحمود، فرهنگ فقه، اول، موسسه دائره المعارف فقه اسلامی، قم، ۱۴۲۶ ق.
- همدانی، رضا، مصباح الفقیه، اول، موسسه الجعفریه، قم، ۱۴۱۶ ق.
- یزدی طباطبایی، سیدمحمدکاظم، العروه الوثقی المحشی، اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۹ ق.